جلب المنفعة في الذبّ

عن

الائمة المجتهدين الاربعة

طبع في مطبعة مفيد عام الكائنة في بلدة

آگره بإدارة مالكها المنشي

أحمد خان الصوفي

ولله الحمد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی آلائه والصلوة والسلام علی خاتم انبیائه وعلی آله و [illegible] الصلوة وسلاما دائما الی یوم لقائه

اما بعد واجب بر هر مسلمان [illegible] بعد از موالات خدا و رسول موالات مومنین از علما مجتهدین و اولیا صالحین گزیند خصوصا ولای آن علما و ائمه که ورثه پیغمبران اند و بمنزله نجوم آسمان که در تاریکی بر و بحر راه می نمایند و در هدایت بر روی خلق می کشایند و بر روایت و درایت ایشان اتفاق اسلامیان ست چه هر امت که پیش از مبعث خاتم رسل صلی الله علیه و آله وسلم بود علما او شرار آن امت بودند مگر ملت اسلامیه که علما وی خیار اند چنانکه این امت وسط امم است و مرتبه علما این امت مرتبه خلفا رسول ست صلاة سنت مطهره وی را صلعم که احیا نامی میرد زنده میکنند و روح تازه در کالبد اسلام می دمند بهم قام الکتاب وبه قاموا وبهم نطقت السنة وبها نطقوا

فلولا الهوی ما عرفنا هم	ولولا هم ما عرفنا الهوی
نزد من هر شب نسیم صبح را آمد شد ست	از تو پیغام آورد و از من برد آرام را

هیچ یکے ازین امامان دین که امت سر بقبول ایشان فرود آورده ست همچو ائمه اربعه
مجتهدین و جز ایشان از جهابذهٔ حدیث چنان نبوده ست که اعتقاد مخالفت
رسول صلعم در سنتے از سنن و حدیثے از احادیث وے علیه الصلوٰة والسلام
بدل داشته باشد چه دقیق سنت و چه جلیل و چه کثیر حدیث و چه قلیل آن بلکه همگنان متفق بوده اند
بر وجوب اتباع رسول و بر آنکه هر یکے از کسان امت چنان ست که سخن
او ماخوذ و متروک می تواند شد الا رسول صلعم لکن اگر یکے را قولے یافته شود
که حدیث صحیح خلاف اوست پس لابد وے را در انجا عذرے خواهد بود در ترک
آن حدیث و جماع اعذار سه عذر ست یکے عدم اعتقاد بآنکه گفتهٔ رسول ست
دوم اعتقاد بآنکه مرادش باین قول نه آن مسئله ست سوم اعتقاد بنسخ آن حکم
و این هر سه صفت چند سبب دارد سبب [illegible]
و هر که چنین سبب وے مکلف بعمل بحسب [illegible]
نارسیدن حدیث موجب ظاهر آیه یا حدیث [illegible] قیاس یا استصحاب گفته ست
گاه موافق آن حدیث می افتد و گاه مخالف [illegible] آن و غالب در بسیاری از اقوال
سلف که مخالف بعض احادیث یافته میشود همین سبب ست چه احاطه بحدیث رسالت
صلعم احدی را از امت دست بهم نداده آنحضرت صلعم حدیث میکرد و فتوے
می داد و قضا میفرمود و کارے بوجود می آورد هر که دران هنگام حاضر
بارگاه عالیجاه می بود می شنید و بدیگران میرسانید و تا علماء صحابه و تابعین
و من بعدهم و هر کرا اخذ امیخواست منتهی میشد و در مجلس دیگر نیز همین قسم حدیث
و فتوی و قضا و فعل کدام شے بر روے کار می آمد و بعض مردم که غائب میبودند

از مجلس نخستین درین هنگام شرف حضور می دریافتند پس علمی که نزد بزمرهٔ ایلان
اول میبود در نزد ایشان نمی شد و علمی که نزد ایشان ست نزد آنها نمی شد و تفاضل
علماے صحابه و من بعد هم باهم در کثرت علم با وجود تش بود و اما احاطه یکے از
افراد امت بجمیع احادیث نبوت صلعم بین ادعایش زنهار امکان ندارد ع

عنقا شکار کس نشود دام باز چین		کاینجا همیشه باد بدست ست دام را	

درین محل عبرت بحال خلفاے راشدین و دیگر اجله صحابه باید گرفت که با آنکه اعلم
امت بودند بامور رسول خدا صلعم و سنت مطهره و احوال شریف او چه قسم
از بلوغ ذرهٔ این احاطه فروتر افتاده اند و نیز ابو بکر صدیق که نه در
حضر او را میگذاشت و نه در سفر بلکه بیشتر اوقات با او می بود تا آنکه در شب
نزد وے در امور مسلمانان صلعم سمر میکرد و از هر در سخن می راند و گفت و
شنود می نمود و همچنین فاروق رضی الله عنه و آنحضرت صلعم بسیار میفرمود
[illegible] انا و ابو بکر و عمر و ذهبت انا و ابو بکر
و عمر [illegible] ابو بکر را از میراث جده پرسیدند
گفت ترا در کتاب خدا چیزے [illegible] در سنت ترا چیزے می دانم و لکن مردم
را میپرسم چون پرسید مغیره [illegible] بن مسلمه گواهی دادند که آنحضرت
صلعم جده را سدس بخشیده است و این سنت بعمران بن حصین نیز رسیده
حالانکه این هر سه بزرگ بر تبهٔ این بزرگوار و دیگر خلفاے نا هدار نمی
رسند اما بعلم این سنت متحقق شدند و امت بر عمل به حدیث مذکور اتفاق
کرده کذا فی رفع الملام و اعلام الموقعین و الحجة البالغة و الایقان و همچنین
وے را رضی الله عنه حدیث امرت ان اقاتل الناس الی آخره بیاد نمانده
چنانکه نووی در شرح مسلم و قسطلانی در ارشاد الساری ذکر نموده و همچنین

ف ابو بکر صدیق رضی الله عنه

ف عمر فاروق رضی الله عنه

برعمر فاروق رضی الله عنه حدیث رجوع بعد از استیذان سه بار پوشیده
ماند تا آنکه ابوموسی اشعری وابوسعید خدری وابی بن کعب او را
بدان خبر کردند چنانکه در صحیحین و سنن ترمذی و اعلام و ایقاظ مذکورست
با آنکه وے اعلم ست از کسیکه او را تحدیث باین حدیث نموده کذا فی رفع الملام
وهمچنین حدیث دیت جنین معلوم نداشت مغیره بن شعبه بدان او را خبردار
نمود چنانکه در سنن ابی داؤد و مسند دارمی و ارشاد الساری و حجة الله
البالغة و دراسات اللبیب مذکورست وهمچنین حدیث دیت اصابع و در آن
تفاضل میکرد چنانکه در ابهام و انگشتی که نزدیک باوست حکم به بست و
پنج شتر کرد بعده خبردادند بتسویه رسالت در میان جمله اصابع پس قول خود
بگذاشت و رجوع بسوے حدیث کرد چنانکه در اعلام و مسلم الثبوت و دراسات
و ایقاظ مذکورست دیگر حدیث اخذ جزیه از مجوس ست این را نمیدانست
تا آنکه عبد الرحمن بن عوف ویرا بران آگاه ساخت چنانکه در موطا و شرح
وے از زرقانی و اعلام و حجة بالغة مذکورست دیگر حدیث توریث زنان
از دیت شوهر ست حی دید که دیت عاقله راست تا آنکه ضحاک بن سفیان
کلابی بادیه نشین بسوے او نوشت که رسول خدا صلعم او را امر کرد بتوریث
زن اشیم ضبابی از دیت شوهرش پس راے خود بگذاشت و بسوے
حدیث برگشت و فرمود اگر این حدیث نمی شنیدم حکم بخلاف آن میکردم
چنانکه در سنن ابی داؤد و در رفع الملام و اعلام و مسلم و غایة التحقیق و ایقاظ
مذکورست دیگر حدیث قدوم بر سر زمین طاعون ست دیدیکه بموضع سرغ آمد
دریافت شد که در شام طاعون ست با مهاجرین اولین که در رکاب وے
بودند استشاره کرد باز مشوره با انصار نمود باز از مسلمهٔ فتح شوری بجست

هریکے راے خود باز نمود و احدی اخبار بسنت رسالت نکرد تا آنکه عبد الرحمن
بن عوف بر حدیث نبوت درین باب آگاهش ساخت چنانکه در صحیحین و رفع الملام
و اعلام و حجه بالغه و ایقان مرقوم ست و این قصه دلیل ست بر آنکه جماعه مهاجرین
و انصار با امیر فتح که همراه وے درین سفر بودند این حدیث از همگنان
فوت شده بود دیگر حدیث تیمم جنب ست میفرمود اگر تا یک ماه آب نیابد
نماز نکنند تا آنکه غسل بر آرد پس عمار بن یاسر بحدیثی که درین باب آمده ست
اخبارش کرده چنانکه در صحیحین و سنن ابی داؤد و اعلام مسطور ست دیگر
حدیث تطیب پیش از احرام ست دیگر حدیث توقیت مسح بر خفین ست موزه پوش
را امر میکرد بمسح بران تا آنکه از پاے بر آرد بغیر توقیت و طائفه از سلف
تبعیت وے درین امر کردند و احادیث صحیحه متعدده وارده درین باب
بایشان نرسیده کذا فی الرفع دیگر حدیث رمی جمار قبل طواف فرض ست چنانکه
در ایقان ذکر نموده دیگر حدیث جواز نفر حائض بلا طواف وداع ست
کما فی شرح مسلم النووی و الاعلام دیگر حدیث احلال ست مکی را روز ترویه
دیگر حدیث با دست تا آنکه ابو هریره اخبارش بسنت نزد هبوب ریح نموده چنانکه
در رفع الملام و ایقان مکتوب ست دیگر حدیث ابن عمر و انس و ابی هریره
هست بلفظ امرت ان اقاتل الناس الی آخره چنانکه نووی در شرح مسلم
و قسطلانی در ارشاد بذکرش پرداخته اند حافظ ابن القیم در اعلام گفته مخفی
ماند بر وے رضی الله عنه حکم املاص زن تا آنکه از ان سوال کرد و نزد
مغیره بن شعبه اش دریافت و همچنین پوشیده ماند بر وے شان متعهٔ حج و
از ان نهی میکرد تا آنکه واقف شد بر امر کردن جناب ختمی پناه صلعم بدان پس
سخن خود ترک داد و امر بمتعهٔ حج نمود و مخفی ماند بر وے جواز تسمی با سماء انبیا

علیهم السلام و از ان نہی فرمود تا آنکه طلحه خبرش کرد که آنحضرت صلعم اورا کنی
بابی محمد فرموده ست پس از نہی خود باز ماند و تمادی بران نکرد و ہمچنین
پوشیده ماند بر وے قوله تعالے انک میت وانهم میتون وقوله تعالے وما
محمد الا رسول الاية و بود که انکار میکرد اطلاق لفظ میت ا[illegible] وے صلعم
تا آنکه صدیق است بیادش داد پس فرمود والله لکانی ما سمعتها فی [illegible]
وقتی هذا و ہمچنین مخفی ماند بر وے حکم زیادت در مہر [illegible] از ازواج نبی صلعم
و دختران وے صلعم تا آنکه زنی تذکرش کرد بقوله تعالے وآتیتم احداهن
قنطارا فرمود ہر یکے فہمیده ترست از عمر تا آنکه زنان نیز و پوشیده اند بر وے
امر جد و کلاله و بعض ابواب ربا و تمنا کرد که کاش آنحضرت صلعم درین باب
با ایشان عہدے میکرد و مخفی ماند بر وے وعدهٔ خدا [illegible] روز
حدیبیة بدخول مکه معظمه بلا تعیین عام تا آنکه جناب رسالت اورا بیان این معنی
کرد و مخفی ماند بر وے جواز استدامت طیب از [illegible]
بعد از نحر و قبل از طواف افاضه با آنکه سنت صحیحه بدان [illegible]
الاعلام و مذاکره فرمود با ابن عباس در باره شاک در نماز و سنت درین
باب اورا نرسیده تا آنکه عبد الرحمن بن عوف از آنحضرت صلعم روایت طرح
شک و بنا بر یقین نمود چنانکه در رفع الملام ثبت ست شیخ الاسلام میفرماید
این مواضع ست که عمر آنرا نمیدانست تا آنکه کسیکه مانند [illegible] نبود وے را این
سنن برسانید و مواضع دیگرست که سنت وارده درآنجا تا او نرسیده
و وی درآنجا قضا و فتوی بغیر آن سنت داده و آین نارسیدن بعض
احادیث عیبی در عمر نیست و ہمچنین عثمان رضی الله عنه نزدش علم بآنکه
زن متوفی عنها عدت در خانهٔ مرگ بکند نبود تا آنکه فریعه بنت مالک خواهر

ابی سعید خدری قصهٔ خویش دمیکه شوے او بمرد بوے باز گفت ورزدات
نمود که آنحضرت صلعم فرمود امکثی فی بیتک حتی یبلغ الکتاب اجله پس
عثمان بدان اخذ کرد ویکبار گوشت شکار بسوے او در حالت احرام ارمغان
کردند گویا که از برایش صید کرده بودند خواست تا بخورد علی بن ابی
طالب او را خبر کرد که آنحضرت صلعم لحمی را که بسویش هدیه فرستاده
بودند واپس ساخت رد کرد پس باز ماند کما فی الرفع وهمچنین اقل
مدت حمل نمیدانست تا آنکه ابن عباس آیه کریمه وحمله وفصاله ثلثون
شهرا مع قوله سبحانه والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین بیادش داد
پس بدان رجوع نمود چنانکه در اعلام وجنة مذکورست وهمچنین علی مرتضی
با آن همه وفور دانش وعلم وفضل که بنظیرش جهان ندیده حدیث نحن
معشر الانبیاء لانرث ولانورث ماترکناه صدقة یاد نداشت چنانکه در
صحیح مسلم ست وهمچنین حدیث لاتعذبوا بعذاب الله محفوظ نمیدانست چنانکه
در ارشاد ساری ست دیگر از غیر محفوظاتش حدیث عدت حامله متوفی عنها
زوجهاست چنانکه در رفع الملام وتوضیح وایقاف ولمعات التنقیح مرقومست
دیگر حدیث مهر مفوضه ست کما فی الرفع وفرمود چون حدیثی از جناب نبوت می
شنیدم انچه خدا میخواست مارا بدان نفع میرسانید وچون غیر او صلعم مرا
حدیث میکرد از وے خواستار سوگند می شدم چون سوگند میکرد راست
گویش میدانستم وحدیث کرد مرا ابو بکر وراست گفت وذکر کرد حدیث مشهور
نماز توبه را ودرینجا دلیل روشن ست بر آنکه وے محیط نبود بجمله احادیث
رسالت وهم دلیل ست بر فضیلت وصدق صدیق رضی الله عنه که از وے
طلب حلف نمی فرمود و وے وابن عباس رضی الله عنهما وغیرهما فتوے

داد ند با آنکہ متوفی عنہا چون باردار باشد عدت او ابعد اجلین ست و ایشان
راسنت نبویہ در بارہ سبیعۃ اسلمیۃ نرسیدہ بود کہ آنحضرت صلعم او را فتویٰ
داد بآنکہ عدتش وضع حمل ست و فتوی داد وے و زید و ابن عمر و غیرہم بآنکہ
چون شوے مفوضہ بمیرد او را مہر نباشد و در ین باب سنت نبویہ در بارہ
بروع بنت واشق بایشان نرسیدہ در رفع ملام گفتہ این دروازہ بسیار
کشادہ ست منقول از اصحاب رسول صلعم درین باب بعد د کثیر میرسد و اما
منقول از غیر ایشان پس احاطہ بدان امکان ندارد چہ بالوف احادیث میرسد
حالانکہ ایشان اعلم امت و افقہ ملت و اتقی و افضل جماعت بودہ اند و بہ کہ
بعد از ایشان آمدہ کمترست از ایشان و خفا رسنت بر وے اولیٰ ترست و این
محتاج بیان نیست انتہی در طلب الادب من ادب الطلب گفتہ واقف نشد ابن
عباس رضی اللہ عنہ بر حدیث حرمت حمار اہلی چنانکہ در صحیح مسلم ست و ہمچنین
بر حدیث عدم جواز نکاح متعہ چنانکہ در شرح صحیح مسلم ست و بر حدیث نہی از
تفاضل در بیع ورق بورق چنانکہ در صحیحین ست و نووی ذکر آن در شرح
کردہ و بر حدیث ثبوت مہر بمفوضہ چنانکہ در سنن ترمذی ست و بر حدیث عدت
حاملہ متوفی عنہا زوجہا چنانکہ در سنن نسائی و ترمذی و تیسر الفصول و بقائ
ست و بر حدیث مسح بر خفین در بدو حال چنانکہ در محلی شرح موطاست و بر حدیث
قراءۃ جناب رسالت صلعم در نماز ظہر و عصر مطلقاً چنانکہ در سنن ابی داود ست
و حکم میکرد مہدی حلال را ہمچو حکم محرم و اگر نزد وش علم باین معنی حی بود
زنہار این کار نمیکرد و لہذا عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا مخالفتش نمود چنانکہ
در موطا و صحیح بخاری ست و ہمچنین پنہان ماند بر ابن عمر حدیث مسح بر خفین چنانکہ
در موطا و سنن ابن ماجہ مرقوم ست و ہکذا حدیث رکعتین قبل از مغرب چنانکہ

در سنن ابی داؤد و غیرہاست وہمچنین حدیث مهر مفوضه چنانکه در جامع ترمذی
ست وحدیث تیمم جنب چنانکه در ایقاظ ست وحدیث غسل زن بلا شکستن
موے سر چنانکه در شرح مسلم وحجه بالغه ست وحدیث تطیب قبل از بستن
احرام چنانکه در صحیحین وایقاظ ست وحدیث حرمت بیع تفاضل در
متجانسین وقتے که دست بدست باشد تا آنکه ابوسعید خدری رضی الله
عنه بدان اخبارش نموده چنانکه در صحیح مسلم وشرح وے از نووی ست
وحدیث عدم اعتمار رسول مختار صلعم در ماه رجب چنانکه در بخاری ست
وحدیث حرمت استمتاع بنسا رتا اجل چنانکه در شرح مسلم از نووی ست
وحدیث جواز نفر حائض قبل از طواف وداع چنانکه در صحیح بخاری وشرح
صحیح مسلم ست وحدیث نماز چاشت چنانکه در صحیح بخاری ست وحدیث دراز
شدن میان سنت بامداد وفرض آن چنانکه شامی در رد محتار از شرح
علی قاری بر موطاے امام محمد رح نقل کرده وهمچنین عبدالله بن مسعود رضی الله
عنه را حدیث اخذ رکبتین در حالت رکوع نرسیده چنانکه در سنن ترمذی ست
وہکذا حدیث تیمم جنب چنانکه در صحیح بخاری وایقاظ ست وحدیث ضجعه بعد سنت
صبح چنانکه قسطلانی در ارشاد ساری وعلی قاری در شرح موطا ذکر نموده کما
فی رد المحتار وحدیث حکم مفوضه چنانکه در جامع ترمذی واعلام وحجه بالغه ست
در مجمع البحار گفته وبود که میخواند والذکر والانثی چنانکه اولا فرود آمده بعده
وما خلق الذکر والانثی نازل شد وابن مسعود وابو الدرداء آنرا نشنیدند
وسائر مردم آنرا شنیدند وثابت داشتند در مصحف واین بران میاند
که وے رضی الله عنه گمان داشت که معوذتین از قران نیست انتهی و
همچنین مطلع نشد ابو موسی اشعری بر حدیث توریث بنت ابن با بنت چنانکه در صحیح

بخاری و اعلام و ایقاف ست و بر حدیث بول استاده چنانکه در بخاری ست
و همچنین پوشیده ماند بر زید بن ثابت رضی الله عنه حدیث رحلت حائض بغیر
طواف صدر چنانکه در صحیح بخاری و شرح مسلم و ایقاف ست و حدیث مهر مفوضه
چنانکه در سنن ترمذی ست و همچنین نرسید جابر بن عبد الله را رضی الله عنه
حدیث نهی از متعه چنانکه در صحیح مسلم و شرح نووی ست و مخفی ماند بر سیدة النساء
فاطمه زهرا رضی الله عنها و علیها السلام حدیث لا نرث و لا نورث و لهذا بهجران
صدیق رضی الله عنه پرداخت و با او سخن گفتن ترک فرمود چنانکه در صحیح مسلم
ست و همچنین نرسید ام المومنین عائشه رضی الله عنها را حدیث رویت آنحضرت
صلعم رب خود را بشب اسرار چنانکه در صحیح مسلم ست و کذلک حدیث تعذیب میت
ببکاء اهل وے بروے چنانکه در صحیح بخاری ست و حدیث ثبوت بول
استاده شده چنانکه در جامع ترمذی ست و حدیث مسح بر خفین چنانکه در
صحیح مسلم و محلی و سنن ابن ماجه و النسائی ست و مخفی ماند بر هند رضی الله
عنها حدیث حکم مستحاضه چنانکه در صحیح مسلم و حجه بالغه ست و بر مسور بن مخرمه
رضی الله عنه حدیث غسل المحرم راسه پوشیده ماند چنانکه در موطا ست
و مطلع نشد ابوهریره رضی الله عنه بر حدیث مسح علی الخفین چنانکه در محلی و ایقاف
ست و میگفت که صوم جنب که بامداد کند صحیح نیست تا آنکه بوے حدیث صحتش
رسیده پس از انچه بران بود برگشت چنانکه در موطا و شرح صحیح مسلم و
کشف الغمه عن جمیع الامة للشعرانی و حجه بالغه ست و همچنین نرسید بسالم بن عبد الله
بن عمر جواز طیب از براے محرم بعد رمی جمار قبل افاضه چنانکه در موطا ست
و همچنین مخفی ماند بر ضحاک بن قیس حدیث جواز تمتع بعمره تا حج تا آنکه این تمتع
را از صنائع جهال شمرده چنانکه در موطا ست و هکذا ابراهیم نخعی را حدیث اضطجاع

زید بن ثابت رض جابر بن عبد الله رض فاطمه رض عائشه رض ابوهریره رض سالم بن عبد الله رض ضحاک رض ابراهیم نخعی

بعد از سنت فجر نرسیده چنانکه در ارشاد ساری و شرح علی قاری بر
موطاے امام محمد ست علی مانی رد المحتار و همچنین مطلع نشد عبید بن جریج بر
چند امور و لهذا اعتراض کرد بر ابن عمر و گفت اے ابا عبد الرحمن من ترا
می بینم که چار کار میکنی که هیچ یکے را از یاران تو ندیدم که این کارها بکنند
فرمود آن کارها چیست اے ابن جریج گفت ترا می بینم که از ارکان خانه کعبه
جز دو رکن یمانی دیگرے را مس نمیکنی و ترا می بینم ترا که پاپوش سبتیہ می پوشی
و ترا می بینم که رنگ زرد بکار می بری و ترا می بینم که چون بمکه می باشی و مردم
هلال را دیده اهلال میکنند و نعرهٔ لبیک بر زبان رانند تو اهلال نمی کنی
مگر روز ترویه پس عبد الله این همه را از فعل رسول صلعم اثبات فرمود
چنانکه در موطا و صحیح بخاری ست و همچنین مخفی ماند بر امام اعظم رح حدیث اشعار
بدی و حدیث رفع الیدین در مواضع اربع از نماز و حدیث جهر بآمین و حدیث
قررت فاتحه خلف امام و جز آن و مخفی ماند بر امام دار الهجره مالک بن انس رضی الله
عنه حدیث صیام شش گانه شوال و این را از عمل جاهلیت و اهل جفا می شمرد و میگفت
لم یبلغنی ذلک عن احد من السلف و در بارهٔ محرم که ازار ندارد و میخواهد
که سراویل بپوشد میفرمود ما هیچ یکے را نشنیدیم که رخصت درین کار میداد
یا آنرا استثنی میکرد و افراد یوم جمعه بصوم مستحب می پنداشت و میگفت احدی
را نشنیدیم که ازان نهی کرده باشد و آنرا داخل حج در عمره نهی مینمود و میگفت
اهل علم را برهمین طور دریافته ایم و آنرا غیر بلاغیاتش حدیث جواز تفاضل در
بیع حنطه بشعیر و حدیث منع از صیام دهر و حدیث نهی از تطیب میت محرم و حدیث
توقیت مسح بر خفین از براے مقیم و مسافر و جز آن ست شمارش دشواری
میکند و احادیث صحیحه بر خلاف این همه مذکورات از وے ست طالب تفصیل

جستجویش از موطا و شروحش مسوی و مصفی و محلی می تواند کرد و همچنین حال
امام همام محمد بن ادریس شافعی ست رحمه الله تعالی که وی مطلع نشد بر حدیث
نهی از لبس عصفر چنانکه نووی در شرح مسلم از بیهقی حکایتش کرده و نقل
نموده و نرسیده او را حدیث سجود صف اول با امام و حرس صف ثانی
در نماز خوف چنانکه در دراسات از اجله شافعیه نقل کرده و وی رضی الله عنه
در انچه احادیث بسند صحیح بوی نرسیده توقف ورزیده از آنجمله ست حدیث
مسلم از روایت بریده در اوقات نماز دیگر حدیث بروع بنت واشق ست
در مهر مفوضه چنانکه در عقد الجید ست دیگر حدیث عدم انتقاض وضو از دم
استحاضه ست دیگر حدیث تخمیس سلب ست چنانکه در دراسات و میزان شعرانی
مذکور ست و این قدری قلیل ست از بسیار و نبذی یسیر ست از انبار
ورنه ازین اجناس و انواع در مطولات کثیر ست و بر متداول و مزاول و
ممارس غیر عسیر علامه ابن القیم جوزی در اعلام بعد از مثل این کلام گفته وهذا
باب لو تتبعناه لجاء سفرا کبیرا انتهی شیخ الاسلام میفرماید هر که معتقد آنست
که هر حدیث صحیح هر واحد را از ائمه یا امام معین رسیده ست وی مخطی ست
بخطاء فاحش قبیح و هیچ قائلی نمی تواند گفتن که احادیث بدون و مجموع شد
پس خفایش و حال این ست یعنی چه زیرا که این دواوین مشهوره در سنن
مجموع نشده ست مگر بعد از انقراض متبوعین و معهذا ادعاء انحصار حدیث رسول
صلعم در دواوین معینه جائز نیست و اگر این انحصار را در آنها بگیریم و فرض
کنیم پس هرچه دران کتب ست دانستن هر عالم آنرا میسر نیست بلکه حصول
این ملکه عسیر نزدیک ست که دست بهم ندهد بلکه بسیار ست که نزد مرد دواوین
کثیره موجود می باشد و علمش بانچه دران بوده ست احاطه ندارد بلکه کسانیکه

پیش از جمع این دواوین بوده اند نسبت باین متاخرین اعلم بودند بسنت چه بسیاری از انچه بآنان رسیده ست و نزدشان بصحت پیوسته گاه ست که مارا نرسیده مگر بذریعه مجهول یا اسناد منقطع یا بالکلیه تا ما نیامده و دواوین آنها سینه هاے آنها بود که باضعاف مضاعف چیزے که درین دواوین مدون ست احتوار داشت نه این سفینه ها و این امرے ست که هرکه دانا بقضیه و آگاه باین ماجراے ست دران شک نمیکنند و قائلی نمی تواند گفتن که هرکه همه احادیث نمی شناسد وے مجتهد نیست چه اگر در مجتهد علم او بجمیع اقوال و افعال نبوت صلعم از انچه تعلق باحکام دارد شرط کنند در امت هیچ کسے مجتهد نباشد بلکه غایت عالم آنست که جمهور یا معظم اورا بر وجهے میدانسته باشد که جز قلیلی از ان تفصیل بروے مخفی نماند پستر گاه باشد که این قلیل از ان تفصیل مخالف چیزے می افتد که اورا نرسیده ست پس ویرا درین حالت این عدم بلوغ عذر خواه باشد انتهی و بعض این مضمون را در ایقان نیز ذکر کرده و از ابن القیم بتغیر یسیر و زیادت قلیل آورده ابو عمر و ابن عبد البر گفته کسے نیست بعد رسول خدا صلعم مگر آنکه بروے بعض سنت مخفی مانده و این همه دواوین بعد از انقراض عهد ائمه فراهم آمده و مجموع گشته اند با آنکه انحصار احادیث در انها امکان ندارد و همچنین از وجود آنها نزد یکی لازم نمی آید که وے محیط این همه ها باشد انتهی شیخ مسند احمد محدث دهلوی در انصاف گفته بسیاری از احادیث نبوت صلعم چنان ست که آنرا از صحابه رضی الله عنهم جز یکی و کس روایت نموده اند و همچنین از ان یک دو صحابی جز یک دو تابعی اخذ نکرده وهلم جرا و بسیاری از ان چنان ست که روایت نمیکنند آنرا اگر مردم یک شهر یا دو شهر و هکذا و لهذا بعض صحاح احادیث علما آن طبقه را نرسیده تا چار

فتویٰ دادند بآرا رخود واقتداءً بمن تقدم منهم باز این مخفی در طبقهٔ ثانیه یا بعد
ازان در عصر حفاظ جامعین بعد از انکه امعان نظر و انعام بصر و رحلت بسوی
اقطار و قطره زن بجانب دیار و امصار شدند ظاهر و آشکار گردید و نزد
ایشان اخبار و آثار فقهاے هر شهر فراهم آمده از ینجاست که چون امام شافعی
نظر در اقوال صحابه و تابعین میکردمی دید که بسیاری از کلمات ایشان برخلاف
حدیث ست بنا بر آنکه حدیث بایشان نرسیده یا رسیده لکن از وجه غیر صحیح پس
درینجا وے رح مضمون حدیث را فرا گرفته وتمسک را بسخنهاے ایشان بگزاشته
مادام که متفق نبوده اند و میگفت هم رجال ونحن رجال وهمچنین کار روائی
جمله سلف نیکو کار بود انتهیٰ ملخصاً گویم الضاف را در هدایة السائل بتفریق ابواب
بزیر مسائل ترجمه کرده ایم بدان بازگشت باید نمود واما **سبب ثانی** چنانکه
در رفع ملام گفته پس آنست که حدیث امام را رسیده لکن به ثبوت نه پیوسته باین
طریق که محدث آن حدیث یا محدثِ محدث او یا غیر وے از رجال اسناد تن مجهول
ست نزد امام یا متهم ست یا سیئ الحفظ یا آنکه حدیث تا امام بطریق مسند نرسیده
بلکه بطور منقطع یا لفظ حدیث منضبط نگشته با آنکه این حدیث را روات ثقات نزد غیر
او باسناد متصل روایت کرده اند باین طرز که آن مجهول را این غیر بطریق ثقت
میدانند یا آنحدیث را غیر این مجروحین روایت نموده اند و از غیر آنجهت منقطعه متصل
شده ست وبعض محدثین حفاظ بضبط الفاظ آن حدیث پرداخته اند یا این روایت
را شواهد ومتابعات ست که مبین صحت اوست و این نیز بسیار است و در تابعین
وتبع ایشان تا ائمه مشهورین ومن بعدهم بیشتر ست نسبت بعصر اول واکثر ست
از قسم نخستین چه احادیث مطهره انتشار و اشتهار گرفته وبسیاری را از علماے
بطرق کثیره رسیده وغیر این علما را از طرق صحیحه که غیر طرق مذکوره ست مانع شده

سبب ثانی

پس باین وجه این قسم احادیث حجت می تواند شد با آنکه این احادیث مخالف را باین وجه نرسیده و لهذا در کلام غیر واحد از ائمه تعلیق قول بموجب حدیث بر تقدیر صحتش یافته شده چنانکه میگویند قولی فی المسئلة کذا وقد روی فیها حدیث بکذا فان کان صحیحا فهو قولی گویم امام شافعی را ازین قسم ارشادات بسیارست و بیهقی در مسائل بسیار که حدیث رسالت دران بصحت رسیده میگوید که بحسب قول امام مذهبش همین مدلول این حدیث ست و بدان قضا میکند و افتا میفرماید این مواضع زیاده بران ست که استقرار آن درین مختصر می توان کرد شاید بعض اشاره این مدعا در شرح ما بر صحیح مسلم موسوم بالسراج الوهاج دست بهم سید و اقوال ائمه اربعه مجتهدین درین باب یعنی اخذ بحدیث و ترک رای و تقلید عن قریب بیاید انشاء الله تعالی سبب سوم اعتقاد ضعف حدیث ست بنابر اجتهاد و غیر او با او دران خلاف کرده یا قطع نظر از طریق دیگر برابرست که صواب با او باشد یا با غیر او یا با هر دو نزد کسیکه میگوید هر مجتهد مصیب ست انتهی ولکن این قول مردود ست بلکه مصیب در میان مجتهدین کثرین قول متقدمین باشند یا متاخرین واحد ست آری هر مجتهد ماجورست بدو اجر در صواب و بیک اجر در خطا اگر استفراغ جهد در دریافت آن مسئله کرده ست و اذ لیس فلیس و این سبب ثالث را اسباب ست از انجمله آنکه محدث حدیثی را یکے از ائمه ضعیف اعتقاد کرد و دیگرے او را ثقه اعتقاد نمود و معرفت رجال علمی واسع ست و گاه باشد که صواب با دیگرے بود بنابر معرفت او با آنکه این سبب جارح نیست یا بآن وجه که جنس آن سبب غیر جارح ست یا آنکه او را دران عذرے هست که از جرح بازمیدارد و این باب نیز واسع ست از برای علمائیکه رجال و احوال ایشان را می دانند و می شناسند و این علما را درین

سبب سوم

باره اجماع و اختلاف باشد چنانکه غیر ایشان راست از سائر اہل علم در علوم آنها و آز انجمله آنست که اعتقاد سماعت حدیث بحق محدث ندارد و ہرکه از وے یا از غیر وے حدیث میکند وے معتقد سماعت آنحدیث ست بنا بر اسباب معروفه موجبهٔ این اعتقاد و آز انجمله آنکه محدث را دو حال باشد یکے حال استقامت دیگر حال اضطراب مثلاً مختلط شد یا کتابهاے او بسوخت پس بانچه در حال استقامت حدیث کرده صحیح ست و انچه تحدیث بدان در حالت اضطراب نموده ضعیف ست و دریافت نمی شود که این حدیث ازین هر دو نوع کدام نوع ست و غیر وے میداند که وے تحدیث بآنحدیث در حال استقامت نموده ست واز انجمله آنکه محدث آنحدیث را فراموش کرده و بعد ازان روایتش نموده واز تحدیث خود بدان حدیث انکار دارد پس اینکس اعتقاد میکند که این یکے علت موجبهٔ ترک حدیث ست و دیگرے خیال میکند که این امر مانع استدلال بدان حدیث نیست واین مسئله معروف ست و آز انجمله ست آنکه بسیاری از اہل حجاز معتقد آنند که احتجاج بحدیث عراقی و شامی نتوان کرد اگر اصلی در حجاز ندارد تا آنکه گوینده گفته ست که احادیث اہل عراق بمنزله احادیث اہل کتاب می باید داشت و بتصدیق و تکذیبش نتوان پرداخت و دیگرے سرائیده که روایت سفیان از منصور از ابراهیم از علقمه از عبد الله حجت ست پس اگر اصلش در حجاز نبود حجت نباشد و آین اعتقاد که اہل حجاز ضابط سنت اند و هیچ شے از آنها بیرون نرفته و در احادیث اہل عراق اضطراب ست موجب توقف دران احادیث گشته و اعتقاد بعض عراقین آنست که احتجاج بحدیث اہل شام نتوان کرد اگرچه اکثر مردم برآنند که حدیث ضعیف ایشان را ترک باید داد و چون اسناد جید باشد حدیث

حجت ست خواه حجازی بود یا شامی یا عراقی یا جز آن ع حدیث عشق می باید چه
عبرانی چه سریانی ؛ ابو داؤد سجستانی رح کتابے نوشته ست در مفاریداهل
امصار دران اختصاص اهل هر مصر بسنتی از سنن بیان نموده که نزد غیر
مردم آن شهر سند نیست همچو مکه و طائف و دمشق و حمص و کوفه و بصره وغیرها
سبب چهارم
الی اسباب اُخر غیر هذه سبب چهارم اشتراط شروط ست در خبر واحد عدل
حافظ که غیر در آنها مخالف این شرط کننده ست همچو آنکه بعض ایشان شرط کرده
اند عرض حدیث را بر کتاب و بعض گویند که چون حدیث خلاف قیاس اصول
باشد باید که محدث بآن فقیه بود و بعض انتشار وظهور حدیث را در ما تعمّ
سبب پنجم
به البلویٰ شرط کرده اند الی غیر ذلک مما هو معروف فی مواضعه سبب پنجم
آنست که حدیث باینکس رسیده ست و هم به ثبوت پیوسته ولکن آنرا
فراموش ساخته ست واین در کتاب و سنت هر دو ورود میدهد همچو حدیث
مشهور عمر که چون اورا از حال مردی جنب در سفر غیر یابندهٔ آب پرسیدند
گفت نماز نگزارد تا آنکه آب یابد عمار گفت یاد نداری که من و تو در
شتران بودیم ومن و تو هر دو جنب شدیم من در خاک غلطیدم چنانکه دابّةٌ
می غلطد و تو نماز نکردی این را ذکر کردم بجناب نبوت فرمود اینقدر
ترا کافی بود و هر دو دست مبارک خود بر زمین زد و بروے و هر دو
کفدست را بدان بمالید عمر فرمود اے عمار از خدا بترس وے گفت اگر
خواهی این حدیث را روایت نکنم فرمود تو اختیار داری در روایت
پس این سنتی سنت که عمر آنرا حاضر شده ولکن فتویٰ برخلاف آن داده
وعمار اورا بیاد داد لکن بیادش نیامد مگر عمار را تکذیب هم نکرد بلکه امر
بتحدیث فرمود وابلغ ترازین حکایت قصه خطبهٔ عمرست که دران نهی از

زیادت بر مهر زنان و دختران رسول خدا صلعم کرد چون زنی گفت
که چرا ما را از آنچه خدا با داده ست محروم می پسندی و آیه قنطار بخواند
رجوع بسوے قول آن زن کرد حالانکه آیه را یاد داشت ولکن درین هنگام
فراموشش شده بود و ازین وادی ست که علی مرتضیٰ روز جمل زبیر رضی الله
عنه را عهد رسالت که با این هردو کرده بود بیاد داد تا آنکه زبیر از
قتال برگشت و هذا کثیر فی السلف والخلف سبب ششم عدم معرفت ست
بدلالت حدیث و این گاهی بنا بر آن باشد که لفظ حدیث نزد وے غریب
ست همچو لفظ مزابنه و محاقله و مخابره و ملامسه و منابذه و غرر و جز آن
از کلمات غریبه که علما در تفسیرش جادهٔ اختلاف می سپرند و همچو حدیث مرفوع
بلفظ لا طلاق ولا عتاق فی اغلاق که اهل علم اغلاق را باکراه تفسیر کرده اند
و هر که برخلاف ایشان رفته این معنی را نمی شناسد و گاہے بآنجهت که معنی
لفظ آنحدیث در لغت و عرف اینکس غیر معنی آن در لغت نبوی ست و وے آنرا
حمل بر لغت خویش میکند با آنکه اصل درانجا بقا لغت ست چنانکه بعض علما
آثار وارده را در رخصت نبیذ شنیده گمان کردند که آن نوعی از انواع
سکرست چه نبیذ در لغت آنها سکر باشد با آنکه مراد بدان در حدیث رخصت
نبیذ تمر در بار و شرب آن پیش از اشتداد ست چه در احادیث صحیحه تفسیر
بهمین معنی آمده و همچنین لفظ خمر در کتاب و سنت دیده اعتقاد کردند
که مراد بدان افشردهٔ انگورست که شتد شده بالخصوص بنا بر آنکه لغت
ایشان همچنین بوده اگرچه در بسیار احادیث صحیحه مبین شده که خمر نام هر
سکرست و گاه باشد که لفظ حدیث مشترک بود یا مجمل یا متردد درمیان حقیقت و
مجاز و اینکس حمل آن لفظ بر چیزے کرده که اقرب ست نزد او و گو مراد بدان

چیز دیگر باشد چنانکه جماعتے از صحابه در اول امر حمل خیط ابیض و خیط اسود
بر رسن کردند و دیگران کریمهٔ فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم را بر دست تا بغل
فرود آوردند و گاه چنان بود که دلالت نص خفی باشد چه جهات دلالت
اقوال خیلے کشادگی دارد و مردم در دریافت آن جهات متفاوت اند
در فهم وجوه کلام بقدر عطاے و موهبت حق سبحانه باشد و آدمی آنرا گاہی
من حیث العموم می شناسد و تفطن آن چنانکه باید نمی نماید بنابر دخول
آن معین دران عام و گاہے تفطن آن معین می کند مگر بعد ازان فراموشش
میشود و این باب خیلے واسع ست جز خدا دیگرے احاطهٔ آن نمی تواند
کرد و گاہے مردے فهم چیزے از کلام میکند که لغت عربیه که رسول صلعم
بدان مبعوث شده محتمل آن نیست سبب هفتم آنست که معتقد آن باشد
که در حدیث دلالت بر آن مدعا نیست و فرق درمیان این سبب و سبب
ششم آنست که شخص اول جهت دلالت نشناخت و اینکس شناخت لکن
اعتقاد کرد که این دلالت صحیح نیست بنابر اصولیکه نزد اوست و این
دلالت را رد میغر باید خواه در نفس الامر صواب باشد یا خطا مثلاً معتقد ست
بآنکه عام مخصوص حجت نیست و بآنکه عموم وارد بر سبب مقصور بر آن
سبب ست و مجرد امر بچیزے مقتضی وجوبش نیست یا اقتضاء فور نمی کند
و معرف باللام را عموم نباشد و افعال منفیه نافی ذوات آن افعال نیست
و نه نافی جمله احکام او و مقتضی را عموم بنود دیس در مضمرات و معانی ادعا
عموم نتوان کرد الی غیر ذلک مما ینتشر القول فیه و شطرے از اصول فقه چنانست
که مسائل خلافش داخل این قسم ست اگرچه اصول مجرده محیط این همه دلالات
مختلف فیها نیست و داخل ست دران افراد اجناس دلالات و آنکه این

اجناس از ان جنس ست یا نیز چنانکه اعتقاد کند که این لفظ معین مجمل ست بنابر
اشتراک و دلالت تعین یکے از دو معنی او نمی کند او غیر ذلک گویم ہر یکے
از ائمہ حنفیہ و شافعیہ و غیرہما از براے فقہ خود اصول ساختہ اند و بتدوینش
پرداختہ و غیر ایشان بر ایشان در بعض یا اکثر آن رد نمودہ و این خصومت
از دیر باز درین امت برروے کار آمدہ تا آنکہ درین نزدیکی روزگار
صاحب ارشاد الفحول بفصل این قضیہ گرائیدہ و حقائق اصول فحول را بعرض
بر کتاب و سنت بصحرا نہادہ چنانکہ از حصول المامول نمایان ست و لکن جہل
و تعصب و حجاب رسوم را مفاسد بیش از شمار باشد ہـ شبہ ہشتم اعتقاد ست بآنکہ
این دلالات را چیزے معارض ست کہ دال باشد بر عدم ارادہ آن معنی از آن
حدیث ہمچو معارضہ عام بخاص و مطلق بمقید یا امر مطلق بانچہ نافی وجوب ست
یا حقیقت بمجاز الی انواع المعارضات و این باب نیز وسعت دارد وجہ تعارض
دلالات اقوال و ترجیح بعض بر بعض دریاے ناپیداکنار ست شبہ نہم
اعتقاد ست بآنکہ حدیث معارض ست بانچہ دلالت میکند بر ضعف یا نسخ یا تاویل
و اگر قائل تاویل ست بچیزے کہ صلاحیت معارضہ دارد بالاتفاق مثل کدام
آیہ یا حدیث دیگر یا ہمچو اجماع و این دو گونہ باشد یکے آنکہ اعتقاد کند کہ این
معارض راجح ست فی الجملہ و یکے ازین ہر سہ متعین گردد بدون تعیین یکے
از آنہا و گاہے یکے متعین شود باین طریق کہ آن منسوخ یا مؤول ست
یا زو در نسخ غلط کند و متاخر را متقدم اعتقاد نماید و گاہے غلط در تاویل
رود باین طریق کہ حمل حدیث بر چیزے کند کہ لفظ حدیث احتمال آن ندارد
یا آنجا چیزے ہست کہ دافع احتمال مذکور باشد و اگر معارض ست من حیث
الجملہ پس این معارض دال نیست و گاہ ہست کہ حدیث در قوت حدیث اول

در سند و متن نبود و اینجا اسباب متقدمه و جز آن در حدیث اول بیاید
و اجماعی که غالباً دعوی آن میکنند عبارت ست از عدم علم بمخالف و اعیان
علما را دریافته ایم که قائل چیزها گشته اند و تمسک ایشان درین اشیا همین
عدم علم بمخالف ست با آنکه ظاهر ادله نزد آنها مقتضی خلاف آنقول ست لکن
عالم می تواند که چنان سخنے تازه بیارد که هیچ قائلی را بدان نمیداند باوصف
علم بآنکه مردم در آنقول برخلاف او یند تا آنکه بعضے از ایشان تعلیق قول
کرده و گفته اند که اگر در مسئله اجماع باشد احق باتباع ست ورنه قول ما
چنین و چنان ست و آین بآن نهج باشد که بگوید نمیدانم که احدی شهادت
عبد را جائز داشته باشد لکن قبول این شهادت محفوظ ست از علی و انس
و شریح وغیرهم و چنانکه بگوید که اجماع کرده اند برانکه بعض معتق وارث
نمیشود حالانکه توریث وے از علی و ابن مسعود محفوظ ست و درین باب
حدیثے حسن از آنحضرت صلعم آمده و دیگرے میسراید که هیچ یکے را نمی دانم که
صلواة را بر آنحضرت صلعم در نماز واجب کرده باشد با آنکه ایجابش محفوظ ست
از جعفر صادق علیه السلام وغیر او حاصل این مقام آنست که غایت بسیاری فصل
از اهل علم آنست که قول علما ربه اند که ادراک آنها در بلاد خود کرده و
اقوال جماعات غیر ایشان نشناسد چنانکه بسیاری از متقدمین همچنین یافته
میشوند که جز اقوال اهل مدینه یا اهل کوفه قول دیگران ندانند و بسیاری
از متاخرین اند که جز قول یکی و یا سه ائمه متبوعین قول دیگران نمی شناسند
و آنچه ازین دانسته و شناخته ایشان خارج ست نزد ایشان مخالف اجماع ست
زیرا که وے قائلی را بدان خارج نمی داند و همیشه خلاف آن بگوشش
میخورد پس این چنین کس کجا میتواند که بسوے حدیث شریف بگراید چه حدیث

مخالف اوست و وے از خلاف اجماع میترسد واعتقاد میکند که این حدیث مخالف
اجماع ست و اجماع یکے از اعظم حجج باشد وہمین عذر را بیشتر مردم در بسیاری
از احادیث متروکه خود پیش می نمایند لکن بعض ایشان درین معذرت
حقیقةً معذور اند وبعض درحقیقت معذور نیند وکذلك کثیر من الاسباب
قبله وبعده گوئیم این اعذار در زمان باستان گنجایش داشت بوجه
عدم تدوین کتب سنن وعدم بلوغ خبر بعض بلاد تا بعض بلاد دیگر بنا بر سدّ
طرق وعدم نفاذ سبل وعدم وصول بعض تا بعض ولکن آلان پس ہیچ
عذر مر ہیچ یکے را امروز باقی نیست وتمسک بعذر زائل وجدار مائل ونیز اقل
صحیح نباشد سبب دہم معارضه حدیث ست بانچه دال بر ضعف یا نسخ یا تاویل
اوست بچیزے که غیر اینکس معتقد معارض بودن آنچیز نیست یا خود درحقیقت
کدام معارض راجح ندارد ہمچو معارضه بسیاری از اہل کوفه حدیث صحیح
را بظاہر قرآن باین اعتقاد که ظاہر کتاب از عموم ومانند آن مقدم
بر نص حدیث ست وگاه باشد که غیر ظاہر را ظاہر اعتقاد میکند بنا بر آنکه
دلالت آن قول وجوه بسیار ہمراه خود دارد ولہذا حدیث شاہد ویمین
را رد کرده اند وغیر ایشان میدانند که در ظاہر قرآن انچه مانع حکم بیک شاہد
ویمین باشد موجود نیست واگر دران این چنین باشد پس سنت صحیحه مفسر قرآن
باشد نزد ایشان وشافعیه را درین قاعده سخن معروف ست وامام احمد
رایکے رساله ست در رد بر کسیکه زعم استغنا بظاہر قرآن از تفسیر سنت رسول
خدا صلعم دارد ودران رساله دلیلها ذکر نموده که این موضع ذکر آنہا بر نمی
تابد وازین وادی ست دفع خبرے که دران تخصیص عموم کتاب یا تقیید
مطلق قرآن یا زیادت بر قرآن باشد وہر که باین قائل ست اعتقادش

آن باشد که زیادت بر نص ہمچو تقیید مطلق نسخ ست و تخصیص عام نسخ بود و ہمچو معارضه
گروہے از اہل مدینه حدیث صحیح را بعمل اہل مدینه بنا بر آنکه ایشان اجماع
کرده اند بر مخالفت خبر و اجماع ایشان حجت ست مقدم بر خبر ست مثل مخالفت احادیث
خیار مجلس بر بنا ہمین اصل اگرچه بسیاری از مردم اثبات اختلاف اہل مدینه
درین مسئله میکنند چه اگر ایشان اجماع کنند و غیر خلاف اجماع ایشان کند
حجت در خبر باشد نه درین اجماع و ہمچو معارضه قومے از اہل بلد بعض
احادیث را بقیاس جلی بنا بر آنکه قواعد کلیه را بمثل این خبر نمی توان شکست
و جز آن از انواع معارضات خواه معارض مصیب باشد یا مخطی و این
اسباب ده گانه ظاہر ست و جائز ست که در بسیاری از احادیث عالم
را حجتی در ترک عمل بدان باین طور باشد که ما را اطلاع بران حدیث دست
بہم نداده چه مدارک علم بسیار کشاده ست و اطلاع بر ہمه انچه در بواطن
علما ست احدی را حاصل نیست و عالم گاہے ابدا ر حجت خود میکند و گاہی
نمی کند و چون ابدا ر کرده ست که ما را میرسد و گاہی نمیرسد و چون رسید پس گاه
باشد که وجه احتجاج او می دریابیم و گاہے نمی دریابیم خواه آن حجت در
نفس الامر و حد ذات خود صواب باشد یا خیر و ہرچند که ما این را تجویز
کرده ایم لکن ما را نمی رسد که از قولی که حجتش بحدیث صحیح ظاہر گشته یا بفقه طائفه
از اہل علم واضح شده عدول بسوے قول دیگر کنیم که عالمی آنرا گفته ست
چه جائز ست که پیش او چیزے باشد که بدان دفع این حجت می تواند شد
اگرچه دانا تر چرا نبود چه تطرق خطا بسوے آرا ر علما بیشتر از تطرق او
بسوے ادله شرعیه ست زیرا که این ادله شرعیه حجت خدا بر ہمه بندگان
اوست بخلاف راے عالم و ممتنع ست که دلیل شرعی خطا وار باشد چه دلیلے

دیگر معارض او نیست و رآے عالم این چنین نبود و اگر عمل برین تجویز جائز
باشد در دست ما از ادله که در آنها چنین ها روا باشد هیچ شے باقی
نمی ماند ولکن غرض آنست که وی در نفس خود معذورست در ترک آن و ما در ترک
آن ترک معذور یم حق تعالے گفته تلك امة قد خلت لها ما كسبت و
لكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون و قال تعالے فان تنازعتم فی شیٔ
فردوه الی الله والرسول و هیچ یکے را نمی رسد که معارضه حدیث رسول
صلعم بقول یکے از مردم بکند چنانکه یکے ابن عباس را از مسئله پرسید وے
جواب بحدیث داد سائل گفت قال ابو بکر و عمر ابن عباس گفت نزدیک ست
که بر شما سنگ از آسمان فرود آید من میگویم که رسول خدا صلعم چنین گفته
و تو میگوئی که ابو بکر و عمر چنین گفته اند و چون ترک عمل بحدیث بنا بر
بعض این اسباب ست پس چون حدیثے صحیح بیاید که در ان تحلیل یا تحریم
یا حکم باشد جائز نیست که اعتقاد کند که تارکش از عالمانی هست که اسباب
ترک آنها بیان نموده ایم بلکه این تارک در خور عقوبت ست بنا بر آنکه
حلال را حرام و حرام را حلال ساخته ست یا حکم بغیر ما انزل الله نموده و
همچنین اگر در حدیث وعیدے باشد بر کارے همچو لعنت یا غضب یا عذاب
و نحو آن پس جائز نیست که بگویند که فلان عالم که این کار کرده یا آنرا
مباح ساخته ست داخل درین وعید ست و این مسئله ایست که خلافی در ان
میان امت معلوم ما نیست مگر انچه از بعض معتزله بغداد مثل مریسی و ضرابٔ
او حکایت میکنند که زعم آنها چنان ست که مجتهد مخطی معاقب بر خطا ست و
این از برائے آن گفتم که لحوق وعید از برائے فاعل محرم مشروط ست
بآنکه علم به تحریم آن فعل داشته باشد یا متمکن بود از علم بتحریم چه هر که نشو

بیان

لحوق وعید بفاعل

نا در بادیہ یافتہ یا حدیث العہد ست باسلام وکاریے از محرمات بدون
علم بتحریم آن کار بجا آوردہ وے گنہگار نیست و نہ بر وے حدی آید
اگرچہ در استحلالش مستند بسوے کدام دلیل شرعی نیست پس ہر کہ او را
حدیث محرم نرسیدہ ست و در اباحت آن کار مستند بسوے دلیلی شرعی
ست وے اولی ترست بعذر وریت ولہذا اینکس ماجور ومحمود باشد بنابر
اجتہاد خویش در دریافت آن حق تعالےٰ گفتہ وداؤد وسلیمان اذ یحکمان
فی الحرث اذ نفشت فیہ غنم القوم وکنا لحکمہم شاہدین ففہمناہا سلیمان
وکلا آتینا حکما وعلما پس درینجا سلیمان را مختص بفہم فرمودہ و بر ہر دو بعلم
وحکم ثنا گفتہ و دران جواز اجتماع چند مجتہد ست در یک زمان وتفاضل
یکے بر دیگرے ودر صحیحین ست از عمرو بن العاص مرفوعا اذا اجتہد الحاکم
فاصاب فلہ اجران واذا اجتہد فاخطا فلہ اجر درین حدیث بیان فرمود
کہ مجتہد را ہمراہ خطاے او یک اجر باشد وآین بنا بر کوشش اوست کہ دران
کار بر روے کار آوردہ وخطاے او مغفورست چہ دریافت صواب در
ہمہ اعیان احکام متعذرست یا متعسر وحق تعالےٰ فرمودہ وما جعل علیکم فی
الدین من حرج وارشاد کردہ یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ودر صحیحین
ست مرفوعا کہ آنحضرت صلعم روز خندق اصحاب خود را گفتہ نماز عصر نکند
ہیچ یکے از شما مگر در بنی قریظہ ونماز ایشان را در راہ دریافت بعض ایشان
گفتند نگزاریم مگر در بنی قریظہ وبعض گفتند این مراد نیست و در راہ گزاردند
آنحضرت صلعم ہیچ یکے را ازین ہر دو طائفہ عیب نکرد و بد نگفت طائفہ اولےٰ
تمسک بعموم خطاب کرد وصورت فوات را داخل عموم داشت و با دیگران
دلیل موجب خروج این صورت از عموم بود کہ آن قصد مبادرت بسوے

قوم ست و آین مسئله ایست که فقهاء را دران اختلاف مشهور ست که تخصیص
عام بقیاس میشود یا نه و همچنین کسانیکه نماز در راه گزارند اصوب تر بودند
و این دلیل ست بر ترجیح ظاهریت بر تعمق شدید و همچنین دمیکه بلال رضی الله
عنه دو صاع را بیک صاع فروخت آنحضرت صلعم او را امر برد کرد و بران
ترتیب حکم ربا از تفسیق ولعن وتغلیظ نمود بنا بر آنکه عالم بمکان تحریم نبود
و همچنین عدی بن حاتم وجماعه از صحابه چون اعتقاد بظاهر آیه حتی یتبین لکم
الخیط الابیض من الخیط الاسود کردند و رسن سیاه و سفید فهمیدند تا آنکه
بعض ایشان نزد وساده خود یعنی بر بالین عقال ابیض و اسود می
نهاد و میخورد تا آنکه یکے از دیگرے نمایان شود آنحضرت صلعم فرمودان
وسادتک لعریضة وانما هو بیاض النهار وسواد اللیل اشارت کرد بسوے
نفهمیدن او معنی آن کلام و برین فعل ذم مفطر رمضان مرتب نمود اگرچه
از اعظم کبائر ست بخلاف کسانیکه یکے مشجوج یعنی سرشکسته را در برد فتوے
بوجوب غسل دادند و وے غسل برآورد و جان داد و بمردیش درباره
او ارشاد کرد قتلوه قتلهم الله هلا سالوا اذ لم یعلموا فان شفاء العی السوال
چه خطاے اینها بغیر اجتهاد بود و از اهل علم نبودند و همچنین بر اسامه بن زید
ایجاب قود یا دیت یا کفاره نکرد وقتی که قائل لا اله الا الله را در غزوه
بکشت چه وے معتقد جواز قتلش بود بنا بر آنکه این اسلام از وے صحیح نیست
با آنکه کشتن او حرام ست و سلف وجمهور فقها بران عمل کرده اند در آنکه
استباحت اهل بغی دماء اهل عدل را بتاویل جائز و سائغ ست در اینها
ضمان قود یا دیت یا کفاره نیست اگرچه این قتل و قتال ایشان محرم ست
و آین شرط که ذکرش در لحوق وعید کرده ایم محتاج ذکر در هر خطاب نیست

زیراکہ علمش در دلہا مستقر ست چنانکہ وعد بر عمل مشروط با خلاص عمل
از براے خداے عز وجل وعدم حبوط آن بر دَت ست ولکن این شرط
در ہر حدیث وعد مذکور نمیشود و آنجا کہ قیام موجب وعید مقدر ست آنجا
حکم مختلف میگردد بنا بر مانع و موانع لحوق وعید متعدد ست مثلاً یکے توبہ
ست دیگر استغفار دیگر حسنات ماحیۂ سئیات دیگر بلاؤ مصائب دنیا دیگر
شفاعت شفیع مطاع دیگر رحمت ارحم الراحمین وچون این ہمہ اسباب منعدم
گردد و نمیگردد مگر در حق کسیکہ عتو وتمرد کرد و بر خدا شراد ہمچو شراد بعیر بر
اہل خود نمود پس دران ہنگام این وعید باو ملحق میشود وحقیقت وعید
بیان این معنی ست کہ این عمل سبب ست اندرین عذاب وازین بیان
تحریم آن فعل وقبح آن عمل مستفاد میشود اما آنکہ ہرانکس کہ این سبب بوے
قیام پذیرفتہ وقوعش در مسبب بہ واجب ست پس این قطعا باطل بود بنا بر
توقف این سبب بر وجود شروط و بر زوال جمیع موانع ایضاح این اجمال
آنکہ تارک عمل بحدیث از سہ حال خالی نیست یا این ترک ہجائز ست باتفاق
مسلمین ہمچو ترک در حق کسیکہ اورا حدیث نرسیدہ ونہ وے در طلبش باوجود
حاجت بسوے فتیا یا حکم بتقصیرے از خود راضی شدہ چنانکہ حکایتش از
خلفاء راشدین وغیرہم گزشتہ ودرینصورت ہیچ کدام مسلم شک نمیکند
کہ صاحب این ترک را از معرۂ ترک ہیچ نمی چسپد یا آن ترک غیر جائز ست
واینقسم ترک از ائمہ انشاء اللہ تعالے نزدیک نیست کہ صادر می تواند شد
لکن گاہے بر بعض اہل علم خوف آن میرود کہ قاصر باشند در دریافت حکم
آن مسئلہ وباوجود عدم اسباب قول گو دران مسئلہ نظر واجتہاد داشتہ
باشند قائل آن مسئلہ گردند یا تقصیرے در استدلال رود وپیش از

ن الفرق بین وعد و وعید

ن ایضاح الاجمال

رسیدن نظر تا نهایتش بدان قائل شود با آنکه متمسک بحجت ست یا برو ے
کدام عادت غالب وچیره آید یا غرضی از استیفاء نظر مانع شود و در آنچه
معارض اوست نظر نکنند گو آن مسئله را جز باجتهاد و استدلال نگفته
ست چه حدے که نهایت اجتهاد بسوے آن واجب ست گاه مجتهد را منضبط
نمی گردد ولهذا علماء از مثل اینقسم خائف بودند باندیشه آنکه مبادا ایشانرا
اجتهاد معتبر درین مسئله مخصوصه دست بهم نداده باشد این ست گناه ها
لکن لحوق عقوبت گناه بصاحب ذنب متناول کسی ست که او ازان گناه توبه
نکرده وبسیار ست که استغفار و احسان و بلاء و شفاعت و رحمت خدا
ماحی او می افتد و اما آنکه هوے بر وے غالب شده او را بر زمین انداخته
تا آنکه بسوے باطل معلوم برگشته پس وے درین حکم داخل نیست ؎

دیده بودم روی تو دانسته بودم خوی تو		دیده و دانسته خود را در بلا انداختم

وهمچنین هرکه جزم دارد بصواب یا خطا بودن کدام قول بدون شناختن
دلائل او نفیاً یا اثباتاً پس آن مغلوب الهوی و این جازم هردو در نار اند
کما قال النبی صلعم القضاة ثلاثة قاضیان فی النار وقاض فی الجنة فاما الذی
فی الجنة فرجل علم الحق فقضی به واما اللذان فی النار فرجل قضی للناس علی
جهل ورجل علم الحق فقضی بخلافه وهمین ست حکم مفتیان لکن لحوق وعید را
بشخص معین نیز موانع ست کما بیناه پس اگر وقوعش از بعض اعیان علماء محمودین
نزد است فرض کنند هرچند بعید وغیر واقع ست تاهم یکے ازین اسباب
معدوم نگردد و اگر واقع شود قادح در امامت ایشان نباشد علی الاطلاق
چه ما معتقد عصمت در قوم نیستیم بلکه بر ایشان تجویز ذنوب میکنیم و با اینهمه
از براے ایشان رجاء درجات عالیه میداریم بنا بر تخصیص آلهی مر ایشانرا

لحوق وعید بشخص معین

باعمال صالحه واحوال سنیه وبجهت آنکه ایشان مصر بر ذنوب نبودند مثل جمهور تابعان ایشان بعد ظهور بحث ودرجهٔ ایشان بالاتر از درجهٔ صحابه رسول خدا صللم نیست حالانکه قول ما در اجتهاد آنها از فتاوی وقضایا ودمار که درمیان ایشان بوده وغیر ذلک نیز همین ست وعلم بآنکه تارک حدیث مذکور بوجه مسطور معذور بلکه ماجور ست مانع از تتبع احادیث صحیحه که معارض دافع آن نمیدانیم نیست گو معتقد وجوب عمل بران احادیث در حق امت ووجوب تبلیغش بر آنها چرا نباشیم ودرین امر خود علما را هیچ اختلاف نیست واین احادیث دو گونه ست یکی آنکه دلالتش قطعی ست باین طریق که سند ومتن او هردو قطعی باشد واین قسم از ان جنس ست که ما یقین داریم که رسول خدا صللم آنرا گفته وهمان صورت بدان اراده نموده دیگر آنکه دلالتش ظاهر غیر قطعی ست پس نسبت نوع اول اعتقاد بموجب آن علماً وعملاً واجب ست ودرین خود خلافی درمیان اهل علم فی الجمله نیست اینقدر ست که گاهی اختلاف میکنند در بعض اخبار که قطعی السند ست یا نه وقطعی الدلالة ست یا خیر مثل اختلاف علماء در خبر واحد که امت تلقی آن بقبول وتصدیق کرده ست یا بر عمل بدان اتفاق نموده پس نزد عامه فقهاء واکثر متکلمین آن خبر مفید علم ست وگروهی از متکلمین بسوی عدم افاده اش رفته وهمچنین خبریکه مروی از چند جهت ست وبعض او مصدق بعض بود از اناس مخصوصین آمده پس اینچنین خبر گاه مفید علم یقین باشد در حق کسیکه عالم ست بآن جهات وبحال آن مخبرین وبقرائن وضمائن محتفه بآن خبر اگرچه علم بآن خبر کسی را که شریک وی درین کار نیست دست بهم نمیدهد ولهذا اجهابذهٔ علماء حدیث را که متبحر در معرفت آن خبر اند یقین تام

فائده احادیث دو گونه است

باین اخبار حاصل میگردد گو غیر ایشان از دیگر اہل علم ظن صدقش ندارد تا بعلم بصدق آن چه رسد و بناے این مسئلہ بر آنست کہ خبر مفید علم گاہے افادۂ علم از راہ کثرت مخبرین میکند و گاہے از راہ صفات مخبرین وگاہے از راہ نفس اخبار بدان وگاہے از راہ نفس ادراک مخبرین وگاہے از راہ مخبر بہ و از ینجا ست کہ گاہے خبر عدد قلیل مفید علم ایشان میگردد بنا بر دیانت وحفظے کہ از کذب وخطا در امان دارد و خبر ضعاف این عدد از غیر ایشان گاہے افادۂ علم نمی فرماید هذا هو الحق الذی لا ریب فیه ٥

وهذا الحق لیس به خفاء		فدعنی عن بنیات الطریق	

وہمین ست قول جمہور فقہاء ومحدثین وطوائف متکلمین وجمعی از متکلمان وبعض فقہاء باین رفتہ کہ ہر عدد کہ خبر ایشان افادۂ علم بیک قضیہ کردہ خبر مثل آن عدد افادۂ علم در ہر قضیہ میکند و این قطعاً باطل ست واین موضع درخور دبیانش نیست واما تاثیر قرائن خارجہ از مخبرین در علم بخبر پس فکر آن نمیکنیم چہ این قرائن گاہے افادہ علم نزد تجرد از خبر میکند وچون بنفسها مفید علم آمد ضرورت بآن نیست کہ علی الاطلاق تابع خبر ساختہ آید چنانکہ خبرہا تابع قرائن گردانیدہ نشد بلکہ ہر یکے از خبر وقرینہ گاہے طریق بسوے علم ست وگاہے بسوے ظن اگرچہ چنان اتفاق چرا نشود کہ موجب علم از ہر دو یا بہ یکے از ہر دو یا موجب ظن از دیگر گردد وہر کہ اعلم باخبارست وے گاہے قطع میکند بصدق اخبار یکہ یقین بصدقش کسے کہ مثل او نیست ندارد وگاہے اختلاف میکنند در قطعی بودن دلالت بنا بر اختلاف در آنکہ این حدیث نص ست یا ظاہر واگر ظاہرست دران نافی احتمال مرجوح ہست

یا خبر و این باب نیز وسعت دارد چه گاہے قومی از علمار قطع میکنند بدلالت
احادیثی که غیر ایشان بدان قاطع نیست یا بنا بر علم بآنکه حدیث خبر آن معنی
احتمال دیگر ندارد یا بنا بر علم بآنکه حمل حدیث بر معنی دیگر ممتنع ست او
لغیر ذلك من الادلة الموجبة للقطع و اما قسم ثانی که عبارت از ظاہر ست
پس عمل بدان در احکام شرعیه واجب ست باتفاق علما معتبرین و این ظاہر
اگر متضمن کدام حکم علمی ست ہمچو وعید و نحو آن پس دران اختلاف کرده اند
گروہے از فقہار بآن رفته که خبر واحد عدل نزد تضمن وعید بر فعل واجب
العمل ست در تحریم آن فعل و در وعید عمل بران نتوان کرد مگر آنکه
قطعی باشد و ہمچنین اگر متن قطعی باشد لکن دلالتش ظاہر ست تاہم
عمل بران واجب آید و برین محمول ست قول عائشه ابلغی زید انه قد
ابطل جهاده مع رسول الله صلعم الا ان یتوب گفته اند عائشه ذکر وعید کرد
زیرا که بدان عالم بود و ما عمل بر خبر او در تحریم میکنیم ہر چند قائل باین
وعید نباشیم چه این حدیث نزد ما بخبر واحد رسیده است و حجت اینقوم
آنست که وعید از امور علمیه ست ثابت نمیشود مگر بانچه افاده علم فرماید و
نیز چون کارے باشد که در حل آن مساغ اجتہاد ست فاعلش را وعید لاحق
نگردد و بر قول ایشان احادیث وعید در تحریم افعال مطلقاً در خورد
احتجاج ست اما ثبوت وعید ہمانوقت می تواند شد که دلالتش قطعی باشد
وازین وادی ست احتجاج اکثر علمار بقراآتی که از بعض صحابه بصحت پیوسته
باآنکه آن قرائت در مصحف عثمان رضی الله عنه نیست چه این قرائت متضمن
عمل و علم ست گو خبر واحد صحیح باشد و لہذا بدان در اثبات عمل احتجاج
کرده اند اگرچه اثبات قرآن بدان ننموده بنا بر آنکه از امور علمیه ست

ف وعید از امور علمیه ست

که جز بیقین ثابت نمیشود و اکثر فقهاء بآن رفته اند که این احادیث حجت ست در جمیع انچه متضمن آنند از عمل و وعید و همین ست قول عامهٔ سلف زیراکه اصحاب رسول خدا صلعم و تابعین ایشان همواره اثبات وعید باین احادیث کرده اند چنانکه باثبات عمل بدان پرداخته و تصریح میکنند بلحوق وعیدے که دران احادیث ست مرفاعل آنفعل را بالجمله و هذا منتشر عنهم فی احادیثهم و فتاواهم و این بآن جهت ست که وعید یکے از جمله احکام شرعیه ست که ثبوت آنها گاہے بادلهٔ ظاهره و گاہے بادله قطعیه صورت می بندد و مطلوب از وعید نه یقین تام ست بلکه مطلوب ازان اعتقادی ست که یقین و ظن غالب اندران می درآید چنانکه همین معنی در احکام عملیه مطلوب ست و درمیان اعتقاد انسان بآنکه این کار را خدا حرام ساخته ست و فاعل او را بعقوبت مجمله ترسانیده و درمیان اعتقاد بآنکه آنرا نیز حرام گردانیده و بروے بعقوبت معینه ایعاد نموده فرقی نیست بآن حیثیت که هر دو اخبار ست از جانب پروردگار چنانکه اخبار از وے سبحانه باول جائز ست بمطلق دلیل همچنان اخبار از وے تعالے بثانی نیز درست ست بلکه اگر قائلی بگوید که عمل بدان در وعید موکدتر ست این گفتن او صحیح باشد و لهذا در اسانید احادیث ترغیب و ترهیب جادهٔ تسهیل می سپرند و آنچنان سهل انکاری در اسانید احادیث احکام نمی نمودند چه اعتقاد وعید حامل نفوس ست بر ترک آن کار زیراکه اگر این وعید حق و راست ست پس انسان ازان نجات گرفت و اگر حق نیست بلکه عقوبت فعل اخف ازان وعید ست مضرتی باو در صورت ترک آن کار نمیرسد خطایش اگر هست در اعتقاد زیادت عقوبت ست

بران فعل چه اگر اعتقاد نقص عقوبت کند می تواند که دران اعتقاد
مخطی شود و همچنین اگر اعتقادی دران زیادت عقوبت نفیاً یا اثباتاً
ندارد گاه باشد که درین اعتقاد هم مخطی افتد و این خطا آن فعل
را در نظرش سبک و آسان و مهان گرداند و باین رهگذر دران
بیفتد و مبتلا شود و سزاوار عقوبت افزون و زاید گردد اگر آن
عقوبت ثابت ست یا سبب استحقاق آن عقاب بوے قائم شده ست
و درین هنگام خطاے که بر هر دو تقدیر در اعتقاد ست یکے تقدیر اعتقاد
وعید دیگر تقدیم عدم او برابر ست و نجات از عذاب بر تقدیر اعتقاد
وعید اقرب ست پس همین تقدیر اولی باشد و همین دلیل عامه علماء دلیل
حاظر را بر دلیل مبیح ترجیح نهاده اند و بسیاری از فقهاء سالک طریقه احتیاط
در بسیاری از احکام بر بناء این معنی سالک شده و اما احتیاط در فعل پس
حسنش فی الجمله گویا مجمع علیه عقلا ر ست و چون خوف او از خطا در نفی اعتقاد
وعید مقابل خوف او از خطا در عدم این اعتقاد شود دلیل موجب اعتقاد
و نجات حامله برین اعتقاد دو دلیل سالم از معارض باقی می ماند و نتوان
گفت که عدم دلیل قطعی بر وعید دلیل بر عدم وعید ست هچو عدم خبر
متواتر بر قرأت زائده بر انچه در مصحف ست زیرا که عدم دلیل دال
بر عدم مدلول علیه نیست و هر که قاطع ست بنفی امرے از امور علمیه بنا بر
عدم دلیل قاطع بر وجوب آن چنانکه طریقه طائفه از متکلمان ست وے
مخطی ست بخطاء بیّن لکن چون بدانیم که وجود شئ مستلزم وجود دلیل
قطعی ست و معلوم کردیم که دلیل نیست یقین نمودیم بعدم شئ مستلزم
چه عدم لازم دلیل ست بر عدم ملزوم حالانکه دانسته ایم که دواعی بر

در احتیاط در فعل و ترک آن

ان احادیث وعید واجب العمل ست

نقل کتاب و دین خدا بسیار و بیشمار ست و هرگز جائز نیست برامت کتمان
چیزے که محتاج ست بسوے نقل بحاجت عامه وچون منقول نشد بنقل عام
همچو نماز ششم و سوره هاے دیگر که شیعه بدان قائل اند مثلاً پس بیقین
معلوم کردیم عدم آنرا و باب وعید ازین باب نیست زیرا که واجب نیست
در هر وعیدیکه بر کارے آمده که بنقل متواتر منقول گردد چنانکه واجب
نیست در حکم آن فعل و ازینجا ثابت شد که احادیث متضمنه وعید واجب
العمل ست در مقتضیاتش باین اعتقاد که فاعلش متوعد علیه ست بآن وعید
لکن لحوق وعید بوے متوقف باشد بر شروط و آنرا موانع ست واین
قاعده آشکارا وظاهر میشود بامثله از انجمله آنست که از آنحضرت صلعم بصحت
رسیده که فرمود لعن الله آکل الربا وموکله وشاهدیه وکاتبه وهم
صحیح شده ست بغیر یکوجه که ارشاد کرد فروشنده دو صاع را بیک صاع
وشرت بدست که انه عین الربا چنانکه گفته البر بالبر الاهاوها الحدیث
واین موجب دخول هر دو نوع ربا که رباے فضل و رباے نسیه
باشد در حدیث ست وکسانیکه قول نبوی صلعم ان الربا فی النسیة بایشان
رسیده بیع دو صاع را بیک صاع یداً بید حلال داشته اند مثل ابن
عباس و اصحاب او رضی الله عنه همچو ابی الشعثا وعطا وطاؤس وسعید
بن جبیر وعکرمه وغیرهم از اعیان اهل مکه مکرمه که صفوهٔ امت اند علماً
وعملاً پس هیچ مسلمان را نمی رسد که اعتقاد کند بآنکه یکے را بعینه از ایشان
یا از کسیکه بر قدم ایشان رفته بر وجهے که تقلیدش روا باشد لعنت
آکل ربا رسیده چه ایشان این کار را بتاویل سائغ فی الجمله بر روے
کار آورده اند وهمین ست حال منقول از طائفه فضلاء اهل مدینه منوره

در باره ایشان معاش با آنکه ابو داؤد از آنجناب صلعم روایت نموده
که وے فرموده من اتی امرأة فی دبرها فهو کافر بما نزل علی محمد و درینجا
نمی رسد که مسلمانی باستحلالش پردازد و گوید که فلان و فلان کافر بودند
بانچه بر آنحضرت صلعم فرود آمده ست و همچنین از آنحضرت صلعم ثابت شده
که لعنت کرد در خمر بر ده کس که آنها عاصر خمر و معتصر و شارب و غیر ایشان اند
و فرمود کل شراب اسکر فهو خمر و فرمود کل مسکر خمر عمر بر منبر نبوی صلعم
خطبه کرد و در میان مهاجرین و انصار ارشاد نمود الخمر ما خامر
العقل و او تعالی تحریم خمر نازل کرد و سبب نزولش آن بود که در
مدینه باده میخوردند و جز فضیخ شرابے دیگر نزد ایشان نبود و شراب
انگور نداشتند و مردم چند از افاضل امت در علم و عمل از اهل
کوفه اعتقاد دارند که نیست خمر مگر از انگور و انچه جز او ست از نبیذ
عنب و تمر وغیره حرام نیست مگر مقداریکه سکر آرد و هرچه را حلال
اعتقاد کردند بیاشامیدند و درینجا نمی رسد که بگویند که این باده
خواران مندرج اند زیر این وعید که گذشت بنا بر عذریکه ایشان
راست و بدان تاویل حدیث کرده اند یا بنا بر موانع دیگر و همچنین
نمی رسد که گفته آید که آن شراب که ایشان خوردند خمرے نیست که
شاربش ملعون ست زیرا که ناگزیر ست از دخول سبب قول عام
اندران و در مدینه خمر عنب نبود و آنحضرت صلعم لعنت کرده ست بر
بائع خمر حالانکه بعض اصحاب او باده فروشی کردند تا آنکه این ماجرا
بعمر رضی الله عنه رسید فرمود قاتل الله فلانا الم یعلم ان رسول الله
صلعم قال لعن الله الیهود حرمت علیهم الشحوم فباعوها واکلوا ثمنها

وعید بمید انست که فروختن می حرام ست و مانع نشد عمر را علم او بعدم
علم وے از انکه بیان جزاء این ذنب کند تا وے و غیر وے بعد
از رسیدن علم تا وے باز مانند همچنین جناب رسالت صلعم عاصر
ومعتصر را لعنت نموده وبسیاری از فقهاء عصر عنب از براے غیر
جائز گفته اند گو مید انسته باشد که نیت غیر آنست که انگور مذکور را
باده خواهد گرفت واین حدیث که گزشت نص ست در لعن عاصر باوجود
علم بآنکه حکم در حق معذور متخلف ست بسبب مانع و همچنین در چند حدیث
صحیح لعن واصله ومستوصله آمده وبعض فقهاء این را صرف نکرده داشته
اند و آنحضرت صلعم فرموده ان الذی یشرب فی اٰنیة الفضة انما
یجرجر فی بطنه نار جهنم واز فقهاء کسے ست که این را مکروه تنزیهی گفته
وکذلك قوله صلعم اذا التقی المسلمان بسیفهما فالقاتل والمقتول فی
النار که عمل برین حدیث در تحریم قتال مومنین بغیر حق واجب ست
وما معلوم داریم که اهل جَمَل وصفین زنهار در نار نیستند زیرا که
ایشان را عذر وتاویل بود در قتال وحسناتی هست که مانع ست از
عمل بر مقتضاے اینحدیث و در حدیث صحیح آمده ثلاثة لا یکلمهم الله ثم
لا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم رجل علی فضل
ماء یمنعه ابن السبیل فیقول الله له الیوم امنعك فضلی کما منعت ما لم
تعمل یداك ورجل بایع اماما لا یبایعه الا للدنیا ان اعطاه رضی وان
لم یعطه سخط ورجل حلف علی سلعة بعد العصر کاذبا لقد اعطی بها
اکثر مما اعطی واین وعید بزرگ ست در حق مانع از آب زائد باآنکه
طائفه از علما تجویز کرده اند منع فضل ماء پس این خلاف مانع ما از اعتقاد

تحریم این امور نیست در حالیکه متمسک بحدیثیم و نه آمدن حدیث مانع ماست
از آنکه اعتقاد کنیم که متاول دران معذور است این وعید لاحق حال
او نمیشود و فرمود آنحضرت صلعم لعن الله المحلل والمحلل له و اینحدیث
صحیح ست و بغیر یکوجه از وے صلعم و از اصحابش مروی گشته با آنکه
طائفه از علما نکاح محلل را مطلقاً درست داشته اند و بعضی از ایشان
تصحیحش نزد عدم اشتراط تحلیل در عقد کرده اند و اعذار ایشان درین
باب معروف ست چه قیاس اصول نزد اول آنست که نکاح باطل نمیشود
بشروط چنانکه باطل نمیشود بجهالت احد العوضین و قیاس اصول نزد
ثانی آنست که عقود مجرده از شروط مقترنه مغیر احکام عقود نیست و
قائل این قول را حدیث مذکور نرسیده و همین ست ظاهر زیراکه
کتب متقدمه ایشان متضمن این حدیث نیست و اگر بایشان می رسید
ذکرش میکردند و بدان اخذ می نمودند یا ازان جواب میگفتند یا
این حدیث بایشان رسید و تاویلش کرده اند یا اعتقاد نسخش نموده
یا نزد ایشان کدام معارض او بوده ست و امیدانیم که مثل ایشان
را این وعید نمی رسد اگر فعل تحلیل را باعتقاد حل او برین وجه کرده
اند و این مانع ما ازان نیست که تحلیل را سبب این وعید انگاریم اگرچه
در حق بعض اشخاص بنا بر فوات شرط یا وجود مانع تخلف شده ست و
همچنین استلحاق معاویه زیاد بن ربیه را که مولود بر فراش حارث
بن کلده بود چه ابوسفیان میگفت که زیاد از نطفهٔ اوست با آنکه رسول
خدا صلعم گفته ست من ادعی الی غیر ابیه وهو یعلم انه غیر ابیه فالجنة
علیه حرام و فرمود من ادعی الی غیر ابیه او تولی الی غیر موالیه فعلیه

لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا
واین حدیث صحیح ست وحکم کردکه ولد فراش راست واین حکم از احکام
مجمع علیهاست وما میدانیم که هرکه منتسب شد بسوی غیر اب که صاحب
فراش ست وی داخل ست در کلام رسول خدا صلعم باآنکه تعیین احدی
باین وعید از غیر صحابه جائز نیست تا بصحابه چه رسد پس نتوان گفت که
این وعید لاحق بفلان ست چه ممکن ست که قضاء نبوت صلعم وحکم رسالت
باآنکه ولد فراش راست بایشان نرسیده واعتقاد کردند که ولد کسی
راست که مادرش از وی حبلی گشته وحبل سمیه مادر زید ابوسفیان
ست زیرا که اینقسم حکم بر بسیاری از مردم مخفی میماند لاسیما قبل از
انتشار سنت باآنکه عادت جاهلیت همچنان بود یا جز آن از موانع مانعه ور
مقتضای وعید آنست که حسناتی بکند که محو سیآت نماید وغیر ذلک و
این باب واسع ست دران جمیع امور محرمه بکتاب وسنت می درآید
دمیکه بعض اعیان امت را ادله تحریم نرسیده باشد وآنرا استحلال
کرده ست یا ادله دیگر نزد ایشان معارض آن رسیده وآنها را
رجحان دیدند از راه اجتهاد درین ترجیح بحسب عقل وعلم خود چه تحریم
را احکام ست از تاثیم وذم وعقوبت وفسق وجز آن لکن آنرا شروط
وموانع نیز هست گاهی تحریم ثابت باشد واین احکام منتفی بود بنابر
فوات شروط یا وجود موانع یا آن خود تحریم منتفی باشد درحق اینکس
باوجود ثبوتش درحق غیر او وتردید کلام بآن جهت کردیم که مردم را
درین مسئله دو قول ست یکی که قول عامه سلف وفقهاء باشد آنست
که خدا را یک حکم ست وهر که برخلاف آن رفته باجتهاد سائغ وی مخطی

معذورست یا ماجور بیک اجر و برین تقدیر این فعل که متناول بعینه
آن فعل را بجا آورده حرام ست لکن اثر تحریم بر وے مترتب نمیشود
بنا بر عفو خدا از وے لا یکلف اللہ نفسًا الا وسعها دیگر آنکه این کار در
حق وے حرام نیست بنا بر عدم بلوغ دلیل تحریم تا او هر چند که در
حق غیر وے حرام باشد پس نفس حرکت این کس حرام نبود و این
خلاف متقارب ست مشابه به اختلاف در عبارت و ممکن ست که این چنین
در احادیث وعید نیز گویند نزد مصادفت محل خلاف چه اهل علم مجمع اند
بر احتجاج باین احادیث در تحریم فعل متوعد علیه خواه محل وفاق باشد
یا خلاف بلکه اکثر احتجاج باستدلال به ان در موارد خلاف میرود
لکن در استدلال بدان بر وعید وقتی که این احادیث قطعیه نباشد
اختلاف کرده اند علی ماذکرناه اگر گویند چرا نگفتید که احادیث وعید متناول
محل خلاف نیست بلکه تناول محل وفاق ست و هر فعل که فاعلش بر ان
ملعون ست یا متوعد بغضب یا عقاب محمول باشد بر فعلی که اتفاق ست
بر تحریم آن تا بعض مجتهدین درین وعید نزد اعتقاد تحلیل آن فعل
داخل نشوند بلکه معتقد ابلغ ست از فاعل چه آمر فاعل همان معتقد ست
و معتقد را وعید لعن یا غضب بطریق استلزام لاحق شده گوئیم جواب
ازین سوال بچند وجه ست یکے آنکه نفس تحریم ثابت ست در محل خلاف
یا ثابت نیست پس اگر هیچگاه ثابت در محل خلاف نیست لازم آید که حرام
نباشد مگر انچه اجماع کرده اند بر تحریم آن و هر چه در تحریمش اختلاف
ست حلال باشد و این مخالف اجماع امت و معلوم البطلان ست بالضطرار
از دین اسلام و اگر ثابت ست اگر چه در یک صورت باشد پس مستحل

این فعل محرم را از مجتهدین ذم محلل و فاعل وعقوبت آن حرام لاحق
شود یا نه اگر گویند لاحق میشود یا گویند لاحق نمیشود بهر حال این تحریم
ثابت ست در حدیث وعید اتفاقاً و وعید ثابت در محلل خلاف ست
علیٰ ماذکرناه من التفصیل بلکه وعید بر فاعل آمده وعقوبت محلل حرام
در اصل اعظم تر از عقوبت فاعل اوست بدون اعتقاد و چون جائز
شد که تحریم ثابت باشد در صورت خلاف ومحلل مجتهد را عقوبت
احلال آن حرام لاحق نشود زیراکه وے دران معذورست پس
عدم لحوق وعید آن فعل بفاعل اولی واحری ست وچنانکه دخول
مجتهد زیر حکم این تحریم از ذم وعقاب وجز آن لازم نیامده
همچنین دخول او زیر حکم وعید لازم نمی آید چه نیست وعید مگر نوعی
از ذم وعقاب پس اگر دخول او زیر این جنس جائز باشد پس انچه
جواب از بعض انواع اوست همان جواب از بعض دیگرست وفرق
بقلت ذم وکثرت آن یا شدّت عقوبت وخفت آن مغنی نیست زیراکه
معذور در قلیل ذم وعقاب درین مقام همچو معذور در کثیر اوست
چه مجتهد را نه قلیل آن لاحق میشود نه کثیر آن بلکه انچه لاحق حال او میشود
ضد این معنی ست که اجر وثواب باشد دوم آنکه حکم فعل مجمع علیه باشد
یا مختلف فیه بنا بر امور خارجه از فعل وصفات فعل واین امور اضافی
هستند بحسب عروض عدم علم وبحسب لفظ عام که مراد بدان خاص باشد
ببعض اهل علم پس لابدست از نصب دلیل دال بر تخصیص خواه مقترن باشد
بخطاب نزد کسیکه تاخیر بیان را جائز ندارد وخواه موسع باشد در
تاخیر تا حین حاجت نزد جمهور وشک نیست که مخاطب بدان در عهد رسالت

صلعم محتاج بودند بسوے معرفت حکم خطاب پس مراد بلفظ عام در لعنت آکل
ربا و محلل و نحوها اگر جمیع بر تحریم اوست و معلوم نمی توانند شد مگر بعد
سوت جناب نبوت صلعم و امت در جمیع افرادش تکلم کرده ست دریں صورت
لازم آمد که آنحضرت صلعم تاخیر بیان کلام خود فرمود تا آنجا که جمیع است
در جمله افرادش کلام کنند و این جائز نیست سوم آنکه خطاب امت باین (۳)
کلام از براے آنست تا امت حرام را شناخته از ان اجتناب ورزد
و در اجماع خود مستند شود بسوے آن و در نزاع باہمی خود بدان
احتجاج کنند پس اگر صورت مراده چیزے باشد که بران اجماع کرده اند
فقط باید که علم بمراد موقوف باشد بر اجماع و احتجاج بدان قبل از
اجماع صحیح نبود پس مستند نباشد براے اجماع چه مستند اجماع را واجب
ست که متقدم بود بران و تاخر او از ان ممتنع باشد که مفضی ست
بسوے دور باطل چه درین هنگام اهل اجماع را استدلال بحدیث
هیچ صورت ممکن نشود تا آنکه دریابند که همان صورت مراد بوده ست
و نمیدانند که آن صورت مرادست تا آنکه اجماع کنند پس استدلال
موقوف باشد بر اجماعیکه پیش از وے بود و اجماع موقوف باشد بر
استدلالیکه قبل اوست و حقیقت مستند ایشان حدیث بود و شے موقوف
باشد بر موقوف علی نفسه و وجودش ممتنع بود و در محل خلاف حجت
نگردد زیرا که وارد نشده ست و این معطل کردن حدیث ست از
دلالت بر حکم در محل وفاق و خلاف و این مستلزم آنست که هیچ
شئے از نصوص که دران تغلیظ بر کدام کار ست افاده تحریم آن کار
نکند و این باطل ست قطعاً چهارم آنکه این معنی مستلزم آنست که هیچ شئ (۴)

ازین احادیث احتجاج نکنند مگر بعد از علم بآنکه امت اجماع کرده ست بران
صورت و درین هنگام صدر اول را جائز نباشد که بآن احادیث
احتجاج نمایند بلکه هر که آنرا از زبان رسالت گوش کرده ست و از دهن
نبوت صلعم شنیده ویرا نیز احتجاج بدان جائز نبود و بر هر که مثل
این حدیث بشنود واجب ست که بران عمل نکند اگرچه بسیاری را
از علما عامل هم بران یافته باشد و معارض آن ندانسته مگر وقتیکه بحث
کند از آنکه در اقطار ارض کسے هست که خلاف آن نموده چنانکه احتجاج
در مسئله باجماع جائز نیست مگر بعد از بحث تمام و درین هنگام کارخانه
احتجاج بحدیث رسالت صلعم بمجرد خلاف یکے از مجتهدین از هم بیفتد و قول
یکے مبطل کلام رسول صلعم شود حالانکه موافقتش با قول رسول صلعم
متحقق ست و چون این یک کس خطا کند خطاے او مبطل کلام ختمی پناه
صلعم گردد و این همه باطل ست بالضرورة اگر گویند که احتجاج بحدیث
نیست مگر بعد علم باجماع پس دلالت نصوص موقوف آید بر اجماع و
این خود خلاف اجماع ست و درین صورت نصوص را هیچ دلالت باقی
نمی ماند چه معتبر اجماع ست و نص عدیم التاثیر آمد و اگر گویند احتجاج
بحدیث میشود مگر آنکه وجود خلاف معلوم شود پس قول یکے از امت
مبطل دلالت نص آید و این نیز خلاف اجماع ست و بطلانش باضطرار
(۵) از دین اسلام معلوم پنجم آنکه در شمول خطاب اعتقاد جمیع امت از
براے تحریم مشترط ست یا اعتقاد علما مکتفی ست اگر نخستین ست استدلال
بر تحریم باحادیث دعیه جائز نیست تا آنکه بدانیم که همه امت تا آنکه
نشو و نما یابندگان بوادی بعیده و در آیندگان در اسلام از مدت قریبه

هم اعتقاد دارند بر آنکه این فعل محرم ست واین را هیچ مسلمان بلکه
عاقل نگوید چه علم باین شرط متعذر ست واگر اعتقاد علما را مکتفی گویند
گفته آید که شما اجماع علما را شرط کرده اید از براے حذر از شمول
وعید ببعض مجتهدین هرچند که مخطی باشد واین بعینه موجود ست در
کسیکه دلیل تحریم را از عامه نشنیده زیراکه معذور رشمول لعنت آن
فعل همچو معذور رشمول لعنت این فعل ست وآزین التزام لازم نمی آید
که چنین گویند که این کار از اکابر امت وفضلاء صدیقین آمده ست
واین فعل از اطراف امت بوده چه افتراق این هردو باین وجه
مانع از اشتراک این هردو درین حکم نیست زیراکه او تعالے چنانکه
مجتهد را نزد خطا می بخشد جاهل را نیز دم قصور مغفرت می فرماید واورا
تعلم ممکن نشد بلکه آن مفسده که یکے را از عامه بفعل محرم که تحریمش نمیداند
وتحریم آن نتوانست بسیار کمتر از مفسده ایست که ناشی شده ست
از احلال بعض ائمه محرم شارع را و وے عالم ست به تحریم آن وتحریمش
ممکن نشد ولهذا گفته اند بپرهیزید از لغزش عالم که چون وے بلغزد
عالمی وجهانی بلغزد وآبن عباس گفته ویل للعالم من الاتباع وچون
این خطا معفو باشد با وجود عظم مفسده ناشیه از فعل او پس اگر عفوش
از دیگرے با وجود خفت مفسده که فعل او صورت گیرد اولی ترست آرے
افتراق هردو بوجه دیگرست وآن این ست که انیکس اجتهاد کرده وباجتهاد
خود چیزے بگفت واورا از نشر علم واحیار سنت بچیزے هست که این
مفسده دران منغمر میشود وحق تعالے میان این هردو باین وجه
فرق فرموده ومجتهد را بر اجتهاد او وعالم را بر علم او ثوابی بخشیده که

ز مفسده عامی کمترست از مفسده خاص

این جاہل دران انباز و شریک او نیست پس این جاہل و این
مجتہد ہر دو شریک اند در عفو و مفترق اند در ثواب و وقوع عقوبت
بر غیر مستحق ممتنع ست جلیل باشد یا حقیر پس لابد ست اخراج این ممتنع
از حدیث بطریقیکہ شامل ہر دو قسم باشد ششم آنکہ بعض احادیث
وعید نص ست در صورت خلاف مثل لعنت محلل لہ و بعض اہل علم
میگویند کہ این کس آثم نیست در ہیچ حال بنا بر آنکہ آن تحلیل رکنی
در عقد اول نبود ہیچ صورت تا آنکہ توان گفت کہ ملعون شد
باعتقاد وجوب وفا بتحلیل پس ہر کہ اعتقاد کرد کہ نکاح اول صحیح ست
اگرچہ شرط باطل شد و زن حلال ست ثانی را وی آن ثانی را
از اثم مجرد ساختہ بلکہ محلل را نیز ہمچنین زیرا کہ وے یا ملعون ست
بر تحلیل یا بر اعتقاد خود کہ بوجوب وفا بشرط مقرون بعقد دارد
فقط یا بر ہر دو تقدیر پس اگر اول ست یا ثانی غرض حاصل شد
و اگر ثانی ست پس ہمین اعتقاد موجب لعنت ست خواہ انجا تحلیل حاصل
شد یا نشد و درین ہنگام انچہ در حدیث مذکور ست سبب لعنت
نشد و وے متعرض سبب لعنت نگردیدہ و این باطل ست باز این
معتقد وجوب وفا اگر جاہل ست خود بروے لعنت نیست و اگر عالم
ست بعدم وجوب آن پس محال ست کہ معتقد وجوب شود مگر آنکہ
براغم رسول صلعم گردد پس کافر شود و معنی حدیث عود کند بسوے
لعنت کفار و کفر را اختصاصی بانکار این حکم جزئی نیست کہ مختص
باشد بدان نہ بغیر او و این بمنزلۂ کسے ست کہ میگوید لعن اللہ من
کذب الرّسول فی حکمہ بان شرط الطلاق باطل فی النکاح باز اینکلام

عام ست بعموم لفظی و معنوی و هو عموم مبتدئ و حمل مثل این عموم
بر صور نادره جائز نیست زیرا که کلام مذکور بازعود میکند همچو تاویل
مأول قول آنحضرت را صلعم ایما امراة نکحت نفسها من غیر اذن ولیها
بر مکاتبه و بیان ندرتش این ست که مسلم جاهل داخل نمیشود و در حدیث
و مسلم عالم بعدم وجوب وفا باین شرط اشتراطش باعتقاد وجوب وفا
بدان نمیکنند مگر آنکه کافر باشد. و کافر نکاح اسلام نمیکند مگر آنکه منافق
باشد وصدور مثل این نکاح برین وجه انه اندر نادرات ست اگر
گویند که مثل این صورت نزدیک نیست که بدل متکلم گزرد گوئیم قائل
صادق ست و ذکر دلائل کثیره اش در غیر این موضع کرده ایم بانکه
این حدیث بقصد محلل قاصد میکند اگرچه اشتراطش نکرده و همچنین
وعید خالص از لعنت و نار و جز آن در جاها منصوص آمده با وجود
خلاف دران مثل حدیث ابن عباس مرفوعا لعن زائرات القبور
والمتخذین علیها المساجد والسرج ترمذی گفته این حدیث حسن ست
و بعض رخصت داده اند در زیارت نساء و بعض آنرا مکروه گفته
و حرام نساخته اند و حدیث عقبه بن عامر از آنحضرت صلعم لعن الله الذین
یاتون النساء فی محاشهن و حدیث انس یرفعه الجالب مرزوق و المحتکر
ملعون و حدیث ثلاثة لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیامة الخ پیشتر گزشته
و دران ذکر مانع از فضل ماء ست و بائع خمر را لعنت کرده حالانکه بعض
متقدمین آنرا فروخته اند و بغیر یک وجه مرفوعا مروی شده من جر
ازاره خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیامة و مرفوعا ثلاثة لا یکلمهم الله و
لا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم المسبل والمنان

والمنفق سلعته بالحلف الكاذب ۱۴ آنکه طائفه از علما میگویند که جرّ و اسبال
از برای خیلا مکروه ست نه حرام و همچنین قول وی صلعم لعن الله الواصلة
والموصولة و این از اصح احادیثست و در وصل شعر خلاف معروف
ست وکذلک قوله صلعم ان الذین یشرب فی آنیة الفضة انما یجرجر فی بطنه
نار جهنم و بعض علما این را حرام نمیدانند هفتم آنکه واجب عموم قائم
ست و معارض مذکور صالح تعارض نیست چه غایتش آنست که گوئیم
حمل آن بر صورت وفاق و خلاف مستلزم دخول بعض غیر مستحق
لعن اندران ست پس گفته آید که چون تخصیص بر خلاف اصل ست
تکثیر هم بر خلاف اصل باشد و هر که معذورست بجهل یا باجتهاد یا تقلید
وی مستثنی ست ازین عموم با آنکه حکم شامل غیر معذورین ست همچو شمول
آن از برای صور وفاق زیرا که این تخصیص قلیل ترست پس اولی تر
باشد هشتم آنکه چون لفظ را برمعنی حمل کنیم متضمن باشد ذکر سبب لعن را
و حکم از مستثنی بنا بر مانع متخلف ماند و شک نیست که هر که وعده کرد یا وعید
نمود بر وی لازم نیست که هر که وعد یا وعید در حق وی متخلف شده
ست او را مستثنی کند بنا بر معارض پس کلام جاری باشد بر منهاج صواب
مگر وقتیکه لعن را بر فعل مجمع علی التحریم فرود آریم یا سبب لعن همان
اعتقاد مخالف اجماع باشد و سبب آن لعن در حدیث غیر مذکور بود با آنکه
این عموم را چاره نیست از تخصیص نیز و چون تخصیص لابد آمد بر هر دو
تقدیر پس التزامش بر اول اولی ترست بنا بر موافقت وجه کلام و
خلو او از اضمار نهم آنکه موجبش همین نفی تناول لعن ست مر معذور
را دگرگذشت که مقصود از احادیث وعید بیان این معنی ست که آن فعل

سبب این عقوبت ست پس تقدیر چنین باشد که این فعل سبب لعن ست اگر گویند
که اگرچه ازین معنی لازم نمی آید تحقق حکم در حق هر کس لکن سبب لازم می آید
و قیام سبب را چون حکم تابع نشود محذوری نیست و در ماضی تقدیر کرده ایم
که ذم لاحق حال مجتهد نمی شود تا آنکه بگوئیم که محل حرام اعظم ست در اثم
از فاعل او و معهذا معذور معذور ست اگر گویند که معاقب کیست زیرا که فاعل
حرام یا مجتهد ست یا مقلد او و هر دو از عقوبت خارج اند گوئیم جواب بچند وجه ست
یکے آنکه مقصود درینجا بیان این امر ست که این فعل مقتضی آن عقوبت ست
خواه فاعلش یافته شود یا یافته نشود و چون فرض کنند که آنرا فاعل نیست
و حالانکه شرط عقوبت دران منتفی ست یا مانعی بدان قائم ست پس این
معنی در محرم بودن آن فعل قادح نبود بلکه ما میدانیم که آنفعل محرم ست تا هر که
را تحریمش مبین گشته ست ازان پرهیز کند و فاعل آنرا از طرف خدا قیام
عذر باشد و این بدان ماند که صغائر حرام اند اگرچه مکفر میشوند باجتناب
کبائر و همین ست شان جمیع محرمات مختلف فیها که بیان حرام بودن آن نموده می آید
گو فاعل آن از راه اجتهاد یا تقلید معذور داشته شود و این حال مانع
ما از اعتقاد تحریمش نیست دیگر آنکه بیان حکم سبب زوال شبهه مانعه از لحوق
عقاب نیست چه عذر حاصل ست باعتقاد و مقصود نه بقار اوست بلکه مطلوب
زوال اوست بحسب امکان و اگر این امر نمی بود علم واجب نمیشد و ترک مردم
بر جهل بهتر میشد از براے آنها و ترک بیان دلائل مسائل مشتبهه بهتر از
بیانش میشد سوم آنکه بیان حکم و وعید سبب ثبات مجتنب ست بر اجتناب
ازان و اگر چنین نمی بود عمل بران منتشر میشد چهارم آنکه این عذر عذر
نمی تواند شد مگر همراه عجز از ازالهٔ آن ورنه دمیکه انسان متمکن شود از

معرفت حق و دران تقصیر نماید معذور نباشد پنجم آنکه در مردم کسے باشد که آن
کار میکند و وے غیر مجتهد ست باجتهاد یکه مبیح اوست یا غیر مقلد ست بتقلید مبیح
پس درین قسم قیام سبب وعید بدون این مانع خاص باشد و فاعلش متعرض
وعید ست و وعید لاحق اوست مگر آنکه مانعی دیگر از توبه یا حسنات ماحی او
شود و غیر ذلک باز درینجا کارے مضطرب ست که گاہے انسان اجتهاد یا
تقلید خود را مباح کننده آن فعل گمان میکند و دران گاہے مصیب ست
و گاہے مخطی ولکن دمیکه تحری حق کند و اتباع هوی صاد وے از ان
نباشد ولا یکلف الله نفسا الا وسعها ششم آنکه بقاء این احادیث بر مقتضیاتش
مستلزم دخول بعض مجتهدین زیر وعید ست اگرچه بر هر دو تقدیر لازم آید
یعنی حدیث سالم ست از معارض پس عمل بر ان واجب باشد بیانش اینست
که بسیاری از ائمه تصریح کرده اند بآنکه فاعل صورت مختلف فیها ملعون ست
منهم عبد الله بن عمر رضی الله عنهما وے را پرسیدند از کسیکه بزنی گرفت
زنے را تا حلالش سازد و زن این ماجرا ندانست و نه زوج اولیں گفت
که این سفاح ست نکاح نیست لعن الله المحل والمحلل له و این محفوظ ست از وے
رضی الله عنه بغیر یکوجه و هم محفوظ ست از غیر وے منهم الامام احمد بن حنبل
چه وے گفته ست که چون اراده احلال کرد محلل شد و محلل ملعون ست و
این منقول ست از جماعات ائمه در صور کثیره از صور خلاف در خمر و ربا وغیرها
پس اگر لعنت شرعیه و جز آن از وعید تناول ننمود مگر محل وفاق را لازم
آید که ایشان لعنت کردند کسے را که لعنت کردن بر وے جائز نیست پس
مستحق باشند وعیدے را که در غیر یک حدیث آمده ست مثل قوله صلعم
لعن المسلم کقتله و قوله فیما رواه عنه ابن مسعود سباب المسلم فسوق و قتاله کفر

متفق علیہا وعن ابی الدرداء انہ سمع رسول اللہ صلعم یقول ان الطعانین واللعانین
لا یکونون یوم القیامۃ شفعاء ولا شہداء وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ
صلعم قال لا ینبغی لصدیق ان یکون لعانا رواہما مسلم وعن ابن مسعود یرفعہ
لیس المومن بالطعان ولا باللعان ولا الفاحش ولا البذی رواہ الترمذی وقال
حدیث حسن و در اثر دیگر آمدہ ست مامن رجل یلعن شیئا لیس لہ باھل
الا جاءت اللعنۃ علیہ این ست وعید ہائے کہ در بارہ لعن آمدہ تا آنکہ گفتہ
اند ہر کہ لعنت میکند چیزے را کہ اہل آن نیست خود آن کس ملعون میشود
و این لعن فسوق باشد و مخرج صاحب خود از مرتبۂ صدیقیت و شفاعت و
شہادت و حدیث تناول کسے ست کہ لاعن غیر اہل ست پس وقتے کہ فاعل
مختلف فیہ داخل درین نص نیست اہل آن نباشد و لاعن او ستوجب این
وعید گردد و مجتہد اینکہ دخول محل خلاف درین حدیث می بینند در خورد
این وعید باشند و چون محذور ثابت ست بر تقدیر اخراج محل خلاف و
تقدیر ابقایش پس معلوم شد کہ آن محذور نیست و نہ مانعی از استدلال
بحدیث ہست و اگر بر یکے از ہر دو تقدیر محذور ثابت نیست پس خود محذور
لازم نمی آید و این بآنجہت ست کہ چون تلازم ثابت شد و معلوم گردید
کہ دخول ایشان بر تقدیر وجود مستلزم دخول ایشان بر تقدیر عدم ست
پس ثابت یکے از دو امر باشد یا وجود ملزوم و لازم کہ آن دخول ہمگنان
ست یا عدم لازم و ملزوم کہ آن عدم دخول جمیع ست چہ نزد وجود ملزوم
وجود لازم لازم باشد و نزد عدم ملزوم عدم لازم لازم آید و اینقدر در ابطال
سوال کافی و بسندست و لکن انچہ اعتقاد داریم آنست کہ واقع عدم دخول ایشان ست
بر ہر دو تقدیر علی ما تقرر و وجہش این ست کہ دخول زیر وعید مشروط ست بعدم

عذر در فعل ناتمام معذور بعذر شرعی پس وعید به ہیچ حال تناول اونیست
و مجتہد معذور ست بلکه ماجور پس شرط دخول درحق وے منتفی ست پس
داخل نباشد خواه اعتقاد بقار حدیث برظاہر کند یا خلافی نماید که دران
معذور داشته میشود وهذا الزام مفحم لا محید عنه الا الی وجه واحد
و آن یک وجه این ست که سائل گوید من مسلم میدارم که از علمار مجتہدین
کسے ہست که معتقد دخول مورد خلاف در نصوص وعید ست و ایعاد میکند
به مورد خلاف بنابراین اعتقاد خود پس لعنت میکند مثلاً کسے را که آن کار
میکند لکن وے مخطی ست درین اعتقاد بخطاے که در ان معذور ست واجر
می یابد بران پس داخل نشود در وعید کسیکه لاعن بغیر حق ست چه اعتقاد
این وعید نزد ما محمول ست بر لعن محرم بالاتفاق پس ہرکه لعن محرم متفق
علیه کرد وے معترض شد وعید مذکور را بر لعن و چون لعن از موارد
اختلاف ست داخل نشود در احادیث وعید چنانکه فعل مختلف در حل
و لعن فاعلش داخل نیست در احادیث وعید پس چنانکه محل خلاف خارج
شد از وعید اول ہمچنان خارج شد محل مذکور از وعید ثانی پس اعتقاد
ما آنست که احادیث وعید در ہردو جانب شامل محل خلاف نیست نه در
جواز فعل و نه در جواز لعنت فاعل او خواه اعتقاد جواز فعل کنیم یا عدم
جواز او تا بر ہردو تقدیر لعنت فاعلش و لعنت لاعن فاعلش جائز نمیداریم
و نه فاعل و لاعن را داخل میگوئیم در حدیث وعید و نه بر لاعن اغلاظ
میکنیم ہمچو کسیکه او را متعرض وعید بلکه لعنت می بیند و آین در باره کسے ست
که فعل مختلف فیه منجمله مسائل اجتهاد میکند و ما معتقد خطاے و ئیم دران فعل
چنانکه اعتقاد خطاے ہیچ داریم زیراکه در محل خلاف سه مقاله ست یکے قول

بجواز دوم قول بتحریم بسوق وعید سوم قول تحریم خالی ازین وعید شدید و مختار ما همین قول ثالث ست بنا بر قیام دلیل بر تحریم فعل و تحریم لعنت فاعل مختلف فیه یا اعتقاد این معنی که حدیث وارد در توعد فاعل و توعد لاعن شامل این هر دو صورت نیست و سائل را توان گفت اگر جائز داری که لعنت این فاعل از مسائل اجتهاد باشد جائز ست که بطاهر نصوص بران استدلال رود زیرا که درین دم امان از اراده محل خلاف از حدیث وعید نیست بلکه مقتضاے اراده اش قائم ست پس عمل بران واجب باشد و اگر تجویز نمیکنی که از مسائل اجتهاد باشد پس لعنش محرم بود به تحریم قطعی و شک نیست که لاعن محرم به تحریم قطعی داخل ست در وعید وارد در حق لاعن هرچند که متناول اش نیست چون کسیکه بعض سلف صالح را لعن میکند پس ثابت شد که دور لازم ست خواه تحریم لعنت فاعل را مختلف فیه قطعی دانند یا اختلاف را دران جائز دارند و این اعتقاد که ذکر کردیم دافع استدلال بنصوص وعید بر هر دو تقدیر نیست و این بین و آشکار ست و نیز او را می توان گفت که مقصود ما باین وجه نه تحقیق تناول وعید ست از براے محل خلاف بلکه مقصود تحقیق استدلال بحدیث وعید ست بر محل خلاف و حدیث مفید هر دو حکم ست که تحریم و وعید باشد و آنچه تو ذکر کردهٔ آن متعرض نیست مگر نفی دلالت را بر وعید فقط و نیست مقصود بدان مگر بیان دلالتش بر تحریم پس چون التزام کردی که احادیث متوعدهٔ لاعن متناول لعن مختلف فیه نیست باقی نماند در لعن مختلف فیه دلیلے بر تحریم آن و لعن مختلف فیه که ما در صدد آنیم کما تقدم چون محرم نباشد جائز خواهد بود و می توان گفت که هرگاه دلیلے بر تحریمش قائم نیست اعتقاد

تحریمش جائز نباشد حالانکه مقتضی جوازش قائم ست که آن احادیث
لاعنه فاعل آن فعل باشد وعلمار اختلاف کرده اند در جواز لعنت او و
برین تقدیر دلیلے بر تحریم لعنتش موجود نیست پس عمل بر دلیل مقتضی جواز
لعن وے که سالم از معارض ست واجب باشد واین حال مبطل سوال ست
چه دوران امر بر سائل از جهت آخری ست واین دور دیگر نیاید مگر بجهت
که عامه نصوص محرمهٔ لعن متضمن وعید ست پس اگر استدلال بنصوص وعید
بر محل خلاف جائز نبود استدلال بدان بر لعن مختلف فیه هم جائز نباشد
کما تقدم واگر گویند که ما استدلال می کنیم بر تحریم این لعنت باجماع گفته شود
که اجماع منعقد ست بر تحریم لعنت معین از اهل فضل واما لعنت موصوف پس
شناخته که دران خلاف بوده ست وگذشت که لعنت موصوف مستلزم
اصابت هر واحد از افرادش نیست مگر آنکه شرطها یافته شود وموانع از
میان برخیزد حالانکه حال این چنین نیست ونیز سائل را می توان گفت
که چنانکه ادلهٔ دالّه بر منع حمل این احادیث بر محل خلاف متقدم گشته درینجا
نیز وارد میشوند واین ادله مبطل سوال مذکور اند درین مقام چنانکه
مبطل اصل سوال اند واین نه ازان باب ست که دلیل را مقدمهٔ از
مقدمات دلیل دیگر سازند تا آنکه با این همه تطویل میتوان گفت که این
یک دلیل بیش نیست چه مقصود ازان بیان محذور مظنون ست وآن بر
هر دو تقدیر لازم می آید پس محذور نبود بلکه دلیل باشد که بر اراده
محل خلاف از نصوص وبر نبودن محذور اندران دلالت نموده دلیل بودن
دلیل بر مطلوب مقدمهٔ که دران دلیل مطلوب دیگر باشد ستنکر نیست اگرچه
هر دو مطلوب متلازم باشند یازدهم آنکه علمار متفق اند بر وجوب عمل

بر احادیث وعید کہ اقتضاے تحریم می کنند وجزین نیست کہ خلاف بعض
در عمل باحاد اوست در وعید بالخصوص فاما در تحریم پس خود دران
خلافی معتد محتسب نیست وما زان بعض علما رصحابہ وتابعین و فقہاء در
خطاب وکتاب احتجاج کردہ اند بآن احادیث در موارد خلاف وغیرہ
بلکہ چون در حدیث وعید باشد این ز وعید ابلغ بود در اقتضاے
تحریم چنانکہ دلہا می شناسد وگزشت تنبیہ بر رجحان قول کسیکہ عمل
میکند بدان در حکم واعتقاد وعید واینقول جمہور ست وبرین تقدیر
سوال مخالف جماعہ درخور د قبول نباشد دوازدہم آنکہ نصوص وعید
از کتاب وسنت بسیار وبیشمار ست وقول بموجب آن واجب باشد
بروجہ عموم واطلاق بدون آنکہ شخصے از اشخاص معین کردہ آید وگفتہ
شود کہ آن ملعون ست یا مغضوب علیہ یا مستحق نار لاسیما دیکہ آن شخص
را فضائل وحسنات باشد چہ سواے پیغمبران ہر کہ ہست بروے صغائر
وکبائر ہردو جائز ست با امکان این معنی کہ آن شخص صدیق یا شہید
یا صالح باشد زیرا کہ بیشتر گزشت کہ موجب ذنب گاہے از وے متخلف
میشود بتوبہ یا استغفار یا حسنات ماحیہ یا مصائب مکفرہ یا شفاعت مقبولہ
یا محض مشیت رب ورحمت حق پس چون بموجب قول او تعالے ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونہم نارا وسیصلون سعیرا
وقولہ تعالے ومن یعص اللہ ورسولہ ویتعد حدودہ لا یدخلہ نارا خالدا
فیہا ولہ عذاب مہین وقولہ تعالے ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا
ان تکون تجارۃ عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان اللہ کان بکم رحیما
ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیہ نارا وکان ذلک علی اللہ یسیرا

وجز آن از آیات وعید قائل شویم یا بموجب قول وے صلعم لعن الله
من شرب الخمر وعق والدیه او من غیر منار الارض او لعن الله السارق
او لعن الله آکل الربا و موکله و شاهدیه و کاتبه او لعن الله لاوی الصدقة
والمعتدی فیها او من احدث فی المدینة حدثا او من اوی محدثا فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین او من جر ازاره بطرا لم ینظر الله الیه
یوم القیامة او لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر او من
غشنا فلیس منا او من ادعی الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه فالجنة علیه حرام
او من حلف علی یمین کاذبة لیقطع بها مال امرء مسلم لقی الله وهو علیه
غضبان او من استحل مال امرء مسلم بیمین کاذبة فقد اوجب الله له النار
وحرم علیه الجنة او لا یدخل الجنة قاطع رحم وجز آن از احادیث
وعید قائل شویم جائز نیست که شخصے را از فاعلین این افعال معین کنیم وگوئیم
که این معین را این وعید لاحق حال شده زیرا که توبه ممکن ست وهمچنین
جز آن از مسقطات عقوبت وجائز نیست که بگوئیم این کار مستلزم لعن مسلمین
یا لعن امت رسول این صلعم یا لعن صدیقین یا صالحین ست چه گفته میشود که
از صدیق وصالح چون بعض این افعال صادر میشود لابدست از مانعی
که منع میکند از لحوق وعید با قیام سبب آن پس فعل این امور از کسیکه
آنهارا مباح گمان میکند باجتهاد یا تقلید یا نحو آن غایتش این ست که نوعی
باشد از انواع صدیقین که لحوق وعید بایشان ممتنع ست بنا بر مانع چنانکه
لحوق وعید بوے ممتنع ست بنا بر توبه یا حسنات ماحیه یا جز آن وآین
سبیل هاست که سلوک آنها واجب ست چه ماسوائے این سبیل دو طریق
خبیث ست یکے قول بلحوق وعید بهر فرد از افراد بعینه و دعوی این ام

که این کار بموجب نصوص خدا یا رسول مختارست و این بدترست از قول
خوارج که بذنوب تکفیر مسلمان می کنند واز قول معتزله وغیرهم و فساد این قول
معلوم ست باضطرار واد له این فساد معلوم ست درغیراین موضع دوم
ترک قول وعمل بموجب آن نصوص و دعوی این معنی که قول بموجبش مستلزم
طعن ست درحق کسیکه راه خلاف آن سپرده واین ترک بسوے ضلالت
لحوق باہل کتابین میکشد که احبار و رہبان خود را ارباب گرفته اند
وخدارا گزاشته زیراکه آنحضرت صلعم فرموده ست لم یعبدوهم ولکن
احلوا هم الحرام فاتبعوهم وحرموا علیهم الحلال فاتبعوهم واین مفضی ست
بسوے طاعت مخلوق درمعصیت خالق ونیز مفضی ست بسوے قبح عاقبت و
سو رتاویل مفهوم ازفحواے قول او تعالے اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیٔ فردوه الی الله والرسول ان کنتم
تومنون بالله والیوم الآخر ذلك خیر واحسن تاویلا وبسیارست که علمار
اختلاف میکنند پس اگر هر خبرکه دران تغلیظ ست مخالفی خلاف آن کند قول
بتغلیظی که دران حدیث ست ترک کرده آید یا عمل بران مطلقاً گذاشته شود
وازین محذور آنچه اعظم ترازان ست یعنی وصف بکفر وبمروق از دین لازم
آید و اگراین محذور اعظم تراز ماقبل نباشد بارے خود ازان کمتر نیست
پس ناگزیر آمد که ایمان تمام کتاب آریم واتباع جمیع ما انزل الینا من ربنا
نمائیم واین نکنیم که ایمان ببعض کتاب راست سازیم وببعض آن کافر ومنکر
شویم ودلہاے ما از براے اتباع بعض سنت نرم شود وازقبول بعض حدیث
بحسب عادات واہوا بگریزیم ونفور گردیم که این معنی خروج ست ازراه راست
بسوے راه مغضوب علیهم وراه ضالین والله یوفقنا لما یحبه ویرضاه من القول

والعمل فی خیرٍ وعافیةٍ لنا ولجمیع اخواننا المسلمین این ست انچه در رفع ملام
از ائمه اعلام ذکر کرده وخلاصه کلام درین مقام آنست که لعن وطعن جاہلان
درحق ائمه اسلام خواه از مقلدان درباره محدثان باشد وخواه از متبعان
درباره مجتهدان متوجه بدو امر ست یکے ترک تقلید ائمه واین ترک راموجب
سوء ظن تارک درحق امام شناسند ومثل اوست طعن غیر مقلدان بر مقلدان
در ترک عمل بحدیث صحیح که مخالف قول ائمه مجتهدین ست واین رانیز منجر بسوی
ائمه خود دانند وبران بنا رسب وشتم مخالفان خود می نمایند دیگر طعن و
لعن درباره فعل بعض افعال ست که بران وعید آمده وصدور آن از بعض
ائمه معلوم ست پس جواب از امر اول همان اسباب معذرت ست که مذکور شده
ونزد وجود اعذار هیچ یکے را نمیرسد که بزرگان دین را در شکنجه طعن وتشنیع
کشند چه ایشان هرگز ترک عمل بحدیث از راه نفسانیت وعصبیت وحمیت جاهلیت
نکرده اند چنانکه پس آیندگان ایشان بدون وجود اعذار صحیحه واسباب
سائغه میکنند وجواب از امر ثانی منع لحوق وعید ست بوجوه متقدمه مذکوره
درین کتاب بر وجه فصل خطاب وعلی هذا جمله اکابر ملت اسلامیه مصون اند
از طعن ولعن این جاهلان بے خبر وسفهاء شوریده سر خواه ائمه اربعه مجتهدین
باشند یا عصابه محدثین یا جماعة صالحه متصوفین یا طائفه دیگر از متقدمین
خصوصاً آنانکه پیش از ما بصد سال جلوه گر بودند وزمانه خیر قرون ایشان
را دریافته گو این دریافت قلیل باشد خواه کثیر مثلاً امام اعظم ابوحنیفه کوفی
رضی الله عنه که اول ائمه اربعه اهل اجتهاد ست وامام دار الهجره مالک بن انس
وامام شافعی وامام احمد این هر چهار بزرگوار رضی الله عنهم اجمعین در قرن
ثالث از قرون هجرت مشهود لها بالخیر بودند زیراکه وفات امام اعظم در سنه

پنجاه وشش بوده ووفات امام مالک در سنه بنقباد و نه اتفاق افتاده و
ولادت شافعی در سال وفات امام اعظم صورت بسته و امام احمد در سنه
شصت وچهار متولد گشته چنانکه فلانی در ایقاظ الهمم ذکر نموده ست و در
حدیث عمران بن حصین ست قال قال رسول الله صلعم خیر امتی قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث متفق علیه و درین حدیث اگر لفظ قرنی
را مخصوص بزمان حیات نبوت دارند صلعم چنانکه مسلک بعض اعلام ست دو
قرن صحابه وتابعین باقی می ماند و نزد کسیکه قائل ست بوجود بعض صحابه
در زمان امام اعظم گو ایشان را ندیده باشد علی اختلاف خبرین فی تعریف
التابعی این امام همام منسلک بود در سلک تابعین و اگر مراد بقرنی قرن صحابه
باشد پس تبع تابعین هم داخل اند درین حدیث ولکن اظهر اول ست و
درینصورت امام اعظم رضی الله عنه منجمله تبع تابعین باشد و این فضیلت
هم بسیار کلان ست زیرا که خیریت مذکوره شامل هر سه زمان ست چنانکه ظاهر
حدیث شریف ست و در حدیث دیگر از روایت عمر رضی الله عنه تصریح ست
بسه قرن بعد از قرن نبوت صلعم ولفظه قال قال رسول الله صلعم اکرموا
اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث رواه النسائی
ورجاله رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فانه لم یخرج له الشیخان
وهو ثقة ثبت ذکره الجزری و بهرحال اسناد این حدیث صحیح ست و این
حدیث را چون ضم نمایند باحدیث اول خیریت شامل چهار قرن میشود و حرف
ثم که دال بر بعدیت زمانے ست قادح در نفس خیریت نیست و موید اوست
حدیث دیگر نزد مسلم در صحیح وے بلفظ قال یاتی علی الناس زمان یبعث منهم
البعث فیقولون انظروا هل تجدون فیکم احدا من اصحاب رسول الله صلعم

فیوجد الرجل فیفتح لهم ثم یبعث البعث الثانی فیقولون هل فیهم من رای اصحاب
رسول الله صلعم فیفتح لهم ثم یبعث البعث الثالث فیقال انظروا هل ترون
فیهم من رائی من رائی اصحاب النبی صلعم ثم یکون بعث الرابع فیقال انظروا
هل ترون فیهم احدا رای من رائی احدا رای اصحاب النبی صلعم فیوجد
الرجل فیفتح له و درین باب حدیث ابی سعید خدری متفق علیه ست و دران
ذکر غزو فئام آمده لکن مشتمل بر ذکر سه قرن ست نه چهار قرن چنانکه درین
حدیث مسلم ست و صحیح مسلم حجت ست مثل صحیح بخاری بلا فرق و تفاوت پس
خیریت مخبر عنها متناول هر چهار قرن باشد و در تحدید قرن و تعیین مدتش
اختلاف اقوال ائمه لغت و علماء حدیث ست مدت کم و زیاده هر دو نشان داده
اند لکن قول زجاج ارجح اقوال درین باب ست میگوید قرن کسان هر مدت اند
که دران پیغمبر یا طبقه از اهل علم باشد خواه سالها کمتر باشند یا بیشتر و بحدیث اول
خیر القرون قرنی استدلال نموده و لفظ قرنی را حمل بر عهد صحابه کرده و در
قاموس قرن را صد سال گفته و آنرا اصح نشان داده و مغیره گفته قرن
نبوی اصحاب اند والذین یلونهم ابناء صحابه اند والذین یلونهم ابناء ابناء
ایشانند و شهر گفته قرنش هیچ هشتی ست که او را دیده و ثانی تا بقاء چشم بیننده کسی
که صحابی را دیده ثم کذلک و بعض قرن را یکصد و بست سال گفته اند و برده سال
تا این عدد اطلاق آن نموده و حافظ در فتح الباری گفته در حدیث عبدالله
بن بشر نزد مسلم دلالتے بر بودن قرن یکصد سال ست و هو مشهور و بالجمله
در تحدید قرن انتشار و اختلاف بسیار ست و چون عمر طبیعی انسان تا یکصد
و بست یا یکصد و بست و پنج سال گفته اند اگر قرن را محدود باین مدت نمایند
نیز مستبعد نیست و حکایت جمله اختلاف درین باب در دلیل الطالب ست حافظ

گفته حدیث خیر القرون مقتضی آنست که صحابه افضل اند از تابعین و تابعین
افضل اند از تبع تابعین لکن این فضیلت نسبت به مجموع ست یا افراد محل
بحث ست جمهور را میل بسوے ثانی ست و اول قول ابن عبد البر ست
و احتجاج وے بحدیث مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره ست
و این حدیث حسن ست طریقها دارد که مرتقی میشود بسوے صحت انتهی و
همین ست قول مسند الوقت شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی که مراد
خیریت و افضلیت صحابه بر غیر ایشان باعتبار مجموع بامجموع ست نه باعتبار افراد
با افراد انتهی و این درست ست زیراکه در ایشان کسے گذشته که مرتکب
حدود بوده و در آخر امت کسے بوده که صلاح کامل داشته و اگر اولیت
و آخریت را مقید بزمانے خاص نکنند اولی تر باشد چه شامل بود جمله اخیار
را که بعد از صحابه آمده اند و علم و فضل و عمل ایشان معلوم ست پس حملش
بر امر اضافی واضح تر می نماید و شوکانی در شرح منتقی میان قول جمهور
و قول ابن عبد البر چنین جمع کرده که تفضیل بر فضل صحابه باعتبار فضیلت صحبت
ست و اما باعتبار اعمال خیر پس ایشان و غیر ایشان برابر اند چه گاهے
در من بعد هم کسے بر خیزد که اکثر الاعمال از صحابی باشد پس اجرش باعتبار
کثرت این اعمال بیشتر بود و باین حیثیت افضل باشد و بسیار ست که در من
بعد هم کسے یافته شود که اقل ست در عمل از ایشان پس باین حیثیت مفضول افتد
الی آخر ما قال و هو احسن الاقوال راجعه فی دلیل الطالب و اما تحدید این
هر چهار قرن پس قرن آنحضرت صلعم که صحابه اند بر قول جمهور تا یکصد ده سال
بود و قرن تابعین از یکصد سال تا هفتاد سال باقی ماند و قرن اتباع
تابعین از انجا تا حدود دو صد و بست سال باشد و قرن اتباع تبع تابعین

تحدید قرون خیریت

لاائل ہمین قدر خواہد بود وآنکہ در دلیل الطالب سند روایت قرن رابع را ضعیف گفتہ شدہ وجہش غفلت ست از حدیث مسلم در انوقت وراجح ثبوت اوست انشاء اللہ تعالے ورحمۃ اللہ اوسع وفضلہ اکثر وحافظ ابن حجر کہ روایت جابر را در ذکر قرن رابع شاذ گفتہ ونوشتہ کہ اکثر روایات مقتصر بر ذکر سہ قرن ست پس با وجود بودنش در مسلم حکم بشذوذ راست نمی نشیند وکیف کہ زیادت ثقہ مقبول ست نزد جمہور فحول از علماء اصول وضرورتیست کہ واسع راتحجر سازند وآخر صحابہ درموت ابوالطفیل عامر بن واثلہ لیثی ست رضی اللہ عنہ کہ در سنہ یکصد یا ہفت ویکصد یا شانزدہ ویکصد وفات نمودہ پس اگر روایت اخیرہ ثابت شود قرن عبارت باشد ازین مدت وقرون مابعدش مقاس باشند بران مگر آنکہ زیادت آنہا بوجود باجود تابعین وتبع ایشان بالاحسان برروے زمین یافتہ شود حافظ گفتہ ظاہر شد کہ میان بعثت رسالت وآخر مائتین از صحابہ یکصد وبست سال ست یاکم زیادہ بنا بر اختلاف در وفات ابی الطفیل واگر اعتبارش از بعد وفات نبوت نمایند یکصد ونود یا ہفت ونود میشود وقرن تابعین را اگر از سنہ مائیہ معتبر گیرند ہفتاد یا ہشتاد سال میشود اما آنانکہ بعد از ایشان اند اگر از انہا اعتبار کنند قریب پنجاہ سال میشود واز ینجا ظاہر شد کہ مدت قرن مختلف ست باختلاف اعمار اہل ہر زمان واتفاق چنان افتاد کہ آخر کسے کہ از اتباع تابعین زیست کرد وسخنش مقبول بود تا صد ودو وصد وبست سال زندہ ماند انتہی ومدت قرن رابع را اگر باین مدت ضم نمایند زمان خیریت درازتر میگردد وہو الظاہر وعلی کل حال چنانکہ ائمہ اربعہ مجتہدین رحمہم اللہ تعالے زمان برکت نشان خیر القرون را دریافتہ اند وباین فضیلت بر دیگران بہشارتے زمودہ

همچنان ائمۂ جماعۂ صدر اول حدیث نیز آن عصر خیریت اثر را ادراک نموده فائق بر سائر امت شده اند اول ایشان امام مدینۂ رسول صلعم مالک بن انس رضی الله عنه ست پدر جدش ابوعامر را در صحابه ذکر کرده اند در سنه نود یا نود و دو و یا سه یا چهار یا پنج متولد شده و سه سال در شکم مادر بود و نود سال زیست کرده و در سنه یکصد و هفتاد و هشت یا نه وفات نموده و هرچه باشد این زمان او زمان خیر القرون بود وفات امام اعظم پیش از وے اتفاق افتاد یعنی در سنه یکصد و پنجاه و شش و باین حساب بست و دو و یا سه سال مقدم بود بر وے در زمان و این هر دو در شمار ائمه مجتهدین اند و کتاب موطا اول کتابی ست که در علم حدیث شریف تالیف یافته و سخت مبارک و قدیم ست و مثل آن از دیگر ائمه اجتهاد معلوم نیست زیرا که مسند ابو حنیفه و امام شافعی از دیگران ست نه خود از ایشان و ثانی ایشان امام شافعی ست در سنه یکصد و پنجاه پیدا شد روزیکه امام ابو حنیفه رحلت فرمود گویا نعم البدل آمد و وفاتش در سنه دو صد و چهار بوده و این سال داخل ست زیر قرون مشهود لها بالخیر و ثالث ایشان امام احمد بن محمد بن حنبل رضی الله عنه ست وے در سنه یکصد و شصت و چهار متولد شده و در علم سنت امام جماعه اسلام بود و این سال نیز داخل ست در خیر قرون بر تقدیر سه قرن بلا شک و شبهه تا بقرن چهارم چه رسد وفات امام احمد در سنه دو صد و چهل و یک اتفاق افتاده غرضکه این هر چهار امام مجتهد از مردم زمان خیریت اند و متصف بودند بفضائل کثیره و مناقب شریفه و هر یکے در وقت خود نظیر خویش در علم و عمل و فضل و کمال نداشت تا آنکه مقلدین ایشان و تابعین آنها کتابها در محامد و مکارم

ایشان ساخته و پرداخته اند مثلاً در مناقب امام ابو حنیفه شانزده کتاب
مستقل تالیف یافته که نامش در اتحاف النبلاء مذکور ست و قریب بست
و هشت کس از اهل علم ذکر شریفش در کتب خود ایراد کرده اند و هر که در ترجمه
وے ذکر قلت علم نحو یا ضعف او در حدیث نوشته مقصودش بآن عبارات
نه اظهار طعن و جرح ست بلکه بیان واقع زیرا که مطاعن را در ساحت فضل
او گزر نیست و جرح چنین بزرگواران اگر از راه نفسانیت آید و از تعصب
خیزد محاربه باشد با خدا چه دشمنی اولیاء خدا موجب سخط او سبحانه ست
و وے منتقم ست از کسیکه بنظر استخفاف یا استکراه یا سوء ظن یا بے ادبی
بسوے وے یا امثال وے نظر میکند و گر گفتیم که وے قلیل النحو بود یا قلیل
الروایت این معنی ماحی دیگر علوم و فضائل وے که متفق علیه جماعه اهل اسلام
ست نمی تواند شد آن کیست که در وے خللی یا نقصی من وجه نبوده ست
صحابه که افضل امت اند باجماع امت در ایشان هم کسے گزشته که قلیل العلم
بود و از بسیاری احادیث خبر نداشت پس اگر امام اعظم هم در رنگ آن اصحاب
که از ایشان جز دو سه یا چند حدیث مروی نشده روایت حدیث کم کرد کدام
قباحت ست و علم نحو از ایجادات مرتضوی ست رضی الله عنه همگی صحابه مزاولت
این علم بر وجه حادث نکرده اند بلکه خود آنان را برنام و نشان این علم
وقوف دست بهم نداده هر که امثال این امور را محمول بر ازدراء آن امام
مقبول میکند سخت نامعقول ست وے هیچ قدر خیر قرون نشناخت و قیاس
غائب بر حاضر ساخت رد تقلید وے یا تقلید دیگرے و انکار بران لاسیما
نزد مصادمت سنت صحیحه و خلاف حدیث محکم امرے دیگر ست و انتقاص ائمه
عالیقدر امر دیگر اول حق صریح ست و ثانی باطل قبیح با آنکه عذرهای صحیح

از طرف ایشان و دیگر ائمہ مجتہدین در اول کتاب از زبان شیخ الاسلام سابق شده و با آنہمہ معاذیر حالا گنجایش کدام تقصیر در فضل کبیر ایشان باقی ست تنک نیست کہ بعض مقلدین حنفیہ درین باب چنان زعم کنند کہ منکر تقلید ایشان مزدری ایشان ست حالانکہ چنین نیست و لازم مذہب مذہب نباشد و اگر جاہلی کہ غافل از مزایاے حضرت امام ہمام ست و عاطل از زیور انصاف چنین کرده و گفتہ باشد جز آنکہ نامۂ اعمال خود را سیاه کرده چیزے دیگر نیست ؎

و اذا اتتک مذمتی من ناقص		فھی الشھادة لی بانی کامل	

وظاهر آنست کہ موجب شور و شغب عامہ درین باب ہمین حضرات مقلدین اند زیراکہ در مدیح ایشان بنابر ایجاب تقلید ایشان تا انجا دویده اند کہ تجاوز از حد دو صورت بستہ و مقابلین ایشان ناچار شدند در بیان عدم عصمت امام از خطا در مسائل و احکام با آنکہ اگر خطائے در حکمی و مسئلہ ثابت شود مصدور آن خطا را ہمان اسباب دوگانہ صحیح و وجوه دوازدگانہ کہ ذکرش پیشتر گذشتہ و با وجودش زنہار ساعی از براے چنین گفتار و کردار درباره آن امام عالی وقار نیست اینہمہ جمود کہ ہست از مدعیان تقلید این امام ہمام ست نہ ازان مجتہد عالیمقام و بے شبہہ وے بر خطا ہم ماجور ست بخلاف ایشان کہ در خطیات خود غیر معذور اند و لاتزر وازرة وزر اخرى تا را از صنائع و بدائع اینقوم و از افعال و اقوال معارضان ایشان کہ در مباحث جاریہ فیمابین خود در راه اسارت ادب بحق ائمہ می پویند و از حق صریح گذشتہ بباطل زاہق می آویزند دل سخت در قلق ست حاشا کہ در چشم ما تفاوتے در

مزایا از ائمه تا دیگر مردم خیر القرون که فضائل و مناقب آنها معلوم و
در کتب صحیحه مرقوم ست باشد یا سوء ظنی بجانب این بزرگواران در خاطر
گزرد و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله اگر ایشان نمی بودند قران کریم را تا ما
کدام میرسانید و در اجتهاد بر روے ما کدام کس میکشاد و چون این
حملهٔ علوم نبوت و نقلهٔ روایات ملت مطعون و مجروح و مظنون اسوء باشند
پس آن کدام ست که سلف صالح عبارت ازو باشد نی این هنجار شیوهٔ
خاص شیعه شنیعه ست که در جملهٔ اهل تقلید خزیده و در سر آن سرمایهٔ
ایمان خود در باخته اند اللهم غفرا و این گفتگو نه مخصوص بامام اعظم رح
ست که اول ائمه مجتهدین باشد در علم و فضل و عمل بلکه در باره جمله ائمه
از امام شافعی و احمد و مالک و نظرا ایشان از جهابذه حدیث و سنت ست
چه حکم جمیع ایشان همان حکم واحد ست در حفظ مراتب و نگاهداشت مناصب
و قد جعل الله لکل شئ قدرا از آفات آخر زمان یکے آنست که سخن مثلاً
در رد تقلید می رود و طعن تا ائمه میرسد و بحث در اتباع می نماید و بار
بحق رسالت میفرمایند و ذالك هو الضلال البعید این چه مسلمانی باشد که ائمه
دین و سلف صالحین را ببدی یاد کنند و عمل بحدیث را منع نمایند اتباع
هر سنت و ترک تقلید هر ملت عین مقصود و مشرب جمله امامان ست لا یشذ عنه
شاذ منهم و لکن بدنامی چند این نیکان را رسوا ساخته اند و روے خود چون
نامهٔ اعمال خویش باین گفت و شنود سیاه نموده و نعوذ بالله من الخذلان
آمدیم بر آنکه کتب در مناقب هر سه امام دیگر نیز بسیار ست چنانکه در مناقب
امام نخستین بوده ست مثلاً در فضائل امام مالک سه کتاب تالیف یافته و این
از سیوطی و دیگر شوافع ست و اتا مالکیه پس ایشان خود درین باب کتابها

دارند و همچنین در مناقب امام شافعی قریب بست و یک کتاب مرقوم گشته و در مناقب امام احمد هم تالیفهاے بسیار ساخته اند و درین مولفات هریکے از علمار مذاهب اربعه بتصنیف مناقب امام دیگر پرداخته و این دلیل واضح ست برانکه در سلف باهم نقاری در میان قبول فضائل ائمه اربعه و غیر ایشان و نزاعی همچو نزاع جهله این زمان نبود بلکه عالم هر مذهب گو بتقلید مذهب خاص مشهور باشد قدر امام غیر مذهب خود بر زعم تقلیدیان این عصر کما حقه میشناخت و عقیدهٔ خود در جناب ائمه بر طریق مساوات بلا کم و کاست میداشت و همین ست صواب بحث که درباره مذاهب ترجیح احدی بر احدی نکند نه بر ترجیح امام بر امام و نه ترجیح ماموم بر ماموم زیرا که ما حکم بر ظاهر میکنیم و تا حقائق بواطن ایشان نمی رسیم و معلوم نداریم که افضل ایشان نزد خدا در احقاق حق و ابطال باطل کدام ست و کدام نیست این تعصب که هر مقلد امام خود را افضل از امام دیگر میگوید و مذهب خود را صواب و مذهب دیگرے را خطا می انگارد از جمعی آمده که خورد سال در ایشان پیر زال گردیده و حمیت جاهلیت و عصبیت تمذهب محیط حال پر اختلال ایشان شده اللهم غفرا و بالجمله بعد از ائمه اربعه جماعتے برخاسته که خود را وقف طلب علم حدیث شریف بشروطها المعروفة فی کتب هذا الفن گردانیده و حامل ایشان برین سعی اقوال همین ائمه اربعه گشته که بکرّات و مرّات تحریض بر ایثار حدیث و اتباع سنت کرده اند و از تقلید خود و تقلید غیر خود نهی فرموده پس اگر نیک بشگافند دریابند که مقلدان راستگو و تابعان حق جو از براے ائمه موصوفین همین عصابه محدثین ست و این احناف و شوافع و غیرها که تقلید را در برابر حدیث اختیار کرده اند و مسائل قیاسیه و احکام

ف در مناقب امام مالک ف در مناقب شافعی ف مناقب احمد

اجتهادیه را بر کلام خدا و رسول ترجیح می نهند درحقیقت تارکان تقلید ائمه و منکران ارشادات ایشان اند خود جاده خلاف امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه می سپرند و تهمتش بر متبعان می نهند وقد خاب من افتری

جرم از طرف غیر و ملامت همه برمن	گوئی سر انگشت ملامت زدگانم

و اگر راست پرسی می توانیم گفت که چنانکه هر علم و فن را خاصیتی بوده ست که بدان از دیگر احوال ممتاز میشود چنانکه گفته اند که مشتغل بحدیث را عمر دراز روزے میشود و بر متعلم علم حساب صدق غالب می آید و بر طالب العلم رائے نخوت و کبر چیره میگردد و بر فقهاء زمان حیل و کیادت تسلط میگیرد همچنان از خواص ایثار تقلیدات یکے آنست که مقلد دروغگو می باشد و کذب را که ابا نه شرک ست وظیفه خود در تحریر و تقریر میکند اعاذنا الله سبحانه

ما اہل حدیثیم دغا را نشناسیم	صد شکر که در مذهب ما حیله و فن نیست

فی اقوال امام اعظم ابو حنیفه

درین محل اگر اندکے از بسیاره از اقوال ائمه اربعه در حث بر عمل بحدیث و نهی از تقلید ذکر کنیم دعوی را با دلیل ارتباط بخشیده باشیم و منصف حق پرست صواب جو را با خود اختلاط پس میگوئیم که امام همام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی رضی الله عنه وارضاه که اقدام ائمه مجتهدین و اکرم ارباب دین ست از وے در کتب حنفیه و غیر ایشان چند قول مروی ست یکے آنکه فرمود اذا قلت قولاً وکتاب الله یخالفه فاترکوا قولی بکتاب الله فقیل اذا کان خبر الرسول صلی الله علیه و آله وسلم یخالفه قال اترکوا قولی بخبر الرسول فقیل اذا کان قول الصحابة یخالفه قال اترکوا قولی بقول الصحابة درینجا انصاف حضرت امام تماشا کردنی ست که قول خود را بر قول صحابی هم تقدیم نمی بخشند

تابقول رسول صلعم وکتاب خداے عز وجل چہ رسد ومقلدان آن
امام ہمام قول او را خلاف منشار او بر قول رسول خدا صلعم ترجیح می نہند
ع ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا • اگر گوئی نشان این دعوی باید
داد گوئیم این ست کتب فقہ سنت و فقہ راے دران نظر باید کرد کہ چہ قدر اقیسہ
وقضایاے واحکام مذہب خاص خلاف سنت عام واقع شدہ ومقلدین
درانجا ہرگز آن مذہب را نمی گزارند وسر بقبول سنن مخالفہ آن فرود
نمی آرند مثل مسئلہ رفع یدین در مواضع اربعہ از نماز وآمین بجہر وقراءت
فاتحہ خلف امام وشک نیست کہ اگر حضرت امام را این حدیث می رسید ہرگز
حکم برخلاف آن نمیکرد وے رضی اللہ عنہ در عدم قول بامثال این مسائل
ماجور ست واینہا ماز ورغیر معذوراند وآین قول امام افادۂ نہی از
تقلید میکند وبآواز بلند می سراید کہ قول قول خدا ورسول بلکہ قول
صحابی اوست نہ قول وے رضی اللہ عنہ خصوصاً دیگہ فتواے او مخالف
اقوال ایشان افتد واینکہ قولی دلیل محکم ست بر ترک تقلید چہ تقلید عبارت
از ہمین ست کہ یکے قول دیگرے را بدون حجت بپذیرد وآنرا دلیلی اصلی
از اصول دانستہ وبموجب آن کاربند شود زیراکہ ہر قول کہ حجت آیہ
یاسنت ہمراہ اوست قایلش قابل آن دلیل ست نہ قایل آن قول و
لہذا قبول روایت از علماء محدثین وعرفاء سنت داخل در تقلید نیست
باتفاق فحول امت دوم آنکہ فرمود لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا ما لم یعلم
من این قلنا درینجا فتوی را بقول بے دلیل خود غیر حلال ساختہ کہ عبارت
از حرام بودن اوست وہمین ست شان ائمہ واگر چنین نمیفرمود امام
نمیشد ومفہوم قول اول دلیل ست بر نہی از تقلید ولکن مقلدین برخلاف

این قول سالک شده اند وانچه از وے رحریا از شاگردان او بایشان
رسیده ست هرچند که منقطع السند باشد و قدرت بر اتصالش ندارند
بدان قضا و افتا میفرمایند و سند مرفوع متصل راکه از رسول مختار صلعم
بواسطه اہل آثار بایشان میرسد دربرابرش ترک میکنند و وزنے نمی نہند
و این عین ضد مقصود امام شهود بالخیر ست و مراد بمن این قلنا موافقت
فروع با اصول ست لاغیر که عبارت باشد از کتاب و سنت طرفه آنکه اگر
یکے را اطلاع بر دلیل قول امام ہمام دست بهم دہد تا ہم ضرور نیست که اتباعش
بر فهم امام کند خاصة وقتے که دلیل دیگر دران مسئله راجح تر در صحت و شهرت
و قبول موجود باشد بلکه نزد اجتماع ادله اول جمع و توفیق ست باز ترجیح
و وجوه ترجیح زیاده بر یکصد عدد ست چنانکه در آخر حصول مامول گفته
شده و از انجمله یکے وجود حدیث ست در صحیحین که امت تلقی آن بقبول کرده
ست باجماع ائمه فحول پس حدیث دیگر سنن و معاجم و اجزاء بدان مساوات
و مماثلت نمی تواند کرد هرچند که کسے بخرق اجماع فتوی بر خلاف این مدعا
داده باشد یا بدہد سوم آنکه وے رضی الله عنه و ابو یوسف که خلیفه راشد
و تلمیذ صادق وے ست گفته اند لایحل لاحد ان یاخذ بقولنا مالم یعلم
من این اخذناه و این قول ازین هر دو امام ہمچو قول متقدم وے
صریح ست در افادۀ نهی از تقلید و نص ست بر تحریم آن پس اگر جمعی از
متاخرین ائمه و علماء نیز قائل به تحریم تقلید و عدم حلتش نزد جهل از ماخذ
گشته عین موافقت با جناب امام ہمام جسته اند خلافی که درینجا ست مدعیان
تقلید امام راست با امام نه متبعان سنن راکه قدم بر قدم امام می روند
و قول او را رضی الله عنه امام الکلام میدانند و پیش سخن او سخن دیگران را

شنیدن که از اثم اختیار تقلید و ترک اتباع نمی شناسند و این بی ادبی
هرگز از ایشان نمی تواند آمد که قول امام را ترک دهند و قول مدعیان
تقلید امام را بر قول امام ترجیح نهند این کار بمقلدان مبارکباد ع این
کار از تو آید و مردان چنین کنند * چهارم آنکه میفرمود اذا صح الحدیث (٤)
فهو مذهبی و این تعلیق بآن جهت ست که احاطه باحادیث نبوت هیچ یکے
را از امت خواه امام باشد یا ماموم حاصل نیست و عمل در دین بر حدیث
ست پس چون حدیثی صحیح بیاید عمل بران متعین باشد و این تعیین را مذهب
خود نشان داد و همین ست قول جمهور علما از محدثین و صوفیه و متبعین و
شک نیست که احادیث بسیار در ابواب کثیره بعد از وے رح بصحت رسیده
و در جوامع و سنن و مسانید و معاجم و اجزاء و جز آن از انواع مولفات
در علم حدیث فراهم آمده پس عمل بران بعد از تصحیح عین مذهب این امام
همام ست و در عمل بران ترک راے باشد و هو المطلوب و آزینجا ظاهر میشود
که تقلید درست و راست امام از اهل اتباع آمده ست نه از اهل ابتداع
زیرا که حدیث هرچند صحیح شود و نقادان این فن حکم بصحتش نمایند مقلدان
مذهب آنرا مذهب خود نمی گردانند بلکه همان آراء متباینه و اهواء مختلفه
را که منسوب به یکے از متمذهبان ست مذهب خود گرفته بموجب آن حاشات می
نمایند * پنجم آنکه میفرمود هذا ما قدرنا علیه فی العلم فمن وجد اوضح منه فهو (٥)
اولی بالصواب و درین عبارت اشارت ست بسوے آنکه وے محیط اطراف
فنون و اصناف علوم نبوده بلکه استفراغ جهد بقدر قدرت در هر مسئله
فرموده ست و ممکن ست که دیگرے دلیلے یا بد اوضح تر از قدرتش در حدیثے
واقف گردد که وے رضی الله عنه را وقوف بران حاصل نشده بوجهے

و اسبابے کہ پیشتر ذکر یافتہ وشک نیست کہ ہیچ شے اوضع تر از آیات قرآن
و احادیث بنیات نیست پس اگر یکے حدیثے صحیح صریح غیر منسوخ محکم الثبوت یافتہ
و بواسطہ صحیحین و سنن اربعہ وجز آن بر صفت سند متصل مرفوع بوے
رسیدہ وے اولے تر ست بعمل نمودن بموجب آن حسب ارشاد امام ہمام
ششم آنکہ فرمود لا یحل لاحد ان یاخذ بقولنا مالم یعرف ماخذہ من الکتاب
والسنۃ او اجماع الامۃ او القیاس الجلی فی المسئلۃ درینجا ماخذ این چہار
چیز راگفتہ و در ماخذ بودن دو چیز اول خود اجماع امت ست و چیز سوم
کہ اجماع امت باشد محتاج ست بسوے این ہر دو و محل قیاس محل عدم
دلیل ست و احدی انکارش در مثل این حالت نمیکند حتی کہ ظاہریہ نیز قائل
اند بقیاس جلی و علی الاطلاق بانکارش نمی پردازند و چون علم باجماع امت
خیلے عسیر ست لہذا امام احمد کہ رابع اربع ائمہ ست انکارش نمودہ و قیاس را
چون میتہ گفتہ کہ اکلش نزد اضطرار روا باشد پس نماند ماخذ مگر ہمین کتاب
وسنت کہ در ہر دیار و اقطار در دست ہر یکے از صغار و کبار موجود ست
و تا فنای عالم در عالم باقی ماند و این ہر دو کفیل جملہ احکام و مسائل اند
بخصوص نصوص یا بعموم ادلہ ولکن نزد کسیکہ فہم این ہر دو دارد و آنہا
را عوض جملہ اشغال از براے ہدایت برگزیدہ ست نہ پیش کسے کہ از حلاوت
محبت خدا و رسول دور افتادہ و محبت احبار و رہبان محیط مشاعر او گردیدہ
و این بحث طول میخواہد در موضع خویش از مولفات بسوطہ منقح شدہ ست
و علی کل حال مقصود عبارت امام ہمام ترک تقلید امام ست تا ماخذش نشناسد
و چون ماخذش بشناخت و مدلول را موافق دلیل یافت تقلید از ہم پاشید
و منصب اتباع دست بہم داد وفقنا اللہ تعالے بذلک ہفتم آنکہ فرمود

اذا جاء عن النبی صلعم فعلی الراس والعین واذا جاء عن اصحاب النبی نختار من
قولهم واذا جاء عن التابعین نزاحمنا هم این مقاله افاده کرد که قول پیغمبر صلعم
بیچون وچگون درخورد قبول واخذ ست و قول صحابی نیز لائق آنست که
آنچه ازان موافق دلیل باشد اختیار نموده آید نه علی الاطلاق چنانکه من
تبعیض بران دلالت دارد و اختیار مزاحمت با اقوال تابعین یا بنا بر معاصر
ست بر قول کسیکه امام را از تابعین می شمرد و معاصر را تقلید معاصر واجب نیست
که غالباً اہل یک قرن در افہام وعقول ونہی واحلام متقارب یکدیگر میباشند
و در غیر مدلول ادله ہر مجتہد برحسب اجتہاد خود کار می تواند کرد چه اجتہاد شرعی
دلیل ست در حق وی در مسئله که دران استفراغ جہد خود کرده حکمی بر آورده
ست ولکن آن اجتہاد او بر دیگرے خواه عالم باشد یا عامی واجب الاعتقاد
متحتم العمل ضروری الاخذ نیست واگر ہست دلیل ستیش لطف باید فرمود واگر
امام ہمام منجمله تابعین نیند چنانکه قول مشہور جمہور علما رست پس مزاحمت امام
با آنها ادل دلیل ست بر آنکه نزد وے تقلید متقدم در شرع چیزے نیست
اگرچه آن مقلد بالفتح تقدم زمان و رتبه داشته باشد برین مقلد بالکسر
واین عین وفاق امام ست با مسلک اہل اتباع که حجت نزد ایشان منحصر
ست در قول خدا و قول رسول و در موقوف ومقطوع حجت نبود لاسیما
نزد مخالفت یا مصادمت با اصول ولله الحمد این ہفت قول از مقالات
امام درین مقام بر طریق انموذج نشان داده شد و آلا شیخ محمد حیات
سندی رح گفته ست لو تتبع الانسان النقول لوجد اکثر مما ذکر قال و دلائل
العمل بالخبر اکثر من ان تذکر وفی الواقع نقول بسیار از امام و تلامیذ
ایشان و دیگر متقدمین حنفیه در کتب حنفیه مذکورست که این مختصر حکایت

آنرا برنمی تابد ومن لم یستشف بالقلیل لم ینفعه الکثیر واما نام کتابها که این
اقوال هفتگانه دران مرقوم وازان منقول ست پس کتاب التوحید که
موسوم بدین خالص ست دران نشان ومکان این قولها مفصل ذکر
یافته وحضرت امام علیه الرحمة این ارشادات وقتی فرموده ست که زمان
زمان تقلید نبود واحدی نام ونشان این لفظ نامبارک نمی شناخت
چه باتفاق اهل علم حدوث این بدعت بعد از قرون مشهود لها بالخیر بوده
ودر سنه چهارصد هجرت بدایت آن اندک در عوام رو نموده
تا آنکه بعد از انقراض دولت اسلام از دار السلام بغداد جاهلان و
عوام بر وجوب تقلید این هر چهار امام اتفاق کردند غلط گفتم متفق بر
وجوب نشدند بلکه سهولت علم وعمل دران دیده وخود را از اتصاف
بعلوم صدر اول وایثار آجل بر عاجل قاصر یافته موافقت باین مذاهب
کردند وسبب اعظم وباعث اهم بران یکی زوال کتب مدوّنه اهل حدیث
واصحاب مذاهب متبوعه بوجه خرابی بغداد شد وکان امر الله قدرا
مقدورا معهذا صدور مثل این اقوال پیش از ابتلاء بتقلیدات رجال
ازان امام عالیمقام یکی از کرامات برکت آیات اوست رضی الله عنه
وعنا وجزاه خیرا منّا ومن جمیع المسلمین وچنانکه این امام اعظم درین
باب مبالغه واغراق فرموده همچنان ائمه ثلثه باقیه هم از تقلید خود وتقلید
دیگران امت را تحذیر فرموده اند انموذجی از اقوال ایشان هم حوالهٔ
خامهٔ حق نگار کرده می آید تا معلوم شود که تقلید مصطلح نه تنها نزد این امام
ممنوع وحرام ست بلکه هر سه امام دیگر نیز ازان اقتدائ بمن تقدم علیهم بزبان
این امام عالیمقام اند کانهم شقائق النعمان فی هذا البیان پس امام مالک

گفته انما انا بشر اخطی واصیب فانظروا فی رائے فکلما وافق الکتاب والسنة
فخذوه وکل ما لم یوافق فاترکوه واین صریح ست درآنکه اصل اصول اسلام
همین دو چیز ست قرآن وحدیث لا ثالث ولا رابع معهما وآنرا معیار اجتهاد آن
قرار داده وهمین ست مذهب اهل اتباع وخطا را بسوے خود اضافت نموده
وهمین ست قاعدهٔ مقررهٔ علم اصول که هر مجتهد مخطی ومصیب ست وصواب با
یکے ست نه باهمگنان واین کمال انصاف ست از امام مالک که در اظهار حق
استحیا نکرد وذمهٔ خود از بار گران تقلید مبرا ساخت وهذا هو شان
جمیع ائمة الاسلام قدیما وحدیثا دیگر فرمود لیس کل ما قال رجل قولا وان
کان له فضل یتبع علیه بقول الله تعالے فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه درینجا تصریح ست بآنکه هر سخن از اهل فضل درخور پیروی
نیست وبران آیه را دلیل آورده واین دلیل دال ست بر اتباع احسن
اقوال وقول احسن همان ست که موافق کتاب خدا وسنت رسول مجتبیٰ
ست پس بس وآین دلالت رد میکند بر تقلید باحسن وجوه وادلهٔ ذم
در قرآن شریف بسیار ست در دین خالص قریب شش آیه برین مدعا
ذکر کرده وحکایت تقلید از کفار امم سابقه وملل خالیه ونحل بالیه وشرائع
ماضیه نموده ودر دلیل الطالب بیان فرموده که این داء عضال درین
امت از یهود بلکه هنود خزیده ومصداق حدیث لتتبعن سنن من قبلکم الحدیث
بمشاهده رسیده دیگر فرمود الزم ما قاله رسول الله صلعم فی حجة الوداع
امران ترکتهما فیکم لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة نبیه صلعم
وامر بشئ نهی باشد از ضد او ودرینجا دو امر نشان داده یکے قرآن
دوم حدیث وذکر ثالث ورابع نکرده لان البدعة تماط بعدم ذکرها دیگر

مردے از وی مسئله پرسید وے گفت آنحضرت صلعم چنین وچنان ارشاد
کرده ست آنمرد گفت از رائے خود بگو امام این آیه فرو خواند فلیحذر الذین
یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم و در بخاری دست
بر رائے از دلیل وتحذیرست از مخالفت امر رسول صلعم و وعیدست باصابت
فتنه در دنیا وعذاب الیم در آخرت فلانی گفته ومنجمله اسباب تسلیط فرنج
بر بعض بلاد مغرب وتسلیط تتار بر بلاد مشرق یکے کثرت تعصب وتفرق
در مذاهب وتقلید رائے در دین بوده قال وکل ذلك من اتباع الظن
وما تهوی الانفس ولقد جاءهم من ربهم الهدی انتهی گویم فتنهٔ غدر
هندوستان که در ۱۲۷۳ھ در دهلی شده ومحیط غالب مدائن هندوی
گردیده بنار آن نیز نزد امعان نظر همین قلاقل وزلازل اهل مذاهب
ست ومراد فلانی از بلاد مغرب اندلس وما حولهاست که دران بلای عظیم
از دست فرنگ بر سر مسلمانان ریخته بود چنانکه مرثیهٔ این مصیبت عظمی در ریحانة
الالباء مذکورست ومراد به بلاد مشرق حادثهٔ بغدادست که بر دست اولاد
چنگیز خان ظاهر شده ودران وقعه اسلام از بیخ وبن برکنده گشته تا آنکه
غربتش هنوز روز افزون ست وبالجمله علماء مالکیه نقول بسیار از امام
خود در رد تقلید واثبات اتباع در کتب خود نقل کرده اند کتاب العلم ابن
عبد البر جامع غالب اشتات این باب ست واما امام شافعی رحمه الله تعالے
پس یکے از وے مسئله پرسید وے گفت یروی عن النبی صلعم انه قال کذا وکذا
سائل گفت اتقول بهذا شافعی لرزید ورنگ روے او زرد شد وگفت
ویحك ای ارض تقلنی وای سماء تظلنی اذا رویت عن رسول الله صلعم ولم
اقل به نعم علی الراس والعین نعم علی الراس والعین این دلیل ست برانکه

سلف صالح تا دلیل از سنت می یافتند حکم برای واجتهاد خویش نمی کردند
و بر مخالفت سنت خشم می نمودند و هرگز بتقدیم رای بر روایت رضا نمی دادند
وهمین ست اتباع و خلاف آنرا در عرف تقلید می نامند و فرمود ما من احد
الا ویذهب علیه سنة رسول الله صلعم و تعزب عنه فمهما قلت من قول او
اصلت من اصل فیه عن رسول الله صلعم خلاف ما قلت فالقول ما قال رسول
الله صلعم فهو قولی بالسنة ودعوا ما قلت و این کلام را بار بار گفت و وی
مفید آنست که هیچ احدی عالم جمیع سنن نیست امام باشد یا غیر او وهم
دلیل ست بران که فرعی باشد از فروع یا اصلی بود از اصول فقه چون
دیده مخالف سنت مطهره افتد آنجا قول قول رسول ست و قول هر قائل
که خلاف آن یافتد ترکش باید داد و تقلیدش نمی باید نمود و قائل باید
شد بموجب سنت باید شد وهمین ست مقصود شارع از تشریع و مراد
متبع از اتباع و گفت اذا وجدتم فی کتابی خلاف سنة رسول الله صلعم
فقولوا بالسنة ودعوا ما قلت درینجا تصریح کرد بترک قول خود نزد خلاف
با سنت وهمین ست قول غیر مقلدان از عاملان حدیث که هرچه در هر
کتاب باشد خواه آن کتاب از امام شافعی بود یا از امام دیگر چون
خلاف او با سنت ثابت گردد درخورد گزاشتن ست و بسنت کاربند
شدن و لکن مقلدان خلاف این قول ائمهٔ خود کرده اند هرچه در کتاب
ایشان می یابند آنرا بدندان میگیرند و سنت مخالفهٔ آن مرقوم را تاویل
می نمایند و این عکس قضیه ست چه مقرر آنست که عرض مجتهدات در هر زمان
تا قیام ساعت بر سنت و کتاب متعین ست و ایشان عرض کتاب و سنت
بر مجتهدات میکنند فاین هذا من ذالک ٥

	ترسم نرسی بکعبہ ای اعرابی		کین رہ کہ تو میروی بترکستان ست	

وفرمود اقاویل اصحاب رسول اللہ صلعم اذا تفرقوا فیہا نصیر منہا الی ما
وافق الکتاب والسنۃ واین دلیل ست برانکہ قول ہیچ یکے حجت نیست گو
صحابی باش قول ہمان قول ست کہ موافقت با قرآن وحدیث دارد
واین بآن جہت ست کہ جز نبی صلعم دیگرے معصوم نیست وحکم اجتہاد ورای
در اصحاب وتابعین وتبع ایشان تا آخر یوم از ایام دنیا یکے ست ہمگنان
متعبد اند بکتاب وسنت ومحتاج عرض مجتہدات وآرا نیستند برین ہردو
اصل اصیل وفرمود ماکان الکتاب والسنۃ موجودین فالعذر علی من
سمعہما مقطوع الا اتباعہما دریاب کہ اصرح ترازین عبارت چہ خواہد
بود واین ازبراے آن گفت کہ علم حدیث در عہد سعادت مہدوے
منتشر در افواہ رجال بود تدوین نگرفتہ واشتاتش فراہم نیامدہ و
بناچاری نزد عدم علم بسنت دران باب کار باجتہاد میرفت اما بعد ازانکہ
دواوین سنن مجموع گشتہ وشمل اشتات احادیث صورت گرفتہ کار با
عرض آن مسائل اجتہادیہ خیلے آسان گشتہ ست اکنون با وجود این
ہردو حجت نیرہ وبرہان قاطع اگر یکے عمل برراے وقیاس واجتہاد
کند عذرش عذر لنگ باشد بلکہ خود آن عذر مقطوع ومردودست و
نیست اورا مگر اتباع کتاب وسنت والحمد للہ کہ این کار از دست جماعہ
اہل حدیث قدیماً وحدیثاً چنانکہ باید وشاید بر منصبۂ ظہور خرامیدہ ومقلدان
از دریافت این سعادت محروم افتادہ اند کہ باوجود صحاح ستہ ودیگر
مجامیع سنن ومعاجم اخبار ومسانید احادیث اتباعش نمیکنند وہمان
آتش تقلید در کاسہاے خرد دارند ۵

مقلد تا خراب بادهٔ آرا پرستی شد		بگوی آشنایان سنن بیگانه می آید

(۳) ومؤید این قول ست قول دیگر امام موصوف لا یصار الی شیئ غیر الکتاب والسنة وهما موجودان وانما یوخذ العلم من الاعلی این عبارت ندا میکند باعلی صوت بر نفی غیر قرآن وحدیث اگرچه اجماع وقیاس چرا نباشد ودلیل ست بر آنکه سلف همین هردو حجت را اصول دین میدانستند وهمین ست حق حقیق بقبول وآنانکه قائل اند بچهار اصل نزد ایشان نیز تعدید اجماع وقیاس غالباً بحرف ثم که دلالت بر تراخی وبعدیت رتبه دارد مرقوم میشود مثلاً می نویسند که اصول الدین اربعة الکتاب والسنة ثم الاجماع ثم القیاس وباین طریق تفرقه میکنند میان این هردو ومیان مابعدهما وقبول اجماع نه مسئله اجماعی ست که نزد کسیکه قائل بحجیت اوست منتهض از برای استدلال می تواند شد چه امام احمد که هم رتبه هر سه امام دیگر ست بلکه امام جمله اهلسنت وجماعت واعلم ایشان بحدیث رسول خدا صلعم وی انکارش نموده ومعتبر در اجماع اتفاق ائمه مجتهدین امت ست نه اجماع منتحلین ومبطلین وغالین ومحرفین وجاهلین ومؤولین ملت وعبارت مذکور نهی ست از بازگشت بسوی غیر این هردو اصل در صورت نفی واصل در نهی تحریم ست واخراجش در صورت نفی ابلغ باشد برقاعدهٔ معانی وبیان ودیگر فرمود اذا قال الرجلان فی شیئ قولین مختلفین

(۴) نظرت فان کان قول احدهما اشبه بکتاب الله او اشبه بسنة رسول الله صلعم اخذت به لان معه شیئاً یقوی بمثله ولیس مع الذی یخالفه مثله واین قول موافق قول اصدق القائلین ست که در خیر الکتب نازل فرموده فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه وبرین عباد در آخر آیه

تسجیل با ولی الالباب بودن کرد و دلیل شد بر آنکه متبع احسن اقوال
دانشمندست و مقلد آرای رجال از اولی الالباب نیست واین خواهان
آنست که جمله عاملان حدیث ومتبعان سنن خواه قدیم باشند یا حدیث
عقلاء اند وتارکان سنن وپیروان احبار ورهبان زمن سفهار که
قول احاد امت ومتعبدان ملت را بر قول خدا ورسول ترجیح می نهند
واین را کمال عقل ودانش تصور میکنند حالانکه از مرتبهٔ عقل صحیح وقلب سلیم
بمراحل دور افتاده اند بے عقلی ایشان خود از بیان قرآن وآیات رد
تقلید بر تالی قرآن همچو مهر نیمروز وماه نیم ماه واضح وروشن ست محتاج
بیان نیست وبر هر که غیر روشن ست وے هر چند قرآن میخواند تالی قرآن
نیست ومخالف قرآن ملعون ست بر لسان سید الانس والجان ومرار
دران حرام ست و امام احمد را فرمود انتم اعلم بالحدیث والرجال منی فاذا کان الحدیث
الصحیح عندکم فاعلمونی به ای شئ یکون کوفیا او بصریا او شامیا حتی اذهب الیه واین ق
غایت نصفت ست ازین امام زیرا که وے استاد ست واحمد حنبل شاگرد
اوست ولکن چون دریافت که تلمیذ از شیخ اعلم بحدیث ست وعمل در دین
بر حدیث باشد نه بر غیر آن ویرا امر کرد باعلام حدیث از هر راوی که باشد
واز هر وادی که بود زیرا که قبول روایت از رواة سنن تقلید رواة
نیست بلکه اتباع سنت واسوهٔ حسنه بر سول رحمت ست گو آنحدیث از مفضول
بفاضل واز خادم بمخدوم چرا رسد به بیهقی گفته ولهذا جمعی از علمار حجاز و
شام ویمن وعراق اخذ باین مقاله کرده اند وهر چه از آنحضرت صلعم بصحت
رسیده ست بغیر محاباة بدان اخذ نموده وبمذهب شیرین کار اهل روزگار
نزد ابانت حق وظهور حجت مطلق میل نکرده اند و فرموده منی روایت عن رسول ح

الله صلعم حدیثا صحیحا فلو اخذ به فاشهد کمران عقلی قد ذهب وعلی رؤس الجماعہ اشارت بسوے سر نمود وشک نیست کہ ہیچ لا یعقل نیز این کار نہ کند کہ در یک مسئلہ یکجانب قول رسول صلعم بصحت رسیدہ باشد ودر جانب دیگر قول غیر وے بود و وے سخن غیر بشنود وچشم از حدیث بپوشد تا بکسیکہ بزیور دانش آراستہ ست وبلباس تقوی پیراستہ چہ رسد ومتعہدا خود را مسلمان واز امت رسول انس وجان بشمرد این چنین کس را فکر ایمان بہتر ازین می باید کرد وآز خدا ورسول شرم وحیائی باید داشت

باسگ طیبہ بہم بودن وفرزانہ شدن		بر تو اے زائر دیوانہ مبارک باشد

ومؤید این قول ست قول دیگر وے رضی الله عنہ اجمع الناس علی ان من استبانت لہ سنۃ رسول الله صلعم لم یکن لہ ان یدعہا لقول احد شمول و عموم واطلاق مفہوم این مقول درخور تامل ست کہ اجماع را اضافت بسوے ناس کردہ کہ اعم الاعم ست ولفظ احد اختیار نمودہ کہ از صحابی تا آخر امت ہمگنان دران داخل اند وبران لفظ اجماع گزیدہ پس مقلدہ کہ قائل اند بحجیت اجماع این قول برایشان حجت قاطعہ ست ومتبعان در ایثار اتباع خود حاجتمند اجماع نیند کسے اجماع کند یا نکند ایشان اتباع قرآن وحدیث را فرض میدانند واجماع مخالف کتاب وسنت را منکر اند وتقلید احدی از ائمہ ومامومین ایشان خواہ مجمع علیہ مقلدہ باشد یا مردود علیہ ائمہ حرام وبدعت می انگارند ٥

دعوا کل قول عند قول محمد		نعما امن فی دینہ کمخاطر	
ودع عنک نصبا صیح فی حجراتہ		وھات حدیثا ماجد الرداحل	

وآقوال امام شافعی درین باب بسیار ہست نبذی ازان در دین خالص

ذکر یافتہ و حوالہ منقول عنہا رفتہ و اما امام احمد کہ علی الاطلاق امام ائمہ سنت
و قدوۂ صلحا و جماعت ست نقل از وے درین باب فضول می نماید زیرا
کہ از اصول وے ایثار قرآن و حدیث بر جملہ اجماعات ست تا باقیہ چہ
رسد و ہرگز از وے کتابی در فقہ مصطلح معروف و مدون نگشتہ عمل
بحدیث را در آخرین وے آورده چنانکہ از ترجمہ شریفۂ او کہ در اتحاف
النبلاء و ابجد العلوم و غیرہما نقلاً عن القوم مرقوم گشتہ واضح ست ولکن بحکم
ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ اینقدر گفتہ میشود کہ ابو داؤد وے را پرسید کہ
الاوزاعی اتبع من مالک فقال لہ لا تقلد دینک احدا من ھؤلاء ما جاء
عن النبی صلعم و اصحابہ فخذ بہ ثم التابعین و بعد فالرجل فیہ مخیر تلفظ
بلفظ تقلید بر اصطلاح قوم کرد ورنہ وے تقلید را نمی شناسد و اخذ را
در سہ قسم منحصر کرد بنا بر آنکہ این ہر سہ جنس بحسب حدیث خیر قرون امت
اند و اتباع صحابہ و تابعین ایشان بالاحسان بسنت مطہرہ معلوم جمیع امت
ست پس اخذ بایشان ہمان اخذ بکتاب و سنت باشد لا غیر چہ در زمن
برکات توأم این حضرات رواج این تقلیدات نبود الوف مفتیان فتوی
میدادند و در ہر شہر و دیہہ یکے موجود بود کہ در دریافت مسائل و تعلم
احکام شرائع بوے رجوع میکردند و مقید باستفتاء واحد نبودند چنانکہ
در اعلام و حجۃ منقح شده ست وکیف کہ تقیید بیکے ثمرۂ تقلید ست و تقلید
را دران زمان کسے نمی شناخت کہ ترتب کدام کشت ست و چہ نام و نشان
دارد بلکہ اگر یکے دیگرے را استفسار از رائے او میکرد آن دیگر بروے
خشم میگرفت و سخت نفرت می نمود و علی کل حال این امام اہل قبول و اقبال
درین عبارت پر بشارت تصریح بنہی از تقلید فرموده ابن القیم میگوید

لم یؤلف احمد کتابا فی الفقه وانما دون مذهبه اصحابه من افعاله واقواله انتهی وگفت امام احمد لا تقلدنی ولا تقلد مالکا ولا الشافعی ولا الاوزاعی ولا الثوری وخذ من حیث اخذوا انام امام اوزاعی و ثوری تا بجهت بر دو کہ ایشان نیز دران ہنگام اصحاب مذاہب متبوعہ بودند مثل امام ابو حنیفہ و شافعی وغیرہما و این حصر کہ مقلدان در چہار امام کردہ اند اصلش یافتہ نمیشود و دلیلی بران دلالت نمیکند بلکہ بعد این ہر دو امام و نظرار ایشان جمعی دیگر نیز متبوع المذاہب بودہ اند مثل ابن خزیمہ کہ امام الائمہ لقب داشت و این لفظ اعظم ست در ثنا و وصف از لفظ امام اعظم و نحو ابن جریر طبری وغیرہ در تاج مکلل جمعی کثیر بر ایشان دادہ شدہ ست بعنوان عدم تقلید و بلوغ برتبہ اجتہاد کامل مطلق بلکہ بسیاری از آنہا اجمع بودند علوم را نسبت بائمہ مجتہدین سابقین و شروط اجتہاد را کہ در اصول فقہ نوشتہ اند علی وجہ الزیادہ حاصل داشتند پس حصر اجتہاد در چہار و حصر تقلید در آنہا خون انصاف ریختن و پردہ آزرم از رخ برانگندن ست و فرمود من قلۃ فقہ الرجل ان یقلد دینہ الرجال فقہ در لغت بمعنی فہمیدن ست پس مقلد را درینجا بے فہم قرار دادہ و عدم فہم جہل ست و لہذا ابن عبد البر وغیرہ مقلدین را ہر چند خود را عالم وانمایند یا دیگرے در ایشان اعتقاد علم و فضل کند خارج از زمرۂ اہل علم داشتہ اند چنانکہ فلانی در ایقاظ الہمم بدان تصریح کردہ و ہمین جہل این طائفہ را سبب نقار و ہم موجب انکار بر متبعین سنت و اخبار گشتہ ورنہ در اصل این ہر دو گروہ خواجہ تاشانند و وجہی صحیح از برائے این افتراق و شقاق و نفاق و اختلاق موجود نیست شیخ ابلیس این صنائع و بدائع در ایشان آوردہ ست و از راہ نجات بہاویہ ہلاک

برده فانا لله حافظ ابن القیم گوید کذّب احمد من ادعی الاجماع و لم یسغ من تقدیمه علی الحدیث الثابت و کذلک نص الشافعی ایضا فی رسالة الجدیدة علی ان ما لا یعلم فیه الخلاف لا یقال له اجماع قال و قال احمد ما یدعی فیه الرجل الاجماع فهو کذب علی من ادعی علیه لعل الناس اختلفوا ما یدریه و لم ینته الیه فلیقل لا نعلم الناس اختلفوا و لم یبلغنی فی ذلک هذا لفظه غرضکه منجمله مرجهای امام این هردو امام عالیمقام انکار اجماع و انکار تقدیمش بر حدیث الهم اتمام کرده اند پس احتجاج باجماع مجمع علیه نشد ولله الحمد و لهذا علامه شوکانی در وبل الغمام فرموده اکثر حکایات اجماع خرافات ست انتهی مولویان و ملایان که عمر ایشان در تعلم فقه گذائی و تعلیمش بسر میگردد هرچه در کتابهاے خود شان که بحکم تقویم پارینه دارد موجود می یابند همه را مجمع علیه اهل اسلام و جمله علمار اعلام از سابقین و حاضرین بلکه لاحقین می انگارند و مخالف خود را جاحد اجماع و منکر اتفاق می شمارند و حکم میکنند بآنکه جاحد اجماع کافر ست با آنکه دلیلے از ادله مقبوله برین مدعا در دست ندارند و غلطت چاویدة زید و عمرو خاویدة خالد و بکر نزد ایشان گویا بالاے عظمت آیات بینات و سنن مطهره سید کائنات ست و نعوذ بالله من الخذلان ابن القیم در ذکر امام احمد نوشته نصوص رسول الله صلعم عنده و سائر ائمة الحدیث اجل من ان یقدم علیها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف و لو ساغ لتعطلت النصوص و ساغ لکل من لم یعلم مخالفا فی حکم مسئلة ان یقدم جهله بالمخالف علی النصوص فهذا هو الذی انکره احمد و الشافعی من دعوی الاجماع لا ما یظنه الناس انه استبعد وجوده انتهی یعنی وجود اجماع و امکانش در عقل مستبعد نیست لکن حصول علم بدان در خارج مستبعد ست بوجوهے که در ارشاد الفحول و حصول المامول

مذکور گشته واگر یافته شود محتاج سند باشد از کتاب وسنت چه هیچ اجماع وقیاس را بے نیازی از کتاب وسنت روزی روزگار نیست و خود محال ست که امت اجماع برخلاف این هردو حجت قاطعه کند پس هر مسئله اجماعی که اصحاب راے وارباب تقلید بدان می آویزند اگر خلاف آیتے یا حدیثے یافته شود ومعارض حجت نیرّه افتد دلیل روشن ست برآنکه اجماع مذکور صحیح نیست چه هرچند فوات دلیل ازین هردو اصل اصیل از همگی امت محال عقلی نیست لکن دور از خیال وبعید از واقع ومثال ست وچون خفا رنص یا خبر غالباً مقبول نیست اجماع امت برخلاف آن یعنی چه لاسیما دمیکه آیات کتاب یا احادیث بسیار دران باب درصحف ودواوین متداوله اہل سنت موجود ومکتوب ومقروء ومحفوظ ومتصل مرفوع و مستند مقطوع باشد درینصورت دعوی اجماع دران مسائل بنا برآنکه در دساتیر فقه کذائی حکایت اجماع بران احکام موجودست ودر برابرش این حدیث صحیحین ونحوهما مقصود نیست بلائی ست که اگر آسمان بترقد و زمین بشگافد وستارگان بریزند دور نباشد وآن کدام عالم یا امام یا مقتدی یا ماموم ست که از خطا در اجتهاد ودر رائے خود ومخالفت با حدیث بنابر وجود اعذار سابقه ووجوه متقدمه یا فقدان آن امور معصوم بوده ست فلانی گفته ان السلف کلهم علی ذم الرای والقیاس المخالف للکتاب والسنة وانه لا یحل العمل به لا فتیاً ولا قضاءً قال وقد جمع ابن دقیق العید المسائل التی خالف مذهب کل واحدٍ من الائمة الاربعة فیها الحدیث الصحیح انفراداً واجتماعاً فی مجلد ضخیم وذکر فی اوله ان نسبة هذه المسائل الی الائمة المجتهدین حرام وانه یجب علی الفقهاء المقلدین لهم معرفتها لئلا یعزوها الیهم فیکذبوا علیهم

هكذا نقله عنه تلميذه الامرفوی نقلته من تذكرة الشيخ عيسى الجزائری انتهى
گویم این کتاب اگر درین روزگار میسر آید امید ست که در شکستن کمر
مقلدان هر چهار مذهب بسند افتد و لکن اگر دست بهم نمید هد غم نیست
نیل و سبل و مسک الختام و تراجم بلوغ المرام و شروح دررِ بهیه و نحو آن
که درین عصر دستمال غالب اہل علم و کمال و مهجور از زمرهٔ جهال ست
در دریافت این مفاد و جمع این مواد مغنی ست از حمل اسفار در اسفار
و از تفحص فقه حدیث در دیار و امصار و چون ثابت شد که ائمه اربعه
انکار دارند بر تقلید و معذورند در عدم عمل بر بعض احادیث لاسبابٍ
تقدمت و اعذارٍ سبقت و ایشان از مردم قرون مشهود لها بالخیر اند و
خیریت این قرون بنص رسول مامون صلعم ثابت ست و آنحضرت صلعم
علی الاطلاق از سباب مسلمین نهی کرده و بران وعید نموده از طعن و لعن
و ذم و هجا که شیوهٔ نامرضیه طایفهٔ شیعه ست منع فرموده پس مسلمانی که خود
را بندهٔ خدا و امت رسول خدا صلعم میگوید و کلمهٔ طیبهٔ شهادت بر زبان میراند
هر چند جاهل باشد و در عدادِ عامه بود هرگز جرئت بر استخفاف احوال
این ابرار نخواهد نمود تا بعلماء مسلمین لاسیما متبعین محدثین که راویان احادیث
نهی از سبّ و شتم و لعن و طعن و ذم و غیبت و ازالهٔ عرض اند چه رسد
این گمان در حق عاملان حدیث بے شبهه مصداق ان بعض الظن اثم بوده ست
و سوء ظن کار زنان امت ست نه مقتدیان ملت و اگر تیره درونے از
راه نفسانیت و قوت بهیمیه و رهگذر عصبیت مبتلاے این معصیت عظمی و کبیرهٔ
کبریٰ شود باید که دست خود از ایمان بشوید این بلا از جمعی بر ملا شد که
نفوس قدسیه حضرات ائمه اربعه را قیاس بر نفوس سیارت آلود خود کرده اند

وبصحبت ناجنسان وشیعیان ودیگر فرق ضاله که بندگان درہم ودینار اندہمہ ونار را از براے خود اختیار نموده اند وآنصاف وعدل رایکقلم از صفحۂ خاطر خود سترده وآدین را لهو ولعب گرفته ولُباب را از قشر باز نشناخته وچنانکه حالت این ائمه اربعه مجتهدین امت درین ملت ستہمچنان ماجراے ائمه حدیث لاسیما اصحاب امهات ششگانه بلکه نظرا ایشان ست که جمیع ایشان اساطین دین مبین وسلاطین ممالک شرع متین بودند و بار منن وکرم ایشان برگردن جملۂ امت سابقه ولاحقه این ملت ثابت و متحقق ست بلکه ایشان اقدم واکرم انداز دیگران که نه باین مناصب علیه در علم سنت رسیده اند بلکه اعمار شان درسر کار وبار تدوین آرار واہوا ضایع گشته وآنفاس حیات مستعار در تعلم وتعلیم فقهیات روزگار بسر شده ومیشود وآین را کمال حقیقی وتشرع نفس الامری زعم کرده اند ولاحول ولاقوة الا بالله آن یکے درصدد جمع سنن صحیحه وتبلیغ آن باہل زمن ست واین دیگر درپے ایقاع فتن وآثار محن ؏

جوہر جام جم از طینت کان دگرست ‏ ‏ تو توقع زگل کوزه گران میداری

علی الخصوص امام حافظ الاسلام امیر المومنین علم شریف حدیث محمد بن اسمعیل بخاری رضی الله عنه که درسنه یکصد ونود وچہار متولد شده واین سال داخل در زمان قرون مشهود لها بالخیر ست علی القطع ووفات شریفش درسال دوصد وپنجاه وشصت بوده شصت ودو سال زندگی کرد ووے شاگرد رشید امام احمد احد الائمة الاربعه ست بعد از دفن قبرش تامدت دراز بوے مشک میداد ؏

کمال همنشین درمن اثر کرد ‏ ‏ وگرنه من همان خاکم که هستم

آنچہ مارا نیز بخاری میگویند که اجداد و آباے ما غفر الله لنا ولهم هموطن این بزرگوار بوده اند امید دارم که از برکات این شرکت محروم نباشم ؎

مرا از زلف او موی بسندست		فضولی میکنم بوی بسندست	

دیگر امام لاثانی مسلم بن حجاج قشیری ست در سنه دو صد و دو یا چار یا شش متولد شده و این سال از سنوات قرون مشهود لها بالخیر و در سنه دو صد و شصت و یک انتقال بجوار رحمت ذو الجلال نموده و پنجاه و پنج سال زیست کرده شاگرد امام احمد و امام بخاری ست کتاب صحیح او هم پلۂ صحیح امام بخاری باشد و امت اتفاق کرده ست بر قبول آن هر دو و هیچ کتاب بعد از کتاب خدا جل مجده در رتبه این هر دو صحیح نیست در رجه بالغه گفته و من یهون امرهما فهو مبتدع متبع غیر سبیل المومنین و این چیز دیگر ست که کسے زعم کند که نزول قرآن از براے فال گرفتن و بوسیدن و بر سر نهادن ست و وجود صحیح بخاری مثلاً از براے ختم خواندن در اهوال و اسقام ست نه براے آنکه در معنی قرآن تدبر رود و عمل بموجب آن واجب ست و کتب حدیث چه صحیحین و چه غیر آن از براے تائید مذاهب ستے نه ست و رد نمودن نزد خلاف با قوال ائمه و رجال نه براے تمسک بسنت مطهره در جمیع احوال دیگر ابو داؤد سجستانی ست صاحب سنن و سجستان دیهی از بصره ست نه این سیستان که از بلاد غربیه هندست و میان سند و هرات متصل قندهار واقع شده این خلکان درینجا غلط کرد که او را منسوب باین بلده ساخت وے در سنه دو صد و دو پیدا شد و این زمان همان زمان قرون خیریت ست از ارشد تلامذه امام احمد بود کتاب سنن خود را بروے رضی الله عنه عرض کرد خیلے مستحسن افتاد و امام احمد از وے حدیث عتیره نوشت وفاتش در سنه

دوصد و هفتاد و پنج بوده وے در سنن خود در باب صدقه زرع از
کتاب الزکوٰة حرف شگفتی گفته ست و نوشته شبرت قثاء بمصر ثلثة عشر
شبرا و رایت اترجة علی بعیر بقطعتین و صیرت علی عدلین انتهی دیگر محمد بن
(ترمذی)
عیسیٰ ترمذی حافظ مشهور ست در سنه دوصد و نه متولد شده و این سال
در عداد قرون مشهود لها بالخیر ست و در سنه دوصد و هفتاد و نه انتقال
فرموده وے شاگرد امام بخاری و امام مسلم ست و بخاری از وے حدیثے
روایت نموده لکن خارج از صحیح و کتاب جامع او مخصوص ست بمزایا و خصائص
(نسائی)
و حظایا که در غیر آن نیست دیگر ابو عبد الرحمن نسائی ست در سال دوصد
و چهارده یا پانزده پیدا شد این سال داخل ست در سالهاے قرون
مشهود لها بالخیر وے شاگرد ابو داؤد ست او را گفتند تو از نسا رهستی
گفت نعم الرجال من النساء و فاتش در سنه صد و سه بوده دیگر محمد بن
(ابن ماجه)
یزید معروف بابن ماجه ست در سنه دوصد و نه که منجمله اعوام زمانه خیریت
ست از مکمن بطون بر منصه ظهور آمده و در سنه دوصد و هفتاد و سه
بجوار قرب خداوندی جل جلاله شتافته تراجم حافله این خیرة الخیرة و صفوة
الصفوة در حطه بذکر الصحاح الستة و در اتحاف النبلاء و در ابجد العلوم
و غیره مذکور و مرقوم ست و نقلاً از حافظ ابن حجر گذشته که زمانه تبع تابعین
تا حدود دوصد و بست سال بوده و این تحدید بر بنا رسه قرن خیریت ست
و اگر قرن رابع را که مدلول حدیث مسلم ست برین هر سه قرن بیفزایند
جمعی جم از اکابر محدثین که بعد از طبقات این ائمه سته آمده اند نیز در ان
داخل باشند و علی کل حال اصحاب صحاح سته لاحق ائمه اربعه اند در دخول
در زمن خیر و قبول هر چند که بعدیت ازمنه دامنگیر ایشان باشد و فائق اند

برطوائف سلمین و حکم طاعن و مستخف ایشان بلکہ جملہ محدثان ہمان حکم مسیئ
ادب و تارک حفظ مرتبت بحق ائمہ اربعہ ست بلا تفاوت و فرق پس چنانکہ
بے ادب با ائمہ اربعہ محروم ست از سعادت دارین ہمچنان گستاخ درحق
ایشان مردود ست از درگاہ عالیجاہ خداوند کونین چہ ہمگنان ازین
جماعات مبارکہ اصحاب قرون مشہود لہا بالخیر بودہ اند و قد قال تعالےٰ
[والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انك غفور رحیم] و چنانکہ
امروز بلکہ از عمری دراز میان مقلدان ائمہ اربعہ و قابلان روایات
مرویۂ این فحول رجال نقار و شخنار و تعصب و تعسف و انکار و حمیت مذہب
و مشارب مشہود میگردد و ہموارہ موجود و روز افزون ست خیال نباید
کرد کہ در عہد سعادت مہد ائمہ اربعہ و این محدثان نیز ہمین ماجرا میرفت
بلکہ بر رغم این جرگۂ ناتوان بنیان خدا دشمن و کوتہ نظران مقلدین
میان ائمہ و ائمہ غایت الفت و اتحاد و موافقت و وداد بود و ہر یکے
لب بہ ثنائے دیگرے در حضور و غیبت تقریراً و تحریراً میکشود و این ست
کتب طبقات محدثین و تواریخ ائمہ مجتہدین خدارا ساعتے در مطالعہ اش
صرف باید کرد و پے بحقیقت حال باید برد و احیاناً اگر یکے از اہل حدیث
مثلاً درحق فقیہی از فقہا کلمہ لین ہین گفتہ باشد اساسش بر ذب از
دین مبین بودہ ست نہ بر نفسانیت باہم چنانکہ جہلہ زعم کنند و آن کلمات
قادح در نفس کمالات آنان یا ایمان نیست لاسباب سبقت ذکرہا ۵

کار پاکان را قیاس از خود مگیر		گرچہ ماند در نوشتن شیر و شیر	

سخت عیب ست در دین کہ بعد از ہزار سال مثلاً قومی نمایان شدہ کہ جامہ

اہل علم می پوشد و پیشۂ فضیلت می گزیند و فتوی بر رای گزشتگان و
اجتہاد پدران میدہد و در انحصار مذاہب کسے کہ خود را مقلد آنہا میگوید
از حقائق ایمان میگزرد یعنی بر د کردن بر مسائل احادیث و دست زدن
با باطیل و سبب میشود در سباب سلف صالح و اوزار دیگران را با اوزار
خود یکجا میکند و میداند کہ اگر کسے ناجی ست ہمین وے و اہل نحلہ وے ست
باقی ہمہ ہا در نار اند و بے اعتبار و لاحول ولا قوۃ الا باللہ و جمعی دیگر
نابغ شدہ ست کہ دعوی عمل بحدیث میکند و در ذیل رد تقلید قیل وقال
دراز در بارۂ ائمہ اربعہ ہدی و نظرار ایشان از سلف صالح آغاز کردہ
و از حدود سنت مطہرہ تجاوز نمودہ در اخدود ہلاک سرنگون افتادہ
ست و بہ نابایستہا محلی گردیدہ خیال میکند کہ مگر اتباع نام ہمین کار ست
کہ سلف امت و ائمۂ او را بشر یاد کردہ شود و زبان را در بیان مثالب و
مساوی ایشان مطلق العنان گردانیدہ آید فانا للہ وانا الیہ راجعون
حق صریح و صواب صحیح کہ درمیان غالی و جافی باشد چنانکہ ایمان میان
خوف و رجاست از میان بشد و خار بجاے گل بنشست و نعوذ باللہ من
سخطہ باللہ العظیم بے شبہہ عمل بحدیث شریف مانع ست از غیبت و بدگوئی
و زبان درازی و شوریدہ سری و دہن دری و جملہ معاصی زبان
وارکان و ہرگز مقتضی صدور این افعال ناشایستہ و اقوال نابایستہ در
حق اکابر دین و ایمان نیست این کارہا بہ کسے مبارک باد کہ دعوی اجتہاد
میکند یا سرود تجدید می سراید و اجتہاد وے مفضی بہ سب مسلمین و تکفیر مومنین
و لعن محدثین و طعن متقین بلا وجہ موجہ از ادلہ شرع مبین و بلا داعیہ ضرورت
در مناظرۂ دین ست و باین خدیعت و کیادت حامل جمعی از طلبہ علم و اہل علم

بر سباب و خطاب خود میشود ۵

اعلمه الرماية كل يوم | فلما اشتد ساعده رماني

هر چند بتصریح جمعی از محققین علما رجرا حات اهل عصر بحق اهل عصر بانگ بے هنگام ست و از اعتبار و اعتماد برطرف تمام لکن درین مقام بلای بس عظیم که دامنگیر اهل این زمان اخیر شده که اسراع ست در تکفیر مخالف خود بمجرد خلاف در بعض مسائل فروعیه اجتهاد و قطع نظر نمودن از دیگر محاسن و مکارم و فضائل آن مخالف و این بلوی تا آنجا عام گشته که علاوه مقلدین و مبتدعین که این هنجار در گفتار و رفتار وصف لاینفک ذات ایشان ست بعض اهل حق و ارباب صدق نیز گاهے دران مبتلا میشوند و تعصب مخالف ایشان را بوجه عدم تفطن بکیادت آن طائفه فاحشه بر سر قیل و قال می آرد با آنکه ما ماموریم بانکه در منشطه و مکره و عسر و یسر دامن اطاعت خدا و رسول از دست ندهیم به تحریک اعدا و فتنه پرداز و بے حفاظان دین گداز از جا نرویم ۵

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگے | نه عارف ست که از راه سنگ برخیزد

غالباً بنار تکفیر غیر درین زمان نزد مقلدین مذاهب بر مخالفت غیر با ائمه مجتهدین اربعه در فروع مسائل دین ست یعنی هر که تمسک بحدیث کرد و بآن حدیث مذهب راے را مردود ساخت بے تکلف بروے حکم بکفر میکنند و رمی او بهر حجر و مدر می پسندند و خلاف او را استخفاف بحق امام می شناسند و خلاف امام پیش ایشان تبرا از رد است گویا امام در چشم ایشان چون رسول واجب الاطاعة بوده ست و عصمت او در فاتحة الکتاب نازل شده و این ستم بحت ست از ایشان بجان این درویشان زیرا که این مخالف راے معتقد سنت و عامل بحدیث و داعی بسوی سنت ست پس لااقل مرتبه او در دین کمتر ازین مقلدین نمی تواند شد و عدم

اجابت او رای امام یا ماموم را نه از جهت خصام و لداد با امام ست بلکه بنا بر
آنکه حکم امام را مخالف حدیثی صحیح یافته ست که امام را نرسیده بود یا بود
مگر عذری صحیح از عمل بر آن مانع شد پس امام عند الله معذور بلکه بنا بر خطای
اجتهادی خود ماجور ست و این کس که جمله عذرات از وی زائل شده اند
اگر بترک قول امام دران احکام نپرداز د و کار بموجب حدیث صحیح رسول مختار
نکند غیر معذورست بلکه مازورپس تکفیر این غریب ازین مقلد پیشگان
ستم بر جان داد ه‌گان ست هرگز پاسخی ازین تکفیر و معذرتی ازین تقصیر
نزد خود ندارند مگر آنکه اطاعت امام را در هر نقیر و قطمیر در رنگ اطاعت خدا
و رسول باثبات رسانند و دونه خرط القتاد و چون نتوانند رسانید خود شان
درین تکفیر می افتند زیرا که آنحضرت صلعم فرموده ست ایما رجل قال لاخیه
کافر فقد باء بها احدهما متفق علیه من حدیث ابن عمر در نهایه گفته
باء بها ای التزمها و رجع بها و در بعض نسخ مصابیح بجای بها به آمده و
مرجع ضمیر کفر ست یعنی اگر مخاطب بدان کلمه کافر نیست قائل کافر میشود و این
وعیدی ست که مقادرت قدر آن نتوان کرد و در حدیث ابی ذر ست
مرفوعا لا یرمی رجل رجلا بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ارتدت علیه
ان لم یکن صاحبه کذلک و این نزد بخاری ست و در حدیث متفق علیه از
ابی ذر بطریق مرفوع مروی ست من دعا رجلا بالکفر او قال عدو الله
ولیس کذلک الا حار علیه مراد بدعوت کافر گفتن ست و معنی حار آنست
که رجع علیه ما نسب الیه و در حدیث انس ست که آنحضرت فرمود صلی الله
علیه و آله وسلم المستبان ما قالا فعلی البادی ما لم یعتد المظلوم رواه مسلم
و در حدیث ابی هریره ست نزد مسلم مرفوعاً لا ینبغی لصدیق ان یکون لعانا

یعنی مومن را نمی رسد کہ کثیر اللعن باشد و فرمود ان اللعانین لا یکونون
شہداء و لا شفعاء یوم القیامۃ و این ہم نزد مسلم ست و فرمود ان شر
الناس عند اللہ منزلۃ یوم القیامۃ من ترکہ الناس اتقاء شرہ و فی روایۃ
اتقاء فحشہ و این حدیث متفق علیہ ست از روایت عائشۃ و فرمود ان
العبد یتکلم بالکلمۃ من سخط اللہ لا یلقی لہا بالاً یہوی بہا فی جہنم رواہ
البخاری عن ابی ہریرۃ و در روایتے متفق علیہ باین لفظ آمدہ یہوی
بہا فی النار ابعد ما بین المشرق و المغرب و ابن مسعود گفتہ آنحضرت فرمود
صلعم سباب المسلم فسوق و قتالہ کفر و این متفق علیہ ست سباب بمعنی
دشنام دہی ست و فرمود من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیہ رواہ
مالک و احمد عن علی بن الحسین و رواہ ابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ و الترمذی
و البیہقی فی شعب الایمان عنہما و فرمود لیس المومن بالطعان و لا باللعان
و لا الفاحش و لا البذی رواہ الترمذی و البیہقی عن ابن مسعود مراد
ببذا متکلم بکلام لا ینفع ست و در حدیث ابی سعید و جابر مرفوعاً آمدہ الغیبۃ
اشد من الزنا الی قولہ و صاحب الغیبۃ لیس لہ توبۃ رواہ البیہقی فی الشعب
و فرمود من یضمن لی ما بین لحییہ و ما بین رجلیہ اضمن لہ الجنۃ رواہ
البخاری عن سہل بن سعد مرفوعاً و فرمود من ترک الکذب و ہو باطل
بنی لہ فی ربض الجنۃ و من ترک المراء و ہو محق بنی لہ فی وسط الجنۃ و
من حسن خلقہ بنی لہ فی اعلاہا رواہ الترمذی عن انس مرفوعاً و قال
ہذا حدیث حسن و کذا فی شرح السنۃ و فی المصابیح غریب ربض بمعنی
ناحیہ ست کہ در خانہ باشد نہ بیرون آن و مراد بمراء جدال ست در دین
و احادیث درین باب بسیار ست و دلالت دارد برانکہ مسلمان را کافر

و فاسق نباید گفت وطعن ولعن نباید کرد و زبان را از فحش و هذر و کلمهٔ سخط خدا و لایعنی و غیبت و دیگر اباطیل زبان و حصائد لسان نگاه باید داشت و از جدال در دین برکران باید بود رسول خدا صلعم چنین میفرماید ذهبی که بدان موفق ست بموجبش کاربند میگردد لکن درین صد سیزدهم از هجرت که شش ماه سپری شدن آنرا باقی ست غالب ناظرین در دین و مناظرین با متبعین مرتکب این همه امور متقدمه در رسائل و مسائل میشوند وکان الانسان اکثر شی جدلا غرضکه سخن در مسئله میرود و مخالف را بر زبان و بیان بهر نا بایست یاد میکنند و بے محابا کافر یا فاسق یا مبتدع یا جاهل میگویند و بانواع غیبت و سب و شتم آبروے ایمان خود می ریزند و ندانند که فریاد شغال و بال شغال ست و سباب نوارهٔ لعنت بیش نیست آنچه دیگرے را بدان وصف میکنند اگر وے در نفس الامر آنچنان نیست که خیال بسته اند و گمان نموده بلا شک و شبهه خود در خور آن کلمات سیئات سمات میشوند و از ایمان بر آمده در دائره ردت می افتند حالانکه در شرع حکم جان و مال و عرض همان حکم واحدست عامه را بگزار که خود مستحق التفات و خطاب نیستند آنان را ببین که خود را در خواص اعتقاد میکنند و نزد تکلم در مسائل مختلف فیها و محدثات امور که خودش قائل و فاعل آنند مخالف خود را که دلیل از کتاب و سنت می آرد اضافت بکفر و کافری می نمایند این جرئت از گروهی بوجود بوده که دیانت خود را تلهی و تلاعب گرفته ست و همچنین گروه دیگرست که خود را منقب از براے جواب ایشان ساخته و در برابر ایشان بهمین بزه پرداخته ست

چه قدر بدشت وحشت به پیت دویده ام من		بکجا رسیدهٔ تو بکجا رسیده ام من

حالانکه محققین از علماء محدثین و متفقهین فرق کرده اند درمیان کافر تصریح

وکافر تاویل وگفته اندکه کفر تصریح کفر بواح ست وکفر تاویل بدعت ست
صاحب خودرا از اصل ایمان بیرون نمیکند وے را شبهه پیش آمده ست
وفهم اواز دریافت مدلول ادله ومنصوص نصوص کوتاهی نموده پس
وے دران تاویل بدعی درخوردپوزش پذیری ودست گیری ست ویرا
نصیحت باید کرد وبازاله بشبهات وتقاصیر او درمعرفت کیفیت استدلال
وطریقهٔ احتجاج باید پرداخت وهرگز از ایمان خارج و در دائرهٔ کفر
وتکفیر داخل نباید نمود که امر بکفر کسے خانه برانداز مکفرست وجرأت عظیم
وجنایت فخیم ست بر مسلم مومن امام ربانی در وبل الغمام ارشاد میفرماید
ان التکفیر لثلثةٍ من المسلمین بسبب مقالتهٖ قالوها بشبهةٍ عرضت لهم
مما لا تحل لمن کان یومن بالله والیوم الآخر ان یقع فیه ولا سیما قد توسعت
الدائرة فی تکفیر التاویل للدهویة الحادثة بین المسلمین بسبب الخلاف
الناشی بینهم حتی تری المسئلة التی فیها قولان لاهل العلم قد وقع
التکفیر من کل طائفة للاخری مع ان الحق الذی یریده الله هو احد القولین
لا محالة فاحدی الطائفتین مخطیة فی تکفیر الاخری بلا شك والتکفیر
خطره عظیم لما صح انه صلعم قال من قال لاخیه یا کافر فقد باء بها احدهما
والمراد انه اذا کان المقول له مستحقا لذلك فقد وافق القائل ما
فی الواقع وان کان غیر مستحق لذلك فما کفر القائل الا نفسه فهل یقدم
مسلم حریص علی حفظ دینه علی مثل هذا الخطر العظیم اذا تقرر هذا
فتکفیر التاویل شیٔ لم یاذن الله به ولا بینه لنا رسول الله صلعم بل
نهانا عنه نهیا عاما وما ورد فی ذکر بعض اهل البدع کالخوارج ونحوهم
فالواجب الاقتصار علی الوارد من دون مجاوزة له فان ذلك من السباب

للمسلم الذی جعله صلعم فسوقا فمن رام ان یطرح نفسه فی هذه الهوة فلا لعا له
انتهی کلامه الشریف حاصل آنکه حکم بکفر دیگرے که اقرار بایمان میکند و در ظاهر
مسلم ست هرچند مبتدع و محدث باشد نباید کرد و بدشنام و کلام فحش
انضمام درحق وے تکلم نباید نمود غایة مافی الباب آنکه هر قول و عمل که
شارع قائل و فاعلش را کافر فرموده روایت آن منع نیست بکنند لکن
علی التعیین نگوید که فلانی که این کار میکند یا کرده ست پس وے کافر شد
چه حق عبارت در امثال این مقامات آنست که چنین گوید شارع علیه السلام
این کار اکفر گفته و بر بجا آرنده آن لفظ کافر اطلاق فرموده مسلم را ازان
اجتناب لازم ست پس بس و برهمین قدر اشارت و بر روایت آن حدیث بلفظه
اقتصار نماید مثلاً تارک نماز را که عمداً نماز نمیکند می تواند گفت که در حدیث
آمده ست من ترك الصلوة متعمداً فقد کفر یا یکے را می بیند که پیش کاهن
میرود و اورا راستگو می پندارد اورا می تواند گفت که در خبر ست من
اتی کاهنا فصدقه فقد کفر بما انزل علی محمد صلعم یا هر که شارع را بالتنصیص
حکم بکفر نموده مثل خوارج بر آنها حکم بکفر می تواند کرد علی الاطلاق لا علی التعیین
اهل سنت و جماعت که رافضه را کافر میگویند حکم برین جنس کرده اند نه بر اعیان
ایشان اگرچه میدانند که فلان رافض مثلاً شدید الرفض ست و مصداق
کفر لکن ضرورت چیست که اورا بالتشخیص کافر گفته آید بدتر از یزید پلید که خواهد
بود اهل احتیاط و تقویٰ با وجود علم باحوال کفر او از لعن او زبان دوخته
اند همچنین درباره اهل بدعت احادیث ذم بدع و مبتدعین را روایت
می نمایند و حکم آن بیان میفرمایند و شخصے خاص را مصداق آن مقرر
نمی کنند و بعض بدعات چنان ست که بحد کفر نمی رساند مثل بدعات معتزله

ومرجیہ ولہذا سنیان تکفیر ایشان نکردہ اند وشل بدعت زیدیہ کہ در فروع حنفی و در اصول معتزلی بودہ اند وشل تفضیلہ کہ بدعت ایشان بسرحد کفر نمی کشد وقس علی ذلک وشل حنفیہ متعصبہ جامدہ بر تقلید واخوان ایشان از مقلدین سائر مذاہب کہ ہرچند تقلیدات رجال از بدعات ضلال وابطل باطلات ست اما ہیچ محدث شخص معین را از ایشان تکفیر نمیکند بلکہ ہمین قدر میگوید کہ تقلید شرک ست در دین واز کفار ماضین منقول شدہ آمدہ وحرام ست اخذ بدان در عمل وقول بنا بر حصول اسارت ادب بجناب سید المرسلین وافترا بر ائمہ اربعہ مجتہدین یعنی بعد از علم بحدیث صحیح واگر حدیثے دران باب معلوم نیست ونیست در دست مقلد مگر ہمین مذہب امام یا مشرب کدام ماموم پس وے تا بلوغ حدیث معذور ست آرے جمود بران پس از انکہ دواوین سنن دستمال طلبہ زمن باشد وبادنی توجہ کتب این علم شریف بدست می تواند آمد وعلمار اہل حدیث از مدرسین ومؤلفین موجود باشند وقادر اند بر بیان مسائل واحکام موافق ظاہر کتاب وسنت معہذا اگر یکے تعصباً وتعسفاً یا حمیۃً و جہلاً یا نفسانیۃً وعصبیۃً دیدہ ودانستہ تقلید را باتباع اختیار میکند وکلمات ناشایستہ والفاظ اسارت ادب نسبت باصحاب سنت صحیحہ برزبان می راند ومیگوید قال قال بسیار ست ومن حدیث را دربرابر کلام امام یا امام کلام قبول نمیکنم ولاعن وطاعن وسابّ وقادح وجارح ایشان ست این چنین کس بے شبہہ کافر بواح درخور کشتنی وگردن زدنی ست واز دائرہ اسلام چون تیر از گوشہ کمان بدرجستہ ست واز ایمان دررنگ شعر از عجین بارق شدہ وحلقہ بیرون درافتادہ ومعہذلک ہم ضرور نیست کہ

فردے را از افراد این قوم علی التعیین کافر گفته آید و بر وے تسجیل و توقیع
بکفر فرموده شود اینجا نیز جادهٔ اتباع سنت پیمودن و بر همان مقدار سابق
اقتصار نمودن کافی ست زیرا که جاحد سنت صحیح بلا اعذار صحیح خود کافر
میگردد هر که باشد و هر کجا که باشد خواه کسے او را کافر گوید یا نگوید و همچنین
جامد بر تقلید و قال و قیل بعد از وضوح دلیل و بلوغ حجت بهر سبیل که
باشد از راه بغض حدیث و سخط سنت کافر ست بلا شک و شبهه هر که باشد
و هر کجا که باشد طرفین درینجا راه کج گزیده اند خود را اهوار و آرا ایشان
سبب و موجب این گمراهی گشته ه

من از بیگانگان هرگز ننالم	که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

شکوه از اهل بدعت و ارباب رائے نیست که این تکفیر و تضلیل از جانب
ایشان بحق اهل سنت و اتباع نیز یکے از بدعات ضلالت ست حیفی که درینجا سخن
می رود از جماعهٔ ایست که خود را عامل سنت خیال کرده اند و بر خلاف سنت
صحیحه نزد بحث و مناظره با مبتدعین از اهل رائے و اقتراح ایشان زبان
و دهان را با فراط و تفریط سخن آشنا میسازند و از برائے بدشگونی غیر
بینی خود می تراشند ه

توجمع باش که مارا درین پریشانی	حکایتی ست که از خویش میتوان کردن

کاش عوام این جماعت که مرتکب این کار میشوند درینجا جادهٔ صبر و شکیب
و حفظ لسان سپرده اوزار خود را بر سر این طائفه می انداختند و بکریمهٔ
تبوء باثمی و اثمك فتكون من اصحاب النار تسلی خاطر خویش حاصل میساختند
و لکن ابلیس پر تلبیس تا توانست با هر طائفه بازی کرد چنانکه در تلبیس ابلیس
ابن جوزی تفصیل این اجمال علی وجه الکمال مذکور ست جمهور در دام این

عدو اسیر تقصیر شده اند واز دولت ایمان کامل واسلام خالص فقیر گردیده ه

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر		دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

اقل قلیلی می نمایند که حمایت الٰهی ایشان را دست گرفته برراه راست حق و صواب آورده ست و آز اسباب حمیت جاہلیت وغفلت در دین وجمود برخلاف سنت سید المرسلین وتعصب مذہب آن واین دورتر افگنده والّا فقیهه کذائی باشد یا متبع کذائی ناگزیرست که وے در بعض مسائل که از خرد سالی ذہن نشین او بوده ست ودر مکتب اطفال بر آن عقیده نشؤ ونما یافته جامد نباشد صَدآیه بروے تلاوت کنی یا ہزار حدیث بخوانی از مختارات خود متزلزل نمیشود الامن رحمه الله تعالیٰ رجوع از عقاید ومذاہب نزد وضوح حجت وظہور برہان غایت سعادت انسان ست در سلف صالح جمع جم در غیر یک موضع رجوع کرده اند وامروز یکے در ہزار دیده نمیشود که محض براه خلوص این کار بکند بلکه در ہر مسئله که کسے باوے طرف شده ست بروے فرض عین ست که اگرچه ہزار جا دران بحث ومناظره بالغرض بخورد زنہار اقرار بقصور فہم خود اندران باب نکند وواجب ست که ہرکه جواب کدام رساله یا کتاب او نوشته ست گو دلیل اَبلج آورده باشد وحجت نیرّهٔ ہمچو آفتاب نصف النہار آشکار ساخته ہرگز آنرا پذیرا نکند وآنچه از روز اول سرائیده ست خواہی نخواہی در اثبات وتاویل وتوجیه آن بہرششش بیاویزد وبتسویده اوراقی چند نام جواب نگاری در چند مردم بازاری برآرد ہرچند اہل علم ومعرفت بران خنده زنند وآن پاسخ ناصواب را سخریه گیرند از علماء وقت وفقہاء عصر که دعواہای

دراز و پنهاداراند هیچ مپرس که دین را چه قسم لعبهٔ اطفال و لهو جهال ساخته اند و خدا ترسی و شرم ورزی را جواب صاف داده با این همه نمیدانیم که درنگ در قیام ساعت چراست و تاخیر در فرو ریختن نجوم سما از کجا شاید بقاء و وجود این مشت پری و پارهٔ استخوانی از تابعان سنن باشد که از هر غبرا مظلمة برخاسته اند وکیفما اتفق توحید و سنت را راس طاعت و ملاک نجات شناخته و باحیاء سنت و اماتت بدعت تا ممکن ست پرداخته اند و درنگ ایمان غریب الدار بعید السکن افتاده ه

همسایه چون بسوختن ما رضا نداد	رفتیم و در محلهٔ بیگانه سوختیم
یک حرف آشنا بغلط هم کسی نگفت	چندانکه خواب خوش بهر افسانه سوختیم

والحمد لله که بفحواء وکان حقا علینا نصر المومنین وان حزب الله هم الغالبون و بمقتضای لا یزال طائفة من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة رواه الترمذی عن معاویة بن قرة عن ابیه و قال هذا حدیث حسن صحیح و فی روایة متفق علیها عن معاویة لا یزال من امتی ائمة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک درین دور آخر که همعنان ساعت کبری و همدوش قیامت عظمی ست و نا انصافان جفاکیش و رای پرستان ستمگر از هر سوی و از هر در سر بشورش و فساد برداشته اند و اسباب ضلالت خلق از هر جانب و کوی فراهم آمده جمعی از طالبان خدا و جویندگان حدیث مصطفی صلعم و محبان اتباع و مجتنبان ابتداع در مشارق و مغارب ارض جلوه فروزند و یوماً فیوماً بلکه ساعةً فساعةً در ازدیاد و فروغ و همواره اهل بطالت و جهالت و اصحاب بدع و ضلالت را نوید قل موتوا بغیظکم بگوش حسرت نیوش میرسانند

ومکائد این طائفه نای ونوش را باده ولا یحیق المکر السیئ الا باهله درکاسهٔ هوش ارزانی میدارند شنیده باشی که درین روزگار بهمت بعض روسار نامدار ذیول وسیول عمل بسنت وفقه حدیث از کجا تا کجا دراز گشته وخیول مخولش از عرب عربار تا اقصای عجم تسخیر کرده صد کتاب وهزار رساله از طرف مشاقین کتاب وسنت در هر زمان بهر زبان رنگ تالیف میگیرد وتا این وآن د فلان وبهمان سمت ابلاغ می یابد وکشش وکوشش بسیار در رواج وشیوعش برروے کار می آید اما کارے از دست ایشان نمی آید وگرہے از دل نمی کشاید ؏

گره زابروی خود وا نکرد قائل من	شهید این دو کمان مهره ست بسمل من

بخلاف این مشتے غربار اسلام مبشر بقوله علیه الصلوٰة والسلام طوبا للغرباء وهم الذین یصلحون ما افسد من سنتی که با هزار مصائب وصد ها مصاعب در هر قطر تازی وپارسی سرگرم جلوه افروزی اند وروز افزون میشوند واین یکے از اعلام نبوت ومعجزات رسالت ست که پیش از وجود ایشان ازنمود ایشان نشان داده وفرموده انه سیکون فی اٰخر هذه الامة قوم لهم مثل اجر اولهم یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقاتلون اهل الفتن رواه البیهقی فی دلائل النبوة عن عبدالرحمٰن بن العلا الحضرمی وظاهرست که مصداق این حدیث درین امت غیر از اهل حدیث دیگرے نیست چه مماثلت در اجر با اولین نمی تواند شد تا در قول وعمل همچو اولین نبود ونیست مماثل اولین مگر همین عصابهٔ محدثین زیراکه عقیده وعمل ایشان موافق آنان ست بخلاف مقلدین که از روش متقدمین بر منازل بعید افتاده اند وکدام معروف بالاتر از عمل بسنت

و دعوت خلق بسوے ہدی رسالت خواہد بود کہ از دست و زبان وجنان
ایشان در ہر زمان نمایان میگردد و کدام منکر بالاتر از تقلید رجال ست
کہ تعامل حدیث و قرآن را از بیخ و بن برکندہ و مقاتلہ با اہل فتن عام ست
از انکہ بہ زبان باشد یا بسنان یا بجنان چہ ہر سہ از افراد غزی در راہ
خداست تا کدام یک از آنہا در کدام وقت و زمان طالب جنان را دست
بہم دہد و مؤید اوست حدیث من جاھدھم بلسانہ فھو مومن الخ ولھذا
علی بن المدینی کہ شیخ بخاری ست رح در تفسیر حدیث لایزال طائفۃ من
امتی منصورین گفتہ ھم اھل الحدیث و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ
عن جدہ آمدہ کہ فرمود رسول خدا صلعم ای الخلق اعجب الیکم ایمانا قالوا
الملائکۃ قال و مالھم لایومنون وھم عند ربھم قالوا فالنبیون قال
مالھم لایومنون والوحی ینزل علیھم قالوا فنحن قال و مالکم لا تومنون
و انا بین اظھرکم قال فقال رسول اللہ صلعم ان اعجب الخلق الیّ ایمانا
لقوم یکون من بعدی یجدون صحفا فیھا کتاب یومنون بما فیھا رواہ
البیھقی فی دلائل النبوۃ مراد باین قوم جماعہ اہل حدیث ست و بمراد
بصحف صحف قرآن یا حدیث چہ ایمان منحصر ست درین ہر دو و آنحضرت
صلعم ارشاد امت نکند مگر بسوے خالص دین نہ بسوے آراء متفقہین و
متکلمین و مجادلین و متقلدین و متصوفین کہ این ہمہ از مقصود برکران ست
و مراد بلفظ بعدی اگر بعدیت متصلہ قریبہ ملتصقہ ست مصداقش مردم
قرون مشہود لہا بالخیر باشند و ہمچنین ہر کہ ماشی برطریقۂ آنہا ست و ھم
اھل الحدیث ولا تباع واگر بعدیت بعیدہ منفصلہ ست پس مراد ہمین
محدثان اند بالخصوص تا آخر زمان ہر جا کہ باشند و از ہر جرگہ کہ برخیزند

و مؤید او ست حدیث انس نزد ترمذی مرفوعاً بلفظ مثل امتی مثل المطر لایدری اوله خیرام آخره و این بشارت وخیریت درحق پس آیندگان بجهت آنست که عمل بسنت در زمان صدر اول آسان بود که همگنان یک روش داشتند و در آخر زمان دشوارست که هر یکی راهی اختیار کرده ست و مخالف خود را دشمن جان و آبرو گردیده و درپے آزار یکدیگر شده و لهذا احادیث بسیار در مواعید و مدائح اہل حدیث و متمسکان سنت نزد فساد امت وارد شده تا آنکه آمده من تمسك بسنتی عند فساد امتی فله اجر مایة شهید پس هر که از مردم این قرون آخره مقتدی علم سنت و محرر حدیث و شیع او ست شک نیست که وے رستم دستان زمان و سام و نریمان اوان خود ست چه حسّاد واعدار بسیار درپے خود دارد ولکن ؎

گر دوست موافق ست سعدی		سهل ست جفا ر هر دو عالم

دریافته باشی که درین دور آخر احیاء سنن چنانکه از دست علمار محدثین یمن صورت بسته و همچنا از همت بعض تلامذه ایشان نظیرش در قرون بسیار یافته نمیشود و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و چرا چنین نشود که سرور عالم و سید ولد آدم فرموده الایمان یمان والحکمة یمانیة و الفقه یمان کما فی الصحیح پس قرآن و حدیث و فقه هرسه را منسوب بسوے یمن میمون فرموده و این یکے از اعلام نبوت ست که خبر مطابق واقعه افتاده و لله الحمد و بالجمله مقصود از خامه فرسائی درین رساله بیان همین معنی ست که گمان سوء ادب از عصابه حدیث درحق ائمه اربعه مجتهدین و غیرهم از علمار دین خواه متقدمین از سلف

صالحین باشند یا متاخرین متبعین افترا محض و سوء ظن بحق خاص مومنین ست ورنه قدر و منزلت ایشان چندانکه در نظر زمرهٔ موحدین بوده ست معشار آن در طائفه مقلدین ثابت نیشود وچه قسم می تواند شد که هر که مسئ بجناب سید المرسلین ست بانکار احادیث او و عمل را بر سنت صحیحه او بمقابله قیل وقال مجتهدین و مجادلین نمی پسندد از وے توقع تعظیم و تکریم ائمه دین کجا و علی فرض المحال اگر عاملان سنت ائمه را بنظر حقارت می بینند آخر بهمین جهت می بینند که خلاف آنها با احادیث در احکام و مسائل معلوم ایشان شده ست گو خصم این حرف را از ایشان بنا بر عصبیت و جاہلیت نپذیرد نه بجهت کدام امر دیگر پس این تحقیر نسبت بازدرا ر مقلدین که درباره احادیث و قرآن میکنند و لیل و نهار در ضد و ردّ و انکار مسائل ثابته بسنن صحیحه بوده اند بے شبهه حقیر و قلیل ست ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۞ فرقی که از ائمه مجتهدین تا جناب شفیع المذنبین ست صلعم بر فردی از افراد مسلمین مخفی نیست اللهم مگر آنکه یکے کور ما در زاد باشد و بصر بصیرتش باطل افتاده و انکار مقلدین و تحاشی ایشان از اتباع سنن سید المرسلین چیزے ست که بر هر یکے از موافقین و مخالفین ظاهر ست و انکارش مکابره بیش نیست و اگر انکار ایشان درین باب ثابت ست اهل حدیث چه گناه کرده اند که سخن ایشان در تحاشی از سوء ادب بجناب ائمه مجتهدین مقبول نیست ۵

الٰهی دیدهٔ تحقیق ده هر یک مقلد را	چو عینک تا یکے هر سو بچشم دیگران بیند

هذا آخر الرساله و الله اسئل ان یتجاوز عنا ما کان منا من السهو و الزلل فی تحریر هذه المقالة کما اخبر رسوله صلعم فیما صح عنه عند

ابن ماجة والبيهقي من حديث ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان الله تجاوز عن امتي الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه اي ما طلب منهم من المعاصي على وجه الاكراه فى اي شى كان وسميت هذا المختصر بجلب المنفعة فى الذب عن الائمة المجتهدين الاربعة

بادشاه عالم درويشيم	مهر بر پائين فرمان مى زنيم

والحمد لله الذى بنعمته تتم الصالحات والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد الكائنات وعلى اله وصحبه ومحدثى ملة بين متمسكى سنة لاسيما الائمة الاربعة المجتهدين من امة اصحاب الصالحات الباقيات ۵



نثر خاتمۂ نتیجۂ فکر جناب حکیم مولوی حافظ سید اعظم حسین صاحب دہلوی

حمد یکہ حامد را بدان محمود باید گفت مر خداوند محمدت پسند را سزاوار ہست
و ستایشے کہ مرستایشگر را بران میتوان ستود نعت گرانمایہ وخشور رحمت
ظہور معجز گفتار ملک کردار است درود نامحدود از خدای گیتی آرای بروے
نازل باد و گرامی آل و ہمایون اصحابش را شامل سپس بر تماشائیان روشن
نگاہ کہ کحل بصیرت بچشم بصارت کشیدہ اند تا از تماشای جمال صورت بکمال معنی
فرارسیدہ مخفی نیست کہ این رسالہ ہدایت مضمون درایت مشحون کہ گفتگو آرایان
رد و قبول را انصاف آموز ست و جستجو آوران نیک و بد را براہ راست چراغ افروز
با آنکہ با یجاز آراستہ اند و از تطویل پیراستہ ہم بدین نسخہ نشیرۂ چشمان تاریک
رائے را علاج دیدہ و دل میتوان کرد و ہم بدان نقد بہیدستان عالم انصاف را اثر
دیدہ و داد از بازار باید آورد و خردہ گیران را کہ انگشت بر حرف نہادن
و با آشتی جویان در افتادن شیوہ دارند سر و برگ پیراہہ روی
پاک سوختہ شد و بر طریقہ راست خرامان کوے ادب روش آموختہ
ائمۂ اربعہ دین متین را بہر چہ درمیان نہادہ اند عذر نہادہ آمد و جدل
گرایان آہو گیر را باین گروہ فرشتہ شکوہ آشتی دادہ آمد درین زمان
فرخی توامان بفرمان افاضت عنوان آبروے روزگار آرزوے
امیدوار سنجر تاج سکندر خراج بہرام سپاہ کاؤس بارگاہ برجیس تاب
خورشید رکاب صفا پرور عطا گوہر افادت طریق ہدایت رفیق عالی خطاب
معلی القاب جناب مستطاب والا جاہ امیر الملک نواب سید محمد
صدیق حسنخان صاحب بہادر کار فرماے ریاست بھوپال ادام اللہ

بالعز والاقبال که صورت طراز تالیف این معنوی پیکر هدایت اثر است و بنام آوری و نامه آرائی بهر کشور سمر فرزانه فرخ نهاد موبت بنیاد منشی محمد احمد خان متخلص بصوفی اعانه المنّان در مطبع مشهور انام مفید عام واقع نزہت آباد اکبرآباد این مجموعه فوائد را بقالب طبع ریخت و در اندک فرصت بحسن اهتمام نقش اتمام بر لوح انطباع انگیخت ؞

قصیده در خاتمهٔ کتاب از حکیم سید اعظم حسین صاحب صبا سندیلوی

کمینگهی است درین دشت هر طرف ما را
مگر کشیم بدام آن غزال رعنا را

بتے که چهره فروزد اگر بتاب نبید
دهد زعکس فروغ سهیل سیارا

بتے که گرد و جهان را بکیش خود آرد
جدا از هم نشناسند گبر و ترسا را

نظر فریب که گر خویش را بیاراید
دهد بخاطر زاهد راه اهوا را

شفا دهی است بدان پایه لعل نوشینش
که مردگان اجل آرد بوے مداوا را

براه دیر و حرم در هوای دیدارش
عنان ز برق بدست است راه پیما را

نگاه او بسیاست اگر کشد شمشیر
بجرم زهد زند گردن اهل تقوا را

زهے غیور که با صد ملامت و نفرین
بخانه از ره یوسف برد زلیخا را

ز راز عاشقی قیس گر شود آگاه
نهفته دل بخراشد ز طعنه لیلا را

سپس که قیمت دین و دلم نگاهی گفت
بهانداد و بغارت ربود کالا را

ز دیم داد و بفریاد ما کسے نرسید
دهیم لاجرم آواز کارفرما را

خجسته داور دانش گهر امیر الملک
بدیده دادرس دین پناه دنیا را

چو باد تند کز اشجار برگ افشاند
کند مدام درم ریز دست اعطا را

به تکیه گاه فرو گسترند در عهدش
قلندران نمد پوش فرش دیبا را

اگر بقیمت یوسف خرید جنس سخن — سخنوران همه برهم زنند سودا را
دمیکه فوج غنیمے شکست درمیدان — محاسبے نتوانند شمرد قتلا را
شگفت نیست زامن وامان بکشور او — که ترک غمزه دهد ترک رسم یغما را
سکندری که بروز نبرد سرهنگش — جگر درید بقلب سیاه دارا را
بسلک نظم گمان می برم کشید گهر — بشبانه چون نگرم برفلک ثریا را
قدح کشان خرابات را کرامت او — بشیره ناب کند مستحیل صهبا را
بروے او چو گشاید نظر عیان گردد — کمال صنع خداوند چشم بینا را
بخوے او چو گراید بیگمان دهند — دلیل خوبی باطن جمال زیبا را
ز دیر باز خلاف آوران هرزه سراے — سروده اند سخنهاے بے محابا را
در اوفتاده بخاصان دین زنادانی — سراب کرده تصور ز وهم دریا را
همی برهبری این گروه روشن کرد — طریقهٔ که رساند بمنزل اعما را
درین رساله بانصاف از ائمهٔ دین — نهاد عذر خطاے صواب مانا را
بکار تا همه اندازه ها نگهدارد — بدست داد ترازوے عدل دانا را
نگر میان دو جمع ستیزه جو استاد — بآشتی به نشانید جنگ برپا را
خوشا سکوت بحق ائمهٔ ملت — زبان بریده به ارباب شور وغوغا را
بدین سپاس افادت توان دعا کردن — مؤلف ادب آموز پیر و برنا را
زمانه باد بزیر نگین والا جاه — برند تا بجهان نام تاج و تمغا را

ختم شد در سنه ۱۳۰۰ ه ۱۸۸۳ الکتاب

صحت نامۂ جلب المنفعۃ

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۱	لاآلہٗ	لاآئہ	۸	۱۲	نمیدانست	نمیدانشت	۲۱	۲	تعین	تعیین
"	۲	والصلوۃ	وصلوۃً	۹	۱	باآنکہ	بآنکہ	"	۳	فقۃ	نفقۃ
"	۹	مرتیہ	مرتبہ	"	۲	اسلمیۃ	اسلمیہ	"	۵	دیرباز	دیریاز
۳	۶	جلیل	جلیل آن	"	۸	اقفہ	افقہ	"	۱۶	تعبین	تعیین
"	۱۲	صفت	صنف	"	۱۵	تیسر	تیسیر	"	۱۸	یازور	بازدر
"	۱۳	سبب	ست	۱۰	۱۹	بران	بدان	۲۲	۵	قائلی را	قائلی
"	۱۴	موجب	بموجب	۱۱	۱۲	النسانی	نسائی	"	۱۵	علمار	علمائی
۴	۶	آنکہ	باآنکہ	"	۱۳	مستحاصہ	مستحاضہ	"	"	بلاو	بلاد
"	۱۰	نزدوی	نزدوےصلعم	"	۱۹	طتیب	تطیب	۲۳	۸	افل	آفل
"	"	صلعم سمر	سمر	۱۲	۲	جریح	جریج	۲۷	۱۰	لعرضیۃ	لعرفیۃ
"	۱۹	وبحیین الی قولہ نزدو	+	"	۴	بکنند	بکند	۲۸	۸	بادوملحق	باوملحق
۶	۹	وبمسح	بمسح	"	۵	جریح	جریج	"	۱۲	سبب	سبب
"	۱۳	النووی	للنووی	۱۳	۳	عصفر	معصفر	۲۹	۷	اوزان	ازان
"	"	احلال	اہلال	"	۵	ودی	ووی	"	۱۵	قض	قضی
۷	۷	تذکرش	تذکیرش	"	۱۰	بسیر	یسیر	۳۰	۵	مانع	مانع ما
"	۸	فہمیدہ	فہمندہ	۱۴	۱۳	سُفر	یسفر	۳۱	۱۱	قصنیۃ	قضیۃ
"	۱۱	تعین	تعیین	"	۱۵	بدون	مدّون	۳۲	۲	خبر	جزر
"	۱۲	طتیب	تطیب	۱۶	۱۳	کثرین	کثیرین	۳۳	۶	منتشٔ	منتشر
"	۲۱	فریعہ	فرلیعہ	۱۹	۱۶	نبیذ	نبذ	۳۴	۸	تقدیم	تقدیر

اگر بقیمت یوسف خرید جنس سخن — سخنوران همه برهم زنند سودا را
دمیکه فوج غلبے شکست در میدان — محاسبے نتواند شمرد قتلا را
شگفت نیست زامن و امان بکشور او — که ترک غمزه دهد ترک رسم یغما را
سکندری که بروز نبرد سر هنگش — جگر درید بقلب سیاه دارا را
بسلک نظم گمان می برم کشید گهر — بشبانه چون نگرم بر فلک ثریا را
قدح کشان خرابات را کرامت او — بشیر ناب کند مستحیل صهبا را
بروے او چو کشاید نظر عیان گردد — کمال صنع خداوند چشم بینا را
بخوے او چو گراید بیگمان دهند — دلیل خوبی باطن جمال زیبا را
ز دیرباز خلاف آوران هرزه سرا — سروده اند سخنهاے بے محابا را
در او فتاده بخاصان دین زنادانی — سراب کرده تصور ز وهم دریا را
همی برهبری این گروه روشن کرد — طریقه که رساند بمنزل اعمارا
درین رساله بانصاف از ائمهٔ دین — نهاد عذر خطاے صواب مانا را
بکار تا همه اندازها نگهدارد — بدست داد ترازوے عدل دانا را
نگر میان دو جمع ستیزه جو استاد — بآشتی به نشائید جنگ برپا را
خوشا سکوت بحق ائمهٔ ملت — زبان بریده به ارباب شور و غوغا را
بدین سپاس افادت توان دعا کردن — مؤلف ادب آموز پیر و برنا را
زمانه باد بزیر نگین و الاجاه — برند تا بجهان نام تاج و تمغا را

خاتمة الکتاب شد در سنه ۱۳۰۰ ه ۱۸۸۳

صحت نامۂ جلب المنفعة

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۱	لاآلهٔ	لاآلهٔ	۸	۱۲	نمیدانست	نمیدنشت	۲۱	۲	تقین	تعیین
〃	۲	والصلوة	وصلوةً	۹	۱	باآنکه	بآنکه	〃	۳	فقهٔ	فقهِ
〃	۹	مرتیه	مرتبه	〃	۲	اسلمیتة	اسلمیة	〃	۵	دیرباز	دیریاز
۳	۶	جلیل	جلیل آن	〃	۸	اقفه	افقه	〃	۱۶	تعبین	تعیین
〃	۱۲	صفت	صنف	〃	۱۵	تیسر	تیسیر	〃	۱۸	یازور	بازدر
〃	۱۳	سبب	ست	۱۰	۱۹	بران	بدان	۲۲	۵	قائلی را	قائلی
〃	۱۴	موجب	بموجب	۱۱	۱۲	الغسانی	نسائی	〃	۱۵	علمار	علمائی
۴	۶	بآنکه	باآنکه	〃	۱۳	مستحاصه	مستحاضه	〃	〃	بلاو	بلاد
〃	۱۰	نزدوی	نزدوے صللم	〃	۱۹	طتیب	تطیب	۲۳	۸	انفل	آفل
〃	〃	صللم سمر	سمر	۱۲	۲	جریح	جریج	۲۷	۱۰	بعربیة	لعربیة
〃	۱۹	وبجنین الی قوله موقوف	+	〃	۴	بکنند	بکند	۲۸	۸	بادوملحق	باد ملحق
۶	۹	وبمسح	بمسح	〃	۵	جریح	جریج	〃	۱۲	سبب	مسبب
〃	۱۳	النووی	للنووی	۱۳	۳	عصفر	معصفر	۲۹	۷	اوزان	ازان
〃	〃	احلال	اهلال	〃	۵	ودی	دوی	〃	۱۵	تقض	قضی
۷	۷	تذکرش	تذکیرش	〃	۱۰	لبیر	لیسیر	۳۰	۵	مانع	مانع ما
〃	۸	فهمیده	فهمنده	۱۴	۱۳	سُفر	سِفر	۳۱	۱۱	قصنیة	تصفیة
〃	۱۱	تعین	تعیین	〃	۱۵	بدون	مدوّن	۳۲	۲	خبر	جزر
〃	۱۲	طتیب	تطیب	۱۶	۱۳	کثرین	کثیرین	۳۳	۶	منتشٔ	منتشر
〃	۲۱	فریفه	فریعه	۱۹	۱۶	نبیذ	نبذ	۳۴	۸	تقدیم	تقدیر

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۴	۱۱	سالک	+	۴۴	۶	معذور	محذور	۵۳	۵	آخری	آخری
״	۱۶	ذال	دال	״	۱۴	نغزش	لغزش	״	۱۸	دلیل	یک دلیل
״	۱۹	بَیُّن	بَیِّن	۴۵	۱۹	جزئے	جزئے	۵۴	۳	مازان	مازال
۳۵	۱۲	هاوها	هاءوهاء	۴۶	۴	نمیکفند	نمیکند	״	۶	رحجان	رجحان
۳۶	۱	اتیان مباشر	اتیان محاشر	״	۷	اَنْذَرْ	اُنْذُرِ	״	۲۰	تراضی	تراض
״	۵	خبر	خمر	״	۹	آنکه	باآنکه	۵۵	۸	لبقطع	لیقطع
۳۷	۸	نکرده	مکروه	״	۱۲	لعن	لعن الله	۵۶	۶	سحوق	ولحوق
״	۹	ابنة	آنیة	۴۷	۱	سلعنة	سلعنة	״	۸	احلواهم	احلوالهم
״	۱۱	ببیفها	ببیفهما	״	۳	دور	ودر	۵۷	۳	محمدثان	محدثان
״	۱۶	غذاب	عذاب	״	۴	الذین	الذی	״	۱۷	بصد	بصدها
۳۸	۱۷	باوجود	یاوجود	״	۱۳	وعده	وعد	״	۲۱	سبنه	سنه یکصد
״	۱۸	زیدبن بیه	زیادبن ابیه	״	۱۴	درماحق	درحق	۵۸	۸	خبرین	جرى
״	۱۹	زید	زیاد	۴۸	۲۰	بران	بدان	״	۱۶	الشخان	الشیخان
۳۹	۸	״	״	۴۹	۱۴	المحل والمحلله	المحلل والمحلل له	۵۹	۳	بعث	البعث
״	״	مآدر	مادر	״	۲۱	کقتله	کقتله	۶۰	۱۹	یکصد	یکصدو
״	۱۸	آن خود	خود آن	۵۰	۱	علها	علیها	۶۱	۳	این	ابن
۴۰	۶	اختشاف	اختلاف	۵۱	۱۱	معترض	متعرض	״	۱۴	مائیة	مائة
۴۲	۱۳	هیچ	بهیچ	۵۲	۱	لحوق	ولحوق	۶۲	۴	دوو	ودو
۴۳	״	آید	آمد	״	۳	یا	با	״	۱۸	چهل	وچهل
۴۴	۵	معذور	محذور	״	۴	اگر	که اگر	۶۳	۱۰	ماعی	ماحی

صفحه	سطر	خطا	صواب
٦٣	١٤	خبز	جز
٦٤	،،	دوگانه	ده گانه
٦٥	٥	اسور	السور
،،	١٦	عمه	عنه
٦٦	٨	بحث	بحت
،،	٩	برترجیح	ترجیح
،،	١٣	خورد	خرد
،،	١٦	هذالفن	هذاالفن
٦٧	،،	اقدام	اقدم
٦٧	٥	قضایای	قضایا
،،	٨	حدیث	احادیث
،،	١٥	وبموجب	بموجب
،،	١٦	قایل	قابل
،،	،،	،،	،،
٦٩	١٢	مساوات	مساوات
٧٠	٧	بیابد	بیاید
،،	١٤	نقادان	نقّادان
٧١	٢	بنیارت	بینات
٧٢	٥	معاصر	معاصرت
،،	٢٠	بالخیر	بالخبر

صفحه	سطر	خطا	صواب
٧٤	١	رائے	رأی
،،	،،	فکلما	فکل ما
،،	١٣	ادله	ادلّة
،،	١٧	لتنتبعین	لتتبعن
٧٥	١٢	ریحانة الالبا	ریحانة الالباب
،،	٢٠	روت	رویت
٧٦	٩	بسنة	بسنته
،،	١٠	یافتد	افتد
،،	١١	بایدشد	+
،،	١٣	بسنة	بسنته
٧٧	٧	نیستند	هستند
،،	١٨	منصبه	منصه
٧٨	١٩	مع	معه
،،	٢١	فنتبعون	فیتبعون
٧٩	١٨	نرسدبه	نرسد
٨٠	٢٠	عیح	صیح
٨١	٣	باقیه	باقیه
،،	١٥	دیهیه	ده
،،	١٧	تقییدُ	تقید
،،	١٨	ترُبُّ	ترب

صفحه	سطر	خطا	صواب
٨٢	٩	برایشان	رانشان
،،	١٨	وهم	باهم و
٨٣	٢	رسالنة	رسالته
،،	٥	بنبة	بینة
٨٤	١٣	حدیث	احادیث
،،	١٤	دستارگان	دستارگان
،،	١٧	اسلف	السلف
،،	٢١	یحب	یجب
٨٥	١	نفلته	نقلته
،،	٤	بهبه	بهیه
،،	٧	حدیثه	حدیثه وصولش
٨٦	١٣	آثار	اشارت
٨٧	٥	بالخیر	بالخیرست
٨٨	١٥	حطِ	حط
،،	١٧	تجدید	تحدید
٨٩	٤	مردو	مردود
،،	١٢	بنیان	بنیان
٩٠	١٥	باالله العظیم	بالله العظیم
٩١	٥	که اسراع	اسراع
،،	١١	منشطه	منشط

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
٩١	١٢	ادغاو	ادغام	٩٧	٢	تفضیله	تفضیلیه	"	١٣	یکون	یکونون
"	١٦	رمی	ورمی	٩٨	٧	کج	کجے	١٠٣	٢	خبیز	خبیر
"	١٧	وبهر	بهر	"	"	نودو	وخود	١٠٤	١	خاص	خلص
٩٢	٢	اصام	الام	"	١٢	انیست	ایست	"	١٠	بندو	صدد
"	٧	تقصر	تقصیر	"	١٣	اقتراح	افراخ	١٠٥	٣	ایع	ایٔ
٩٣	٥	یتکلم	لیتکلم	"	١٩	تبوع	ان تبوع	"	٦	بنعمة	بنعمته
"	١٣	ببذار	بذار	٩٩	٧	فقیهه	فقیه	"	٧	ملة	ملته
"	١٤	اشغب	الشغب	"	١٩	توجیهه	توجیه	"	٨	سنة	سنته
٩٤	١	فحتش	فحش	١٠٠	١	پیها	پهنا	"	"	امنة	امنه
"	١٨	بوده	آمده	"	٥	مظلمة	مظلمه	١٠٦	٠	رود	ردّوا
٩٥	١١	للدهوية	للاهوية	"	١٤	ائمة	امة	"	١٢	پیراهه	بیراهه
٩٦	١	هذ	هذه	"	١٨	هرجانب وکو	هرس وکوے	١٠٨	١	خرید	خرند
"	٤	غاية	غاية	١٠١	١	طوبا	طوبیٰ	"	٩	مهابا	محابا
"	١٣	لما	بما	"	١١	افند	افندالنا	"	"	دیرباز	دیریاز
"	١٦	رافض	رافضی	١٠٢	٤	غزی	غزو	"	١٤	نشائید	نشانید

Muhammad Siddik Hasan, nawab of Bhopas
Jalb al-manfa'ah

vab of Bhopas